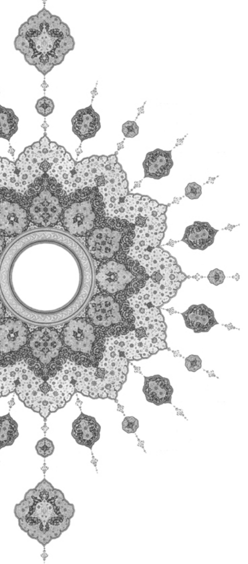
مهدویّت

در دایرةالمعارف‌های غربی

□ حمید سعادت



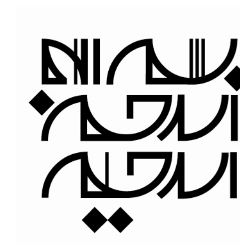
سرشناسه	:	سعادت، حمید، ۱۳۴۹ -
عنوان و نام پدیدآور	:	مهدویت در دایرةالمعارف‌های غربی/مولف حمید سعادت.
مشخصات نشر	:	قم: : حوزه علمیه قم ،مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	:	۲۸۹ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۹۴۰۲۷-۱-۷
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه.
موضوع	:	محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- دایرةالمعارفها
موضوع	:	محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. ---مطالعات تطبیقی
شناسه افزوده	:	حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	:	BP۵۱/۳۵/س۶۵م۹ ۱۳۹۳
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۹۵۹۰۳
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۵۴۱۰۶۳



مهدویّت در دایرةالمعارف‌های غربی

- **مؤلف**: حمید سعادت
- **ناشر**: انتشارات مرکز تخصصی مهدویّت
- **طراح**: امیر تدین
- **صفحه‌آرا**: رضا فریدی
- **نوبت چاپ**: اول/ تابستان ۱۳۹۳
- **شابک**: ۹۷۸-۶۰۰-۹٤۰۲۷-۱-۷
- **شمارگان**: ۲۰۰۰ هزار نسخه
- **قیمت**: ۹۰۰۰ تومان

کد فایل۰۲۹۰۰۲۱-۲.doc



تقدیم به

محضر مقدّس حضرت مهدی موعود

سخنی با خواننده

بایستگی تحقیق جامع و منسجم، دربارهٔ زیرساخت‌های اندیشه مهدویت و ضرورت پرداخت علمی و روزآمد به پیامدهای باورداشت به آن، نیز لزوم آسیب‌شناسی حوزهٔ رویکرد به آموزه مهدویت، دفاع معقول از آن و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت قدسی این اندیشه، از رسالت‌های مرکز تخصصی مهدویت است. این مرکز که بیش از یک دهه با اهداف خدمت به معارف مهدوی تأسیس شده، اینک بر آن است تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانهٔ جمعی از پژوهش‌گران، افق‌های جدیدی را فراروی علاقه‌مندان بگشاید.

از جمله اهداف معاونت پژوهش مرکز تخصصی مهدویت، بازخوانی رویکرد مستشرقان به اندیشه مهدویت است. بر این اساس، انتشار کتابی با عنوان «مهدویت در دائرةالمعارف‌های غربی» ضرورت یافت.

در این کتاب موضوعاتی مانند زمینه‌های ورود اسلام‌شناسان غربی به موضوع مهدویت، روش‌شناسی دین‌پژوهان غربی، سیر تاریخی کاربرد عنوان مهدی در تاریخ اسلام از دیدگاه مستشرقان، مهدویت در دیدگاه شیعیان و اهل‌تسنن از منظر دایرة المعارف‌ها و ... بررسی شده است.

مرکز تخصصی مهدویت در راستای اهداف پژوهشی خود، این کتاب را به جامعه علمی و همه علاقه‌مندان به مطالعه در عرصه معارف مهدوی تقدیم می‌کند؛ تا به این وسیله در بازنمایی نوع نگاه مستشرقان به آموزه مهدویت، گامی برداشته باشد.

در پایان، ضمن قدردانی از نویسنده محترم، از تلاش‌های حجج الاسلام آقای دکتر غلامرضا بهروزی‌لک و خدامراد سلیمیان که در سامان یافتن این پژوهش سهیم بوده‌اند تشکر می‌کنیم. همچنین می‌سزد از مدیر محترم مرکز تخصص مهدویت، جناب حجت الاسلام و المسلمین مجتبی کلباسی که امکان چاپ این اثر را فراهم نمودند، و نیز ارزیابان محترم این کتاب به ویژه حجت الاسلام و المسلمین مهدی لطفی قدردانی نماییم.

برآنیم ـ اگر خداوند متعال توفیق فرماید ـ به تدریج چنین آثاری را تقدیم شما نماییم. پیشنهادها و انتقادهای سازنده شما، راهنمای ما در ارائه مجموعه‌هایی از این دست خواهد بود.

معاونت پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

حوزهٔ علمیهٔ قم

مهدی یوسفیان آرانی

فهرست مطالب

پیشگفتار

با سپاس فراوان به درگاه حضرت احدیّت و عرض ارادت به محضر باعظمت امام عصرعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و با ادای احترام به تمام تلاش‌های صورت گرفته در جهت افزایش معرفت به آن حضرت؛ پژوهشی که پیش‌روی شماست، به‌رغم تمام کاستی‌هایش، در پی آن بوده تا به بررسی و نقد آثار شرق‌شناسان و اسلام‌شناسان غربی در موضوع مهدویت بپردازد.

... برخورد لازم می‌دانم از مرکز تخصصی مهدویت که در راستای تبیین صحیح باور امامت و دفاع از مهدویت اصیل برپا گردیده تقدیر نموده و از استاد بزرگوار جناب دکتر سید رضی موسوی گیلانی، که درس «مهدویت و مستشرقان» ایشان راه‌گشای بنده در این عرصه بوده است، سپاس‌گزاری نمایم.

خداوند به همهٔ خادمان این آستان، جزای خیر عنایت فرماید.

قم ـ حمید سعادت
بهار۹۳

مقدمه

به موازات تلاش‌های اندیشوران مسلمان برای تبیین صحیح آموزه‌های مهدوی، اسلام‌شناسان غربی هم از این موضوع غافل نمانده و در این‌باره به اظهار نظر پرداخته‌اند؛ اما بیشتر این نظرات، سهواً یا به عمد، از حقیقت مهدویت فاصله گرفته‌است که این امر، همت مضاعف اندیشوران و مدافعان حریم امامت را در پاسخ‌گویی به شبهات مطرح شده، طلب می‌کند. به رغم تلاش‌های انجام‌گرفته، روند نقد و بررسی مقالات و نوشته‌های اندیشوران غربی، ـ به ویژه آنچه در دایرةالمعارف‌هاي معتبر آمده ـ به کندی صورت‌پذیرفته است. در این میان، تلاش مخلصانه برخی محققان گران‌قدر در ترجمه و تبیین اندیشه‌های اسلام‌شناسان غربی، قابل تقدیر است؛ اما به نظر می‌رسد که تمرکز بیشتر بر مدخل‌های مرتبط با مهدویت و بررسی نظرات صاحبان این مقالات که عمدتاً صاحب کرسی تدریس هستند و نظراتشان معتبر پنداشته‌می‌شود، عرصه‌ای نوین در عبور از ترجمه محض و روی‌آوردن به نقد علمی این‌گونه آثار است.

در نوشته پیش رو، به عنوان گامی کوچک، کوشیده شده است تا با بررسی و نقد برخی اظهارات اسلام‌شناسان غربی، که در دایرةالمعارف‌های معتبر درج شده، در جهت رفع ابهامات و تصحیح نگرش‌های آنان در موضوع مهدویت اقدام گردد. علت اصلی انتخاب دایرةالمعارف‌ها را نیز می‌توان در شهرت علمی و گستردگی مراجعات اهل تحقیق به مقالات آن دانست؛ زیرا راه‌یافتن دیدگاه‌های اسلام‌شناسان غربی به دایرةالمعارف‌های

معروف، تداعی‌گر نوعی اطمینان و اعتماد به مطالب آن است؛ به‌گونه‌ای که خوانندگان این مقالات، معمولاً در صحت مطالب ارائه‌شده تردید نمی‌کنند. همچنین، شهرت علمی نویسندگان مقالات و بهره‌گیری آن‌ها از روش‌های جذّاب پژوهشی، اعتبار گفته‌های آن‌ها را دوچندان کرده‌است. از سوی دیگر، با توجه به عطش روزافزون جامعه جهانی در شناخت منجی موعود، شناساندن چهره حقیقی آن منجی از منظر اسلام اصیل به همگان ضروری است؛ از این‌رو، هدف ما از به چالش‌کشیدن نظرات این دین‌پژوهان، آن است که در کنار تبیین جایگاه حقیقی آموزه مهدویت، مخدوش‌بودن نظرات آن‌ها را آشکار کرده، عرصه را بر کج‌اندیشی‌ها یا غرض‌ورزی‌های برخی از آنان محدود نماییم. در این نوشتار با پرداختن به موضوع اسلام‌شناسان غربی، زمینه‌های ورود آنان به مبحث مهدویت و همچنین نقاط ضعف آن‌ها بیان گردیده و در ادامه، به بیان گوشه‌ای از نظرات اشتباه یا مغرضانه آنان و ضرورت بررسی و نقد اندیشه‌های مهدی‌پژوهان غربی پرداخته شده‌است.

می‌توان ادعا کرد که بیشتر دین‌پژوهان غربی در بررسی موضوع مهدویت، مرتکب برخی خطاهای آشکار شده‌اند و مطالب خلاف واقع در نوشته‌های آن‌ها درج گردیده است. علت این امر را با فرض دوربودن آن‌ها از غرض ورزی، می‌توان در عواملی همچون عدم آشنایی با مبانی اسلامی، تکیه بر حدسیات و برداشت‌های شخصی در تحلیل موضوع و استناد به رفتارهای عرفی و غیرمعتبر برخی مسلمانان دانست که تصویری متفاوت از حقیقت اسلام را برای دین‌پژوه غربی ترسیم می‌کند. همچنین استفاده افراط‌گرایانه از ابزار عقل و اتخاذ روش تاریخی‌نگری در تحلیل وقایع، کنجکاوی سطحی و برجسته‌نمایی در مسائل اختلافی درون‌دینی و عدم

آشنایی با مبانی عقیدتی شیعه و سنی در موضوع مهدویت، باعث شده است مهدی‌پژوهان غربی در مواردی، براساس تفکر یک مذهب، پیرامون آموزه مهدویت اظهارنظر کرده، آن را دربارهٔ سایر مذاهب اسلامی تعمیم دهند. آنان با تبیین ناقص فرجام‌شناسی اسلامی، شبهه «اقتباس» مهدویت از سایر ادیان ابراهیمی را مطرح کرده‌اند و با اکتفا به روش تاریخی‌نگری در پرداختن به مباحثی از قبیل سیر به‌کارگیری واژه «مهدی» و همچنین برجسته‌سازی مباحث اختلافی میان شیعه و سنی در زمینه مهدویت، به موضوع مدعیان دروغین پرداخته و آن را بهانه‌ای برای فتنه‌انگیز و «غیر اصیل» خواندن مهدویت قرار داده‌اند.

از این‌رو، لازم است با بررسی آن دسته از مقالات دایرةالمعارف‌ها که درباره مهدی موعود علیه‌السلام نگاشته شده‌اند، به نقد آرای ایشان در این مورد بپردازیم. این پژوهش به قصد تبیین و نقد شش مقاله درج‌شده در چهار دایرةالمعارف از دایرةالمعارف‌های مشهور جهان، نگاشته شده‌است[1]. تلاش نگارنده بر آن بوده تا برای ایجاد انسجام در متن پژوهش، ابتدا محورهای اصلی و مشترک در متن مقالات مورد نظر را شناسایی کرده، سپس آن را در قالب یک مقدمه و پنج فصل، نقد و بررسی نماید.

۱. این مقالات عبارتند از:
مادلونگ، ویلفرد، مدخل Al-Mahdi، ***دایرةالمعارف اسلام*** (لیدن)، ج۵، ص ۱۲۳۰.
کرامر، رابرت، مدخل Al-Mahdi، ***دایرةالمعارف جهان نوین اسلام***، ص ۱۸.
رینگرن، *هلمر* ، مدخل Messianism، ***دایرةالمعارف دین*** (میرچا الیاده)، ج۹، ص۴۸۱.
ساشدینا، عبدالعزیز، مدخل Messianism، ***دایرةالمعارف جهان نوین اسلام***، ص ۹۵.
مادلونگ، ویلفرد، مدخل Kaim Al Muhammad، ***دایرةالمعارف اسلام*** (لیدن)، ج۴، ص۴۵۶.
فرنیش، تیموتی، مدخل Mahdism (ذیل عنوان Islam)، ***دایرةالمعارف هزاره‌گرایی***، ص۱۸۷.

فصل اول

کلّیات

۱. شرق‌شناسی و اسلام‌شناسان غربی

«مستشرق» در اصطلاح، محققّی غربی است که «شرق»، متعلَّق شناسایی اوست و برای این منظور به شرق سفر می‌کند و دربارهٔ ابعاد گوناگون فرهنگ و تمدن شرق به مطالعه و تحقیق می‌پردازد؛ اما گویی پرداختن به موضوعات دینی و ادیان مشرق‌زمین، محور اصلی فعالیت مستشرقان بوده است. شرق‌شناسی از دیدگاه اندیشه‌ورزان و پژوهش‌گران غربی یکی از حوزه‌های مهم پژوهشی به‌شمار می‌آید. این حوزه، ادیان، آداب و رسوم، فرهنگ و تمدن شرقی را در برمی‌گیرد و گاه با تسامح در مفهوم آن، به اسلام و تاریخ اسلام محدود می‌شود؛ از این رو به اسلام‌شناسان غربی مستشرق یا شرق‌شناس نیز می‌گویند[۱]. برخی معتقدند، انگیزه مستشرقان در توجه به مطالعات شرق‌شناسی، ابتدا جنبه دینی داشته و سپس جنبه سیاسی، اقتصادی و استعماری یافته است[۲].

---

۱. ناهید طیّبی، «*شاخص‌های تحلیلی و آسیب‌های محتوایی آثار شرق‌شناسان*»، گزیده آثار همایش بین‌المللی «تشیّع و خاورشناسان»، ص۱۸.

۲. «مطالعات خاورشناسی که به قرن سیزدهم میلادی برمی‌گردد، ابتدا جنبه دینی داشت؛ ولی بعدها انگیزه تجاری و سیاسی با آن دخیل شد...و مبلغان مذهبی، رهبران استعمار ...←

در این میان، جاذبه ذاتی دین اسلام و انگیزه‌های گوناگون شرق شناسان، آنان را بر آن داشت تا به اسلام و موضوعات مربوط به آن، بیشتر توجه کنند؛ هرچند به قول محمد دسوقی، هدف شرق‌شناسی، تخریب چهره اسلام و کشورهای شرقی در غرب است و این پدیده، تخم نفرت از اسلام و مسلمانان را در دل غربیان کاشته است. از نظر او پیامد این تحقیقات و بسیاری از مطالعات شرق‌شناسی عبارتند از: تحریف، تأویل، دستکاری، زشت‌سازی، استناد به روایات ضعیف، افسانه‌ها، خرافات، جعلیات، شایعات و گفته‌های مشرکان و...[1]. البته در مورد همگی آنان نمی‌توان به طور قطع، این‌گونه قضاوت کرد؛ ولی در بیشتر ایده‌ها و تحلیل‌های آن‌ها نوعی پیش داوری و تأثیر پیش‌فرض‌ها و دخالت برخی ملاحظات و تعصبات دینی، سیاسی و حتی فردی دیده می‌شود که در جای خود بررسی خواهد شد.

تقسیم‌بندی اسلام‌شناسان غربی

با توجه به آنچه به اختصار دربارهٔ نسبت شرق‌شناسی و دین پژوهی، به‌ویژه اسلام‌شناسی گذشت، اسلام‌شناسان غربی را به سه دسته تقسیم می‌کنیم:

الف. آن‌ها که به معنای دقیق کلمه، شرق‌شناس هستند؛ یعنی آن دسته

←...

را قانع کردند که مسیحیت، قاعده استعمار غرب در شرق خواهد شد» (محمد بهی، *اندیشه نوین اسلامی در رویارویی با استعمار غرب*، ص۲۶۶).

۱. *سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی*، به نقل از محمدتقی قزلسفی، «*ایران از منظر شرق‌شناسی*» مجله سیاسی - اقتصادی، ش ۱۵۱، ص۲۷.

از اندیشوران غربی غیرمسلمان که در مورد اندیشه، تمدن و فرهنگ شرقی پژوهش کرده‌اند.

ب. دسته‌ای از اندیشوران غربی که پس از تحقیق درباره اسلام، به اسلام گرویده و آثاری را در این مورد از خود به جای گذارده‌اند؛ مانند: «رنه گنون» و«مارتین لینگر».

ج. اندیشوران مسلمان که اصالتاً شرقی هستند؛ اما در غرب، اقامت گزیده و در مراکز علمی به تحقیق و تدریس دربارهٔ تمدن و فرهنگ شرقی پرداخته‌اند. در چند دهه اخیر، بسیاری از نویسندگان و محققان دایرةالمعارف‌ها و دانشنامه‌ها و مدرّسان مراکز علمی در زمینه اسلام و تمدن شرقی، نوعاً از این دسته هستند؛ افرادی مانند: «جاسم حسین»، «ساشدینا» و «حامد الگار». این گروه را نمی‌توان از مصادیق واقعی مستشرقان دانست؛ اما آنان به سبب زندگی متمادی در فرهنگ غرب و آشنایی با روش و نگرش آنان به موضوعات گوناگون، ویژگی افراد بومی را یافته‌اند[1].

به نظر می‌رسد این نوع تفکیک میان اسلام‌شناسان غربی، تصویر بهتری را از خاستگاه اندیشه‌های آنان درباره آموزه‌های اسلامی ارائه خواهد داد. بررسی محتوای نوشته‌ها و تحلیل‌های شرق‌شناسان درباره رویدادهای اسلام و مسلمانان، به ویژه شیعه و تشیع، انگاره و نظام فکری تحلیلی آنان و شاخصه‌های آن را روشن خواهد ساخت[2]. طبیعتاً نظام فکری تحلیلی حاکم

---

۱. سید رضی موسوی گیلانی، *شرق‌شناسی و مهدویت* (دفتر اول)، ص۱۲.

۲. «*شاخص‌های تحلیلی و آسیب‌های محتوایی آثار شرق‌شناسان*»، گزیده آثار همایش

...→

بر اندیشه این دین‌پژوهان نیز متأثر از محیط پیرامون آن‌ها خواهد بود. همین عامل باعث شده است آن دسته از اسلام‌شناسان غربی که اصالتاً شرقی و مسلمان بوده، اما سال‌ها در محافل علمی غرب حضور داشته‌اند، از لحاظ روش تحقیق در موضوعات اسلامی به دو دسته دیگر نزدیک شوند؛ از این رو معمولاً تخصص‌گرایی، دقت نظر، روشمندی، انسجام و پی‌گیری، از ویژگی‌های علمی مشترک میان هر سه دسته از اسلام‌شناسان فوق‌الذکر است.

...←
بین‌المللی تشیّع و خاورشناسان، ص۱۸.

۲. زمینه‌های ورود اسلام‌شناسان غربی به موضوع مهدویت

الف. جاذبه فرهنگ و تمدن اسلامی

جاذبه تمدن مشرق زمین، به ویژه تمدن اسلامی، به حدی بوده است که مستشرقان از دیرباز، برای ورود به عرصه اسلام‌شناسی، اظهار تمایل کرده‌اند. از جمله موضوعاتی که مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی به آن پرداخته‌اند، فرهنگ و تمدن اسلامی است که از شاخصه‌های آن می‌توان به فلسفه اسلامی، کلام، تاریخ اسلام، عرفان اسلامی، قرآن‌پژوهی، حدیث، ملل و نحل و دیگر علوم مربوط به تمدن اسلامی اشاره کرد. البته از نخستین و مهم‌ترین حوزه‌های اسلامی که مورد دقت نظر و کاوش اسلام‌شناسان غربی قرار گرفته و بزرگ‌ترین دین‌پژوهان غربی به آن توجه کرده‌اند، قرآن‌شناسی است؛ اما دیگر موضوعات نیز همواره مورد توجه آنان بوده است؛ به طوری که بعضی از حوادث و اتفاقات موجب می‌شد به بعضی از موضوعات، بیشتر توجه کنند[۱].

ب. اهداف استعماری و تبشیری

گروهی بر این باورند که اهداف تبشیری و استعماری با هدف ضربه زدن به اسلام و ایجاد تفرقه در میان امت اسلامی، یکی از انگیزه‌های اصلی در گرایش مستشرقان به اسلام‌شناسی بوده است. این شرق‌شناسان، معمولاً از

---

۱. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۱۷.

طریق مؤسسات و بنیادهایی برای خاورشناسی گسیل می‌شدند و عمدتاً وابسته به مذهب و تفکری بوده‌اند که مخالفت با اسلام را برای آنان درپی داشته است. «همیلتون گیب»، شرق‌شناس برجسته، درباره پاره‌ای از خاورشناسان بر این باور است که بعضی از آنان، گاه خود را در موضع برتر می‌دیدند و با این تصور که تمدن و مذهبشان برتر از تمدن شرقیان است درباره تمدن و فرهنگ اسلامی قضاوت‌های نادرست و ضعیفی ارائه داده‌اند.[1]

این نوع نگاه به اسلام‌شناسان غربی، عاری از حقیقت نیست؛ اما عمدتاً مربوط به شرق‌شناسان اولیه است که در جایگاه مبلّغان مسیحی فعالیت می‌کرده‌اند؛ ولی امروزه، نگاه اسلام‌شناسان غربی، حتی غیرمسلمان، همدلانه‌تر و علمی‌تر شده است. «همیلتون گیب» در این باره معتقد است:

> این، عین بی‌انصافی است که پیشرفت‌هایی که در سالیان اخیر در میان مبلغان مسیحی حاصل شده است و در نتیجه، آنان بر خلاف سابق، به جای مطالعه خام و خشن اصول ظاهری، با همدردی و همدلی در عمق تجارب مذهبی مسلمانان فرو رفته‌اند را نادیده بگیریم.[2]

---

۱. «نوشته‌های کسانی که چشم دلشان را عقیده به اینکه اسلام مذهبی است دون مرتبهٔ مذهب خودشان، تیره و تار کرده است. اگر این نظر، حاصل صدق و صفای مذهبی باشد، باز غالباً شایسته احترام است» (همان، ص۲۰).

۲. همیلتون گیب، *اسلام بررسی تاریخی*، ص۱۶.

ج. نگاه محقّقانه به آموزه‌های اسلامی

بر خلاف نظر افرادی که شرق‌شناسی را به طور کلی، و تلاش اسلام‌شناسانه غربیان را به طور خاص، یک حرکت حساب‌شده استعماری و مایه تضعیف دین می‌دانند، عده‌ای دیگر معتقدند که توجه غرب به تمدن شرق و به ویژه تمدن اسلامی و به تبع آن، آموزه‌های اسلامی، محصول یک نگاه علمی و تحقیقی است که بر اهداف استعماری تقدم داشته است؛ هر چند استعمار در دوره‌هایی، از آن بهره‌برداری کرده است. «ادوارد سعید»، مؤلف کتاب *شرق شناسی*، از جمله معتقدان به این نظریه است. او می‌گوید:

> شرق شناسی مولد یک سلسله علایقی است که از طریق وسایلی همچون اکتشافات مخفیانه، تجدید ساختار زبان‌شناسانه، تحلیل روان‌کاوانه، توصیف یا بیان نوعی خواست یا نیت و قصد است[1].

همزمان با ورود غرب به مرحله جدیدی از شکوفایی علمی و بهره برداری از علوم مشرق زمین، مباحث دینی نیز به همراه سایر علوم انسانی مورد توجه اندیشوران قرار گرفت. پس از نهضت جدید علمی در اروپا از قرن پانزدهم و شانزدهم میلادی به این طرف که به تدریج در دارالفنون‌ها و مراکز علمی مغرب‌زمین، همه رشته‌ها و شعبه‌های علوم بشری مورد توجه و اقبال و تحقیق قرار گرفت، علم مشرق‌شناسی و تحقیقات راجع به کلیه شئون علمی و اجتماعی و لغوی و فلسفی و دینی و آداب و اقوام مشرق

---

۱. ادوارد سعید، *شرق‌شناسی*، ص۳۱.

زمین نیز رو به تکامل گذاشت و مانند سایر فنون، مطرح انظار علما گردید[۱].
اسلام‌شناسان غربی ـ چه آن‌ها که به صورت تحقیقی و عالمانه به اسلام پرداخته‌اند یا آنان که مغرضانه در این وادی وارد شده‌اند ـ به مباحث کلامی و تاریخی، مخصوصاً موضوعات مورد اختلاف فرقه‌های اسلامی توجه ویژه‌ای داشته‌اند. در برخی زمان‌ها شرایط خاص، باعث می‌شد تا توجه به اسلام و تشیع به صورت جدی‌تر در دستور کار آن‌ها قرار بگیرد. برخی صاحب‌نظران برآنند که غربیان در زمان جنگ‌های صلیبی (قرن پنجم هجری) با مکتب تشیع آشنا شدند و به بررسی آن پرداختند و در دوره صفویه به شکل ویژه‌ای به مطالعه درباره آن روی آوردند... آشنایی غربیان با شیعیان ایران و دیگر مناطق و پدید آمدن کتاب‌ها و سفرنامه‌های فراوان درباره تشیع، افزایش نوشته‌های غربیان را در این‌باره به دنبال آورد. این نوشته‌ها به آرامی به آثار و اسناد مهمی در تاریخ تشیع و تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعیان بدل شد. اگرچه این مطالعات به مسائل مهم و درخوری می‌پردازند، کاستی‌های فراوانی هم دارند و تصویری واقعی و درست از شیعه و روحانیان آن ترسیم نمی‌کنند. این کمبود در نوشته‌های پیشین غربیان بیشتر است[۲].

---

۱. حسن تقی‌زاده، *تحقیقات علمای مغرب در باب ممالک شرقی*، مجموعه سخنرانی‌ها و خطابه‌ها، ش۳، ص۵.

۲. محمدرضا بارانی، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی تشیّع و خاورشناسان*، ص۱۱.

د. توجه به نهضت‌های اصلاح‌طلبانه اسلامی

پاره‌ای از اندیشوران غربی، به ویژه در دو قرن گذشته، با توجه به بعضی از رخدادها و وقایعی که در سرزمین‌های اسلامی پیش آمده – همچون ادعای بعضی از مدعیان دروغین مهدویت در سرزمین‌های اسلامی و به وجود آمدن مذاهبی مانند کیسانیه، اسماعیلیه، شیخیه، بابیت و بهائیت – بر موضوع مهدویت تکیه کرده و درباره نگرش مسلمانان و متون اسلامی پیرامون مهدویت سخن گفته‌اند. همزمانی برخی مستشرقان مانند گلدزیهر، دارمستتر، ادوارد براون، فان فلوتن و ... با برخی از جریان‌های مدعی مهدویت، در علاقه‌مندی بیشتر آن‌ها به این مباحث نقش داشته است. در هر صورت، موضوع مهدویت به عنوان یک اصل پذیرفته شده در میان فرقه‌های اسلامی، در فراز و نشیب تاریخ، مورد توجه و حتی سوء استفاده قرار گرفته است. گاهی این حرکات با انگیزه‌های استعماری همراه شده و توجه ویژه اسلام شناسان غربی را برانگیخته است و باعث شده تا درباره مباحث مهدویت و مفاهیم مربوط به آن به بحث و گفت‌وگو بپردازند و در این راستا مسائل متعددی را مطرح کنند.

هـ. نگاه کلان به موضوع منجی و جامعه آرمانی

موضوع مهدویت که در معارف اسلامی از جایگاهی ممتاز برخوردار است، در یک نگاه کلی و به صورت بین‌الأدیانی نیز مورد توجه قرار گرفته است. در تمام ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی (سامی و غیرسامی) این اعتقاد در شکل‌ها و گونه‌های متفاوت وجود دارد و همه مذاهب، آرمان نهایی جوامع

بشری را ظهور و تجلی یک شخصیت آسمانی و منجی دینی می‌دانند. و بـر اساس این تفکر دینی، بسیاری از دین‌پژوهان غربی ذیل عناوینی همچـون منجی‌گرایی، بازگشت مسیح، هزاره‌گرایی، نجات، رسـتگاری، پایـان تـاریخ، آینده‌پژوهی و امثال آن، به این موضوع پرداخته و درباره نگـرش ادیـان بـه این موضوع، کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته‌اند[۱].

علاوه بر اسلام‌شناسان غربی که موضوع مهـدویت را در ذیـل مباحـث کلی منجی‌گرایی و آینده‌پژوهی و...دنبال کرده‌اند و همچنین دین‌پژوهانی که به طور خاص، به موضوع مهدویت در اسلام توجه کرده‌اند، مـی‌تـوان از دسته سومی هم نام برد که مباحث و نظرات آنان مـی‌توانـد بـه پربارشـدن مباحث مهدوی بیفزایـد. ایـن دسـته از اندیشـوران، فیلسـوفان اجتمـاعی و جامعه‌شناسان یا اندیشوران فلسفه سیاسی هستند که لزومـاً دربـاره مباحـث کلامی و دینی از جمله مبحث مهدویت یا منجی‌گرایی سخن نگفته‌اند؛ اما به فراخور موضوعات تخصصی خویش به گونـه‌ای بـه مباحـث مربـوط بـه مهدویت و منجی‌گرایی پرداخته‌اند. ایـن دسـته از اندیشـوران بـرای نمونـه درباره جامعه آرمانی، آینده‌پژوهی، جامعه‌شناسـی دیـن، نهـاد دیـن، فلسـفه تاریخ، آینده و سرنوشت جوامع و دیگر موضـوعات مربـوط بـه حـوزه علـوم اجتماعی بحث کرده‌اند؛ به طوری که پرداختن به موضوعات مذکور، موجـب می‌شود تا بتوان نظرات و آرای آنان را درباره مباحث مهدویت و منجی‌گرایی

۱. ر.ک: *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۱۰.

استنباط کرد؛ برای مثـال، اندیشـورانی همچـون «تـوین بـی»، «اشـپینگلر»، «هگل»، «ویکو»، «ماکس وبر»، «فوکویاما» و... نظر خـود را دربـاره جامعـه آرمانی و ابراز می‌کنند؛ به طوری کـه اگـر پـژوهش‌گـران بخواهنـد دربـاره مباحث تطبیقی و میان‌رشته‌ای مهدویت تحقیق کنند، لازم است تا بـه آرا و نظرات این اندیشـوران بپردازنـد[۱]. ایـن دسـته سـوم از متفکـران، در زمـره اسلام‌شناسان غربی قرار نمی‌گیرند؛ اما از ایـن جهـت کـه مطالعـات آن‌هـا زمینه‌ای برای ورود به مباحث منجی و جامعه آرمانی و موعود ادیـان اسـت، روزنه‌ای را به سوی موضوعات مربوط بـه موعـود ادیـان و بـالطبع، موعـود مطرح‌شده در آموزه‌های اسلامی، باز می‌کند.

۳. روش‌شناسی دین‌پژوهان غربی

آنچه به اختصار گذشت، در تعریف اسلام‌شناسان غربی و زمینه‌های کلی ورود آنان به مباحث اسلامی، به ویـژه موضـوع مهـدویت بـود؛ امـا مطلـب مهم‌تر که کمتـر بـه آن توجـه شـده، ایـن اسـت کـه همـواره در بحـث از مستشرقان و شرق‌شناسی، اهداف و نیات آنـان مـورد توجـه قـرار گرفتـه و شرقیان به سبب تاریخ پر از استعمار خود، بیشتر بـه ایـن پرسـش حسـاس بوده‌اند که آیا فلان شرق‌شناس، دارای اهداف استعماری، تبشیری و تبلیغی بوده است یا نه؛ ولی کمتر به این پرسـش توجـه شـده کـه «روش‌شناسـی» شرق‌شناسان در شناخت شرق چه بوده است و اینکه آنان از چـه روشـی در

۱. همان، ص۱۳.

شرق‌شناسی استفاده نموده‌اند که این نتایج را به همراه داشته است و چرا میان شرق‌شناسان در نگاه به شرق، این همه تفاوت وجود دارد؛ به طوری که گاه بعضی از این نگاه‌ها موافق با فرهنگ شرقیان و بعضی دیگر مخالف با نگرش آنان است؛ از این رو سزاوار است که به روش‌شناسیِ شرق‌شناسی، بیشتر توجه شود و مشخص گردد که چرا بعضی از شرق‌شناسان مدعی هستند که شرقیان نمی‌توانند خود را بشناسند و بر این باورند که این امر باید به دست غربیان صورت پذیرد[1].

امروزه روش‌های علمی ـ پژوهشی گوناگونی به عنوان ابزاری مناسب برای تحقیق در رشته‌های مختلف وجود دارد؛ روش‌هایی همانند روش عقلی و تحلیلی، نقلی و تاریخی، نقلی و وحیانی، تجربی و علمی و روش شهودی و عرفانی[2] که گزینش روش متناسب با هر موضوع، کمک شایانی برای نتیجه‌گیری مطلوب و درک بهتر موضوع خواهد بود. بدیهی است برای تحلیل و بررسی آرای اسلام‌شناسان غربی لازم است روش پژوهشی آن‌ها نیز مشخص شود؛ زیرا نوع روش، زاویه نگرش را تغییر می‌دهد. در هر حال، آثار خاورشناسان و اندیشه‌های مطرح شده در نوشته‌های آنان، مرجع تحقیق نوی برای بسیاری از پژوهش‌گران به‌شمار می‌رود و پژوهش‌های برخوردار از چنین استنادهایی، نزد اندیشمندان و محقّقان، ارزش علمی بیشتری دارند؛ از این رو، ارزیابی و نقد این آثار، یکی از

---

۱. همان، ص۱۶.

۲. ر.ک: مجید حیدری‌فر، *مدرسه پژوهش و نگارش*، ص۳۵.

بایسته‌های پژوهشی کشور است که زمینه را برای عرضه سخنان درست و منصفانه درباره اسلام و تشیع فراهم می‌کند.

تأثیرات نگرش فردی بر نوع پژوهش

در بعضی موارد در نقد و بررسی آثار اسلام‌شناسان غربی، آن‌چنان که بایسته است دقت صورت نپذیرفته و معمولاً با عنوان کلی آرای دین‌پژوهان غربی، به اظهار نظر در مورد اندیشه‌های آنان پرداخته شده است؛ اما همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، اسلام‌شناسان غربی الزاماً همگی اصالت غربی و غیراسلامی ندارند. بر این اساس، تأثیر این تفاوت را در شیوه نگرش آن‌ها نمی‌توان نادیده انگاشت. گاهی یک دین‌پژوه غربی غیرمسلمان با یک نگاه کاملاً بیرونی، یک مطلب مهم دینی را به بوته نقد و بررسی می‌گذارد و گاهی یک دین‌پژوه غربی مسلمان، با اصالت شرقی به چنین کاری اقدام می‌کند. به نظر می‌رسد که روح حاکم بر مطالب و نظرات آن دو یکسان نباشد. این دسته از اندیشوران شرقی به سبب تعلّق خاطر به فرهنگ شرقی و آگاهی بیشتر از موضوعات تحقیقی خود، از قابلیت افزون‌تری در قلمرو شرق‌شناسی برخوردارند و حتی در دانشگاه‌های غرب، در زمینه اسلام یا دیگر تمدن‌های شرقی دارای کرسی هستند؛ به طوری که در چند دهه اخیر، بسیاری از نویسندگان و محقّقان دایرةالمعارف‌ها، دانشنامه‌ها و مدرسان مراکز علمی در زمینه اسلام و تمدن‌های شرقی نوعاً در این دسته از محقّقان جای دارند؛ بر خلاف پژوهش‌گران و نویسندگان دایرةالمعارف‌های قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که معمولاً از محقّقان غربی بوده‌اند.

نخستین گام برای نقد محتوایی و تحلیل آثار آنان در مورد اسلام و تشیع، تنظیم شاخصه‌های نظام فکری آنان با توجه به مطالعات گسترده در مجموعه آثار، و سپس بررسی مصداقی تحلیل‌ها در مورد مؤلفه‌های اساسی دین در درجه دوم قرار می‌گیرد. معمولاً هر نظریه‌پرداز و تحلیل‌گر بر اساس مقدمات و معلومات ذهنی خویش و دانسته‌های پیشین، به تعریف و تحلیل و استنتاج می‌پردازد و چارچوب نظری و مهندسی معرفتی نویسنده در سرتاسر نوشته مشخص می‌شود؛ از این رو با بررسی تحلیل‌ها می‌توان به شاخصه‌ها دست یافت[1].

افزون بر این ویژگی شخصی که بر روح و فکر دین‌پژوه، سایه انداخته است، نوع روش پژوهشی نیز تأثیر خاص خود را خواهد داشت که جنبه‌های مثبت و منفی متمایزی را ایجاد خواهد کرد. از جنبه‌های مثبت آثار دین‌پژوهان و اسلام‌شناسان غربی، می‌توان به تخصص‌گرایی و محدودکردن پژوهش به مورد مطالعاتی، روشمندی تحقیق، انسجام و پی‌گیری، دقت نظر، تفاهم و همدردی اشاره کرد. برخی از اندیشوران در تحلیل روش پژوهشی مستشرقان اذعان کرده‌اند که بر خلاف اندیشوران داخلی، آن‌ها بر «روشمندی» تحقیق، تأکید کرده و از اظهار نظرهای نابجا و سلیقه‌ای دوری نموده‌اند؛ به گونه‌ای که حتی گاه سخنان نادرست خود را مبتنی بر روش‌شناسی کرده و آن را درست جلوه داده‌اند.

---

۱. *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی تشیّع و خاورشناسان*، ج ۱، ص ۱۱۶.

آنچه تحقیقات آن‌ها را متمایز می‌سازد، تأکید بر روشمندی و بهره‌گیری از آرایش کلام تعقّلی و پرهیز از هر نوع اظهار نظر سلیقه‌ای بی‌پایه است. آن‌ها حتی سلیقه‌های ناساز و بی‌اندام را چنان مستند و مستحکم جلوه می‌دهند که مقبول همگان می‌افتد. این شیوه روشمندی پژوهش، که حاصل سال‌ها ممارست و دقت نظر و کارورزی پژوهش‌گران غربی است، کمتر در محقّقان وطنی دیده می‌شود. به ویژه نقد علمی که لازمه هر تحقیق و تحلیل و تعبیر پردازی است، نزد محقّقان وطنی، وزن و قربی ندارد؛ از این رو تحقیقات آن‌ها را از اعتبار می‌اندازد[1].

روش‌های پژوهشی اسلام‌شناسان غربی

از آنجا که نوشتار حاضر در مقام تحلیل و بررسی آرای برخی دین‌پژوهان غربی در موضوع مهدویت است، ضرورت دارد دربارهٔ روش‌های پژوهشی آنان نیز مطالبی عنوان شود. شیوه خاورشناسان در برخورد با مؤلّفه‌ها و بنیادهای اعتقادی شیعه به دو دسته تقسیم می‌شود:

الف. روش تاریخی‌نگری: خاورشناسان با این روش می‌کوشند که مؤلّفه‌های اعتقادی شیعه را با توجه به ریشه‌ها و تحول‌های تاریخی بررسی کنند. شیوه بیشتر دین پژوهان پیش از قرن بیستم تا آغاز آن، مانند «فان فلوتن»، «دارمستتر» و «گلدزیهر» و... چنین بوده و اکنون نیز به آن توجه می‌شود.

---

۱. یعقوب آژند، *مکتب نگارگری اصفهان*، ص ۱۲.

ب. روش پدیدار شناسی: با این روش، به بیـان و توصـیف آمـوزه‌هـای شیعه می‌پردازند و کارکردها و تأثیرات آموزه‌ها را در درون نظـام و سیسـتم اعتقادی و فکری شیعه بررسی می‌کنند. روش افرادی مانند «هانری کـربن» و «آنه ماری شیمل» این گونه است[1].

روش تاریخی‌نگری

در شیوه تاریخی‌نگری، اسلام‌شناس می‌کوشد تا دیـن اسـلام را بـه عنـوان پدیده‌ای کـه در زمـان و مکـان مشـخص و در برهـه‌ای از تـاریخ رخ داده، بررسی کند. در این روش، هویت یک رخداد تـاریخی تحـت تـأثیر عوامـل همراه و پیش از خود، در بستر تـاریخی شـکل مـی‌گیـرد؛ بـه گونـه‌ای کـه نمـی‌تـوان آن را جـدای از شـرایط تـاریخی آن بررسـی کـرد. ایـن شـیوهٔ تأثیرپذیری عمیق از روش تاریخی‌نگری و تفسیر اموری همچون مهدویت، بر اساس حوادث و عوامل جبری تاریخ، باعث شده است برداشت‌هایی کاملاً ناصواب و دور از واقعیت صورت پذیرد. این دسته از خاورشناسان با تکیه بـر روش تاریخی‌نگری، اعلام می‌کنند که اندیشه مهدویت به دست عـده‌ای از شیعیان کوفه مانند مختار ثقفی و کیسانیه یا مسلمانان سودان مثـل محمـد احمد سودانی یا دیگر سرزمین‌های اسلامی بـه وجـود آمـد تـا از گسـترش قدرت بنی امیه یا استعمار انگلیس و ستم حاکمـان بـر سـودان و امثـال آن کاسته شود. به عقیدهٔ اینان، مدعیان مهدویت خواسـتند بـا اختـراع و جعـل

۱. *گزیده آثار همایش بین‌المللی تشیع و خاورشناسان*، ص۳۴.

مسأله مهدویت و منجی‌گرایی، مردم را برای یک نهضت آزادی‌بخش، گـرد آورند[1].

تفاوت نگاه تاریخی با روش تاریخی‌نگری

در اینجا لازم است به یک نکته ظریف، دقـت شـود و آن اینکـه ضـرورت پرداختن به یک موضوع تاریخی از منظر تاریخ، واضـح اسـت و نمـی‌تـوان مؤلّفه تاریخ را نادیده گرفت؛ به تعبیر هانری کربن، انسان‌ها نه تنها در تبیین درست یک پدیده به ارزیابی تاریخی نیاز دارند، بلکه جامعه‌ای که از شناخت تاریخ خود غافـل باشـد، جامعـه بـدون خـاطره اسـت. در واقـع، نقـد روش تاریخی‌نگری به معنای نادیده‌گرفتن مطالعات تاریخی نیست. روح حاکم بـر روش تاریخی‌نگری، همان جبر تاریخ و روح دوران است که به تاریخ اصالت می‌بخشد؛ به گونه‌ای که موضوع مورد پژوهش، محصور در شرایط زمـان و مکان خاص تاریخی و دستاورد شـرایط اجتمـاعی، سیاسـی،... و تـاریخی زمان خویش است و هیچ اصل ثابت و پایدار فراتاریخی وجود ندارد؛ امـا در روش تاریخی، از مباحث تاریخی بهره می‌بریم، بدون ایـن کـه بـه اصـالت تاریخ، قائل باشیم. برخی اندیشوران منتقد به روش تاریخی‌نگـری، بررسـی تاریخی را نیمی از کاوش خود می‌دانند؛ در کنـار نیمـی دیگـر کـه عناصـر درونی غیرزمانمند هستند؛ از این رو، پژوهش‌گرانی همچون هانری کربن که با استفاده از روش پدیدارشناسی به نقد روش تاریخی‌نگری پرداختـه‌انـد بـر

۱. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۵۴.

این باورند که می‌توان در بررسی یک موضوع، هم از روش پدیدارشناسی در برابر روش تاریخی‌نگری بهره جست و هم از دیدگاه تاریخی به آن نگریست[1].

روش پدیدارشناسی

در روش پدیدارشناسانه، به بررسی ماهیت یک پدیده به صورت شبکه‌ای و فرازمانی و فرامکانی نگریسته می‌شود؛ به طوری که در این شیوه، بیش از آنکه به عوامل تحقّق تاریخی و شرایط ایجاد آن توجه گردد، به عناصر و مؤلّفه‌های درونی آن نظر می‌افکنند و به آن پدیده، نگاهی توصیفی و ارگانیک می‌شود. همچنین می‌کوشند تا ماهیت آن را بررسی کنند؛ بدین سبب در این روش تحقیق، اهمیتی که به بیان و تفسیر مکانیسم و ساختار پدیده داده می‌شود، درباره ریشه‌های تاریخی و صدق و کذب آن وجود ندارد. در شیوه پدیدارشناسی، آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد، شناخت پدیده است، آن طور که بر فرد عرضه می‌شود. به تعبیر «آنه ماری شیمل»، در روش پدیدارشناسانه، محقق می‌کوشد تا با این روش به کانون یک دین وارد شود و به درونی‌ترین امر مقدس هر دین دست یابد. در این روش، بررسی و مطالعه یک پدیده، حتی از پرداختن به حقّانیت و کشف دلیل آن، مهم‌تر است؛ در واقع پدیدارشناس، سخن درباره صحت و حقّانیت یک پدیده را به صورت معلّق می‌گذارد و به اصطلاح، تعلیق حکم می‌کند و می‌کوشد

۱. ر.ک: سید رضی موسوی گیلانی، *درآمدی بر روش‌شناسی هنر اسلامی*، ص۷۶.

تا به همزبانی و همدلی با یک پدیده و پدید آوران آن بپردازد[1].

افزون بر آنچه در تعریف و توصیف دو روش تاریخی‌نگاری و پدیدارشناسی بیان شد، می‌توان افزود که در نگاه تاریخی، ما نمی‌توانیم پی‌ببریم که یک فکر چگونه به وجود آمده و مبنای آن چیست؛ ولی در نگاه پدیدارشناسانه، مبانی و چگونگی پیدایش یک تفکر و اندیشه را می‌توان فهمید. در شیوه پدیدارشناسانه، هدف، شناخت پدیده از راه شناخت عناصر ذهنی و روانی افراد و درک پیامدهای آن بر آثار خارجی است و این امر با شناختن و واکاوی علت‌ها و عوامل فکری، امکان‌پذیر است؛ بر خلاف روش تاریخی‌نگری که در آن، بررسی مسأله، بدون نظر به ظرفیت‌ها و عناصر ذهنی، مورد اهتمام و توجه می‌باشد. در نگاه تاریخی‌نگری اگر واقعه، تفکّر، مکتب و اندیشه‌ای را از رشته تاریخی و ارتباط طولی آن جدا سازیم، قابل شناخت نیست و حتماً یک واقعه یا پدیده را باید در روند تاریخی و در نسبت با گذشته و حال آن بررسی کرد؛ اما در پدیدارشناسی، به ارتباط منطقی واقعی با گذشته و حال یا مکان وقوع آن نیاز نیست.

بر اساس روش پدیدارشناسانه، به جای آنکه به توجیه و تبیین رویدادهای تاریخی بسنده گردد و پیدایش یک اندیشه با رویدادهای جبری تاریخ گره زده شود، بیشتر به مؤلّفه‌های فکری و اعتقادی دین توجه می‌گردد و پژوهش‌گر به جای اظهار نظر، به بیان و توصیف آموزه‌های

۱. ر.ک: *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۵۰.

مذهب می‌پردازد؛ اما در روش تاریخی‌نگری، هیچ گاه به ارزشیابی یک اعتقاد دینی و اهمیت آن از دیدگاه نظام اعتقادی و پیروان آن، نگریسته نمی‌شود و توجه نمی‌گردد که آن موضوع، در درون مذهب، چه جایگاه و منزلت اعتقادی و آیینی دارد. نگاه تاریخی‌نگری شیوه متداول بسیاری از شرق‌شناسان و دین‌پژوهان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود و امروزه نگاه پدیدارشناسانه، شیوه متداول بسیاری از اسلام‌شناسان غربی است.

ترجیح روش پدیدارشناسی بر روش تاریخی‌نگری

درباره ترجیح روش پدیدارشناسی بر روش تاریخی‌نگری نیز باید گفت که شیوه تاریخی‌نگری، یکی از ویژگی‌های منفی در روش‌های پژوهشی اسلام‌شناسان غربی است. «رنه گنون» بر این باور است که محقّق در شناخت یک تمدن و فرهنگ، باید از شیوه تاریخی‌نگری فاصله بگیرد و از دیدگاه توصیفی و پدیدارشناسانه به شناخت آن همّت بگمارد. وی در کتاب *مطالعه عمومی بر مطالعه تعالیم هندویی* می‌گوید:

> خطای بزرگ شرق شناسان، این است که به همه امور از دید جهان غرب می‌نگرند؛ حال آنکه شرط نخستین در درک درست هر تعلیم شرقی یا سنّتی این است که بکوشیم تا در حد مقدور، خود را در نظرگاه اهل آن تعلیم قرار دهیم. برای بررسی تعالیم شرقی، یک راه مفید بیشتر وجود ندارد و آن، این است که این تعالیم را از درون مطالعه کنیم؛ در حالی که شرق‌شناسان، همواره به پژوهش بیرونی در این باره قناعت کرده‌اند[۱].

٤. نقاط قوت و ضعف دین‌پژوهان غربی

انصاف، اقتضا دارد که همه دین‌پژوهان غربی را یکسان ندانیم و خدمت برخی را به واسطه خیانت گروهی دیگر، نادیده نگیریم. خدمات خاورشناسان در شناسایی، گردآوری، فهرست‌نگاری و انتشار برخی نسخه‌های خطّی اسلامی و خصوصاً معجم نگاری الفاظ قرآنی، پی‌ریزی شیوه‌های نوین پژوهش در متون دینی که محصول تجارب آنان در پژوهش‌های علوم انسانی است را بپذیریم، و از خیانت برخی از آنان در تحریف، تدلیس، تأویل، دستکاری، زشت‌سازی تعالیم قرآنی و استناد به روایات ضعیف، افسانه‌ها، خرافه‌ها، جعلیات، شایعات و گفته‌های احبار و رهبان، غافل نباشیم. در هر صورت، روش پژوهشی دین‌پژوهان غربی در میان متفکران مسلمان و مراکز آموزشی و پژوهشی، تحوّلی ایجاد کرد و بر مبنای تحقیقات آن‌ها، پژوهش‌های جدید در جهان اسلام شکل گرفت؛ زیرا کارهای پژوهشی آن‌ها عمدتاً در عرصه کتاب‌های مرجع است[۲].

در کنار نقاط قوّت موجود در آثار اسلام‌شناسان غربی، از آفات و نقاط

---

۱. همان، ص۱۹، به نقل از مقاله «*دین زرتشتی از نظرگاه جاویدان خرد*»، بابک علیخانی، کتاب ***خرد جاویدان***، ص۱۱۶.

۲. محمد نوری، «*خاورشناسان و فرقه‌شناسی*»، مجله ***هفت آسمان***، ش۱، ص۱۷۶.

منفی موجود در آن نیز نباید غافل بود؛ از این رو روشن‌گری واقع‌بینانه و تنزیه و تنقیح آثار موجود در حوزه تاریخ اسلام و مبارزه با تحلیل‌های جهت‌دار و تحریفات و شبهات و مباحث التقاطی مطرح شده از جانب آن‌ها که دامنه آن از محافل و متون علمی به سطوح عادی جامعه می‌رسد، وظیفه انجمن‌های علمی و پژوهشی و اندیشوران متعهد است. در نگاه کلی، آثار مستشرقان و دین‌پژوهان غربی در مورد اسلام، تا قبل از قرن یازدهم، غالباً انتقاد و تحقیر و توهین به اسلام و برنامه‌های پیامبر اکرمﷺ است. موضوع بیشتر این آثار، عاریه‌ای بودن دین اسلام است؛ یعنی فلسفه اسلامی از حکمت یونانی گرفته شده، کلام اسلامی همان مباحث لاهوتی است که یهود و نصارای تازه‌مسلمان در دین وارد کرده‌اند و حقوق اسلامی نیز از قوانین رومی گرفته شده است.[1] همچنین بحث خشونت‌آمیزبودن بخش‌هایی از تاریخ اسلام، احکام اسلام و مبحث زن، دست‌آویز برخی از آنان بوده است؛ اما از اواخر قرن نوزدهم، گروه دیگری دیده می‌شوند که در مقابل گروه نام‌برده، بعضا به دفاع از اسلام پرداخته‌اند؛ مثل کتاب *عذر تقصیر به پیشگاه محمدﷺ و قرآن* اثر «جان دیون پورت» و کتاب *الابطال* نوشته «توماس کارلایل» و همچنین برخی آثار خانم «آنه ماری شیمل».[2]

به‌رغم این سیر تکاملی و عقلی که از تعصب و غرض‌ورزی به سوی

---

۱. لوتروپ استودارد، *امروز مسلمین یا عالم نو اسلام*، ص۲۰۹.

۲. ناهید طیبی، شاخص‌های تحلیلی و آسیب‌های محتوایی آثار شرق‌شناسان، مجموعه مقالات همایش بین المللی تشیّع و خاورشناسان، ج۱، ص۱۱۵.

انصاف و حق‌گویی گرایش داشته، بر ما لازم است تا از کنار نقاط منفی موجود در نگاشته‌های این اسلام‌شناسان به راحتی عبور نکنیم. زیرا ذوق‌زدگی عده‌ای از کسانی که داعیه روشنفکری داشته‌اند باعث شده است تا همواره نقاط قوت آثار دین‌پژوهان غربی، که عمدتاً به روش‌ها محدود می‌شود، برجسته شده و نقاط ضعف که تأثیر مخرّب و بعضاً غیرقابل جبران به دنبال داشته، نادیده گرفته شود؛ نقاط ضعف عمده‌ای مانند:

۱. برداشت‌های شخصی و تکیه بر حدسیات بدون مراجعه به متخصصان ادبیات عرب یا علم تفسیر و حدیث که در اغلب نگاشته‌ها به آن برمی‌خوریم.

۲. برخی از این اندیشوران، بدون هیچ اعتقاد و باور دینی و با نگاهی منفی به تمدن اسلامی به پژوهش پرداخته‌اند و گاهی برخی از آنان خود را در موضع برتر دیده و با این تصور که تمدن و مذهب آن‌ها برتر از شرقیان است، به قضاوت‌های ناصحیح پرداخته‌اند.

۳. مقطعی و منطقه‌ای دانستن دین اسلام و تعالیم اسلامی با به کار بردن تعبیراتی مانند «دین محمدﷺ» یا «دین عربی» و محدود کردن آن به یک مقطع تاریخی یا جغرافیایی خاص.

۴. رجوع به منابع دست دوم در زمینه اسلام و همچنین کلی‌نگری به جای جزئی‌نگری در زمینه شناخت مذاهب اسلامی و برگزیدن شیوه تاریخی‌نگری در تحلیل تمدن اسلامی. در آغاز و انجام مطالعات مستشرقان، این پیش‌فرض نهفته بود که اسلام نه یک وحی، بلکه تنها پدیده‌ای است که عاملی انسانی آن را در موقعیت تاریخی خاصی به

وجود آورده است[1].

۵. استناد به رفتارهای عرفی غیرمعتبر و قرار دادن آن به عنوان مبنای فکری مسلمانان و شیعیان؛ زیرا از آنجا که بیشتر آن‌ها مشاهدات خود را می‌نگارند به رفتارهای عوام و رایج و عرفیات بیشتر توجه دارند، تا آنچه در متون اصیل دینی آمده است. این موضوع، باعث گردیده تا در نوشته‌های آن‌ها خرافات وارد شود.

۶. تأکید بر اقتباس اسلام از تعالیم یهود و نصارا و قوانین رومی.

۷. استفاده افراط‌گرایانه از ابزار عقل در تحلیل‌های تاریخی و تلاش برای شناخت فرهنگ و تمدن اسلامی از راه لغت‌شناسی زبان و سنجش تاریخی تمدن‌ها و ادیان.

۸. برجسته‌نمایی مسائل اختلافی درون‌دینی و عدم آشنایی با مبانی عقیدتی شیعه و سنی، به گونه‌ای که در بعضی موارد بر اساس تفکر یک مذهب خاص از مذاهب اسلامی، اظهار نظر می‌کنند و آن را درباره دیگر مذاهب تعمیم می‌دهند. این موضوع که در میان دایرة‌المعارف‌نویسان مشهود است، موجب پاره‌ای آرای سست شده است.

۹. گاهی اوقات نیز برخی اندیشوران غربی، تشیع را بر مبنای تحولات و تأثیر و تأثّرات آن در عرصه اجتماع، بررسی کرده و به همین دلیل، عمدتاً اعمال و رفتار شیعیان را به عنوان عقاید حتمی و قطعی آن‌ها

---

۱. سیدحسین نصر، *قلب اسلام*، ص۳.

پنداشته و این گونه منعکس کرده‌اند.

۱۰. افزون بر موارد ذکر شده، گاهی مشاهده شده که مستشرق، هدفی غیر از اسلام‌پژوهی داشته و از همان ابتدا به انگیزه سیاسی یا اهداف تبشیری و استعماری، به این کار اقدام کرده است، یا این که شخصاً وابسته به مذهب و تفکری بوده که مخالفت با اسلام را از همان ابتدا، در پی داشته است. در واقع مستشرقان، این تفکر را در عرصه دین‌شناسی القا کرده‌اند که دین‌باوری و دین‌ورزی، مخالف و متضاد با هر گونه اندیشیدن و تفکر است و به همین سبب به تعارض میان عقل و دین حکم کرده‌اند؛[1] اما نگاهی به تاریخ تمدن اسلامی و تنوع اندیشه‌های فلسفی و نگرش‌های عقلانی، به نفی این زمینه انجامیده است؛ حال آنکه بنا بر فرض این دسته از دین‌پژوهان غربی که دین‌ورزی را مخالف با هر گونه آزاداندیشی می‌دانند، ما با نوعی ثنویت، روبه‌رو می‌شویم که در فضایی از فقدان تأمّل و اطاعت کورِ دینی، قلمرو آزاد اندیشه عقلانی را از ضد آن جدا می‌کند و امکان طرح هر گونه پرسشی را منتفی می‌سازد[2].

پاره‌ای از آنان نیز، در رویارویی با آرای اندیشوران مسلمان تصور می‌کردند که هیچ ارتباطی میان علوم و معرفت بشری با معنویت و مذهب وجود ندارد. این، نکته‌ای است که مورد غفلت مستشرقان پس از رنسانس واقع شده است.

---

۱. *شرق شناسی و مهدویت*، ص۲۳، به نقل از *شرق شناسی*، ضیاءالدین سردار، ص۱۲۱.
۲. میرسپاسی، علی، *روشنفکران ایران*، ص۶۸.

۵. اسلام‌پژوهی در دایرةالمعارف‌های غربی

اهمیت دایرةالمعارف‌ها

امروزه دایرةالمعارف‌ها از برجسته‌ترین آثار مکتوب در عرصه دانشگاهی و علمی هستند. پس از آن‌که موضوعی علمی در سطح مقاله و سپس کتاب مطرح می‌شود و دانش در آن عرصه انبوه می‌گردد، زمینهٔ نگارش دانشنامه و دایرةالمعارف فراهم می‌شود. با توجه به گسترش دامنه علم در هر موضوع، تألیف دایرةالمعارف کاری گروهی است. به سبب این وسعت علمی و نیاز به کار جمعی است که دایرةالمعارف‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ به گونه‌ای که معمولاً در هر یک از کتابخانه‌های تخصصی، دانشنامه‌ها و دایرةالمعارف‌های مربوط به آن موضوع وجود دارد. با توجه به اهمیت علمی دایرةالمعارف‌ها در دنیای کنونی، تدوین دایرةالمعارف در زمینه مطالعات اسلامی، امری ضروری است؛ اما متأسفانه غالب دایرةالمعارف‌های موجود در مراکز معتبر علمی جهان، به وسیله مراکز علمی غیرمسلمان نوشته شده است. نوشته شدن بزرگ‌ترین دایرةالمعارف‌ها دربارهٔ اسلام در آکسفورد یا کمبریج، بیان‌گر آن است که مراکز علمی جهان اسلام در این امر، کوتاهی کرده‌اند.

پیشینه دایرةالمعارف‌نویسی

در مورد پیشینه دایرةالمعارف‌نویسی عده‌ای معتقدند که پیشینه آن به حدود پانزده قرن پیش از میلاد و به چینیان می‌رسد که برخی از این مجموعه‌ها

هم اینک موجود است. یونانیان دومین ملتی هستند که دایرةالمعارف را پدید آوردند[1]. پس از انتقال علوم از جهان اسلام به اروپا، دوران شکوفایی دانش و گسترش آن در مغرب زمین آغاز شد و در پی آن، آنچه باید در این زمینه به دست مسلمانان به کمال رسد، در سده شانزدهم میلادی به دست اروپائیان صورت گرفت و مجموعه‌هایی مشتمل بر معارف بشری و با نام «انسیکلوپدی» تألیف شد. با آنکه این مجموعه‌ها با تأخیر، پذیرش عام یافت، ولی سودمندی و کاربرد بسیار آن‌ها از یک سوی و احساس نیاز به اطلاعات تفصیلی در زمینه‌های خاص از سوی دیگر، به تدوین دایرةالمعارف‌های تخصصی انجامید[2]. در مورد سابقه دایرةالمعارف‌نویسی در جهان اسلام نیز گفته شده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نه تنها در امر کتابت و تدوین علوم، بلکه در موضوع تدوین کتاب‌ها و مجموعه‌های دایرةالمعارف‌گونه نیز نخستین فرد در جهان اسلام هستند که علوم مختلف قرآنی را در مجموعه‌هایی گردآوری کردند:

۱. «ما ورد عن أمیرالمؤمنین فی أصناف آیات القرآن و أنواعها و تفسیر بعض آیاتها»؛
۲. «الجامعة الأمیرالمؤمنین» که به تعبیر روایات به طول هفتاد ذراع است و املای حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خط امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد؛
۳. «جفر» که حاوی علوم نبوی بوده و مسائلی چون حلال و حرام، احکام

---

۱. *دایرة المعارف تشیّع*، ج۷، ص۴۴۱.
۲. *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج۱، ص هشت.

و...را شامل بوده است (*بصائر الدرجات*، ص۱۴۵؛ *أعیان الشیعه* ۱\۹۵، ص۴۴۵)[۱].

از جمله نخستین مجموعه‌های علمی که به یک معنا تا حدی ویژگی‌ها و خصوصیات دایرةالمعارف‌های تخصصی را داراست، *بحارالأنوار* اثر مرحوم علامه مجلسی است. این اثر که مجموعه کتاب‌های شیعی پیش از عصر صفویه را گردآوری کرده و به دست عده‌ای از عالمان و پژوهش‌گران عصر صفوی و زیر نظر مرحوم مجلسی نوشته شده است، یکی از بی‌نظیرترین دایرة المعارف‌های حدیثی شیعی است. کتاب *الذریعه* اثر شیخ آقابزرگ تهرانی نیز از آثار ارزنده‌ای است که به کتاب‌شناسی آثار مکتوب شیعه پرداخته است. کتاب *أعیان الشیعه* نوشتهٔ مرحوم سیدمحسن امین نیز کار ارزشمند دیگری است که به شرح‌حال‌نویسی عالمان و بزرگان شیعی می‌پردازد و دایرةالمعارف‌گونه است. از جمله آثاری که حالت دایرةالمعارف دارد و کار گروهی است، کتاب *معجم‌الرجال* اثر مرحوم آیت الله خوئی می‌باشد که در علم رجال نگاشته شده است[۲]. نخستین مجموعه دایرةالمعارفي درباره علوم اسلامی به زبان انگلیسی نیز به نام *فرهنگ اسلام* (Dictionary Of Islam) تألیف «تامس پاتریک هیوز»، کشیش و اسلام‌شناس انگلیسی آمریکایی تبار است که در سال ۱۸۸۵م در هندوستان

---

۱. *دایرةالمعارف تشیّع*، ج۷، ص۴۴۲.

۲. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۳۶۳.

فراهم آمده است[۱].

گزارشی از مقالات دایرةالمعارف‌های مورد نظر

با توجه به اهمیت دایرةالمعارف‌ها در عرصه‌های علمی و پژوهشی و میزان استفاده و ارزشی که در جوامع علمی دارند، اکنون می‌خواهیم به بررسی برخی مقالات موجود در ذیل مدخل‌های مربوط به مهدویت بپردازیم؛ از این رو، در میان چندین دایرةالمعارف معروف، «*دایرةالمعارف اسلام*» (چاپ هلند)، «*دایرةالمعارف جهان نوین اسلام*» (آکسفورد)، «*دایرةالمعارف دین*» (میرچا الیاده) و «*دایرةالمعارف هزاره‌گرایی*» انتخاب شد. از میان مدخل‌ها نیز، در مجموع شش مدخل در چهار عنوان ذیل، انتخاب گردید:

1.Al -Mahdi / Mahdi[2]

2.Kaim Al Muhammad[3]

3.Mahdism[4]

4.Messianism / Islamic Messianism[5]

---

۱. *دایرةالمعارف تشیّع*، ج۷، ص۴۴۵.

۲. *دایرةالمعارف اسلام (لیدن)*، ج۵، مدخل Al Mahdi، ص۱۲۳۸-۱۲۳۰؛ *دایرةالمعارف جهان نوین اسلام*، مدخل Mahdi، ص۱۹-۱۸.

۳. *دایرةالمعارف اسلام* (لیدن)، ج۴، ص۴۵۷ - ۴۵۶.

۴. *دایرةالمعارف هزاره‌گرایی*، ذیل مدخل Islam، ص۱۹۱- ۱۸۷.

۵. *دایرةالمعارف جهان نوین اسلام* (آکسفورد)، ص۹۹ -۹۵؛ *دایرةالمعارف دین* (میرچا الیاده)، ج۹، ص۴۸۱- ۴۶۹.

نویسندگان مدخل‌های نامبرده نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای از آن‌ها شرق‌شناسان و اندیشوران غربی‌اند که مسلمان نیستند، اما درباره اسلام و مهدویت تخصص دارند. «ویلفرد مادلونگ»، «تیموتی.آر.فرنیش»، «رابرت.اس.کرامر». در این گروه جای دارند. اما دسته دوم، اندیشوران مسلمانی هستند که سال‌ها در غرب زندگی کرده و بر طبق روش آن‌ها، به موضوع پرداخته‌اند. این گروه که در دایرةالمعارف‌های قرن بیستم و نزدیک به عصر ما مقاله می‌نویسند، بر خلاف دسته اول، لزوماً به موضوع مهدویت نگاه تاریخی ندارند و مطالب آن‌ها به واقعیت نزدیک‌تر است. «عبدالعزیز ساشدینا» از این گروه است.

الف. دایرةالمعارف اسلام[1]

دایرةالمعارف اسلام، یکی از کامل‌ترین و معتبرترین دایرةالمعارف‌هاي موجود در جهان غرب است که در طی سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۸م به دست خاورشناسان و با همکاری تنی چند از نویسندگان اسلامی، در چهار جلد و یک ضمیمه نوشته شد. دانشگاه «لیدن» این اثر را به سه زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی منتشر کرد. آگاهی از نقایص این تألیف و دست‌یابی به اطلاعات و منابع جدید تحقیق، ضرورت تألیف مجدد یا تجدید نظر در برخی مقالات را آشکار ساخت؛ از این رو، ویرایش دوم این دایرةالمعارف، از سال ۱۹۵۴م آغاز شد و در سال ۲۰۰۵م به دست یک شرکت هلندی پایان یافت.

1. Encyclopedia OF Islam.

ویرایش سوم این مجموعه نیز از سال ۲۰۰۷م آغاز شده و تاکنون پنج جلد و سه جزء تکمیلی آن به زبان‌های انگلیسی و فرانسه منتشر شده و به نظر می‌رسد که مجموع آن به دوازده جلد برسد[1].

از ویژگی‌های این دایرةالمعارف که با محوریت اسلام و عقاید و آرای فرق اسلامی به نگارش درآمده، توجه به اعتقادات اختصاصی شیعه و زندگی تحلیلی امامان این مکتب است که در بسیاری از مواضع، قابل نقد و بررسی می‌نماید؛ اما در هر حال آینه تمام‌نمای نحوه نگرش اسلام‌شناسان غربی در مورد مکتب تشیع است که می‌تواند مبنای بسیار محکم برای برنامه‌ریزی علمای شیعه برای معرفی صحیح و مستند این مکتب باشد. در این دایرةالمعارف، مجموعاً دو مدخل درباره تحلیل زندگانی وجود مقدس حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به نگارش در آمده است که عبارتند از مدخل «المهدی» و «قائم آل محمد».

«ویلفرد مادلونگ»[2] سرویراستار این دایرةالمعارف و نگارنده این دو مقاله مهدوی، متولد ۱۹۳۰م و اصالتاً آلمانی است. او در سال ۱۹۸۵م به همراه خانواده به آمریکا مهاجرت کرد. وی در سال ۱۹۵۷م دکترای افتخاری خود را در مطالعات اسلامی از دانشگاه هامبورگ دریافت نمود. او در فاصله سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۸م، استاد برجسته زبان عربی در دانشگاه آکسفورد بود و مطالب فراوانی در مورد تاریخ اسلام، خصوصاً فرقه‌های شیعی و به

۱. *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، ص ۸.

2 Wilferd. Madelung.

ویژه اسماعیلیه نگاشت. او از برجسته‌ترین اسلام‌شناسان معاصر است؛ به طوری که «گلیو» از وی به عنوان «پدر مطالعات شیعی مدرن در بریتانیا» نام می‌برد[۱].

مادلونگ در مقاله «المهدی»[۲] به بررسی سیر تاریخی به کار گیری واژه «مهدی» و بهره‌گیری اشخاص و گروه‌ها از این لفظ می‌پردازد. به عقیده او، شکل‌گیری اولیه این واژه در دوران بنی‌امیه صورت گرفته و در ابتدا لقبی محترمانه بوده است، بدون این که بار مسیحایی داشته باشد؛ اما با نهضت عباسیان و امید به ظهور یک احیاگر دین و برپاکننده حکومت عادلانه، این لقب بار معنایی ویژه‌ای یافت. او در نهایت به تفاوت دیدگاه شیعه و سنّی در این مورد پرداخته است. مادلونگ در مدخل «قائم آل‌محمد»[۳]، مدعی می‌شود که لقب «قائم» از اوایل قرن دوم هجری برای مهدی مورد انتظار به کار رفته و شیعه امامیه و اسماعیلیه، به طور گسترده‌ای از این عنوان به جای واژه مهدی استفاده کرده‌اند. او در این مقاله مختصر، به علائم حتمی ظهور نیز اشاره کرده است.

۱. غلام احیا حسینی، *شیعه‌پژوهی و شیعیان انگلیسی زبان*، ص۲۹۷ – ۲۹۵.
۲. ر.ک: بهروز جندقی، «مهدویت از دیدگاه دین‌پژوهان و اسلام‌شناسان غربی»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۱۰، ص ۱۲۳.
۳. ر.ک: بهروز جندقی، «قائم آل محمدﷺ»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۱۱ و ۱۲، ص۲۰۱.

ب. دایرةالمعارف هزاره‌گرایی[۱]

این دایرةالمعارف به جنبش‌های مذهبی یا معنوی در اطراف دنیا و عقاید مرتبط با هزاره‌گرایی در ادیان مختلف می‌پردازد. عرصه هزاره‌شناسی، عرصه جدیدی است که مسیحیت، جهان غرب، و دیگر ادیان مانند اسلام، یهودیت، بودیسم، هندوئیسم، کنفسیوسیسم، مورموریسم و همچنین برخی از جنبش‌های موجود در دنیا را پوشش می‌دهد. همچنین حاوی مقالاتی در مورد سال ۲۰۰۰م و ویژگی‌های آن است. این دایرةالمعارف تاریخی و چندفرهنگه، جنبش‌های جهانی از آفریقا، آسیا، اقیانوسیه تا آمریکای شمالی و جنوبی را دربرمی‌گیرد. دایرةالمعارف هزاره‌گرایی، صد و پنجاه مدخل دارد و با ویراستاری «ریچارد. الن. لندز»[۲] در سال ۲۰۰۱م به دست انتشارات «راتلیج» در آمریکا و انگلستان به چاپ رسیده است.

در این دایرةالمعارف، در ذیل مدخل "Islam"، در مورد جریان مهدویت و مهدی‌گرایی مقاله‌ای وجود دارد با عنوان "Mahdism"[۳]، اثر «تیموتی. آر. فرنیش»[۴]. محور بحث این مقاله، فرجام‌شناسی تطبیقی میان سه دین ابراهیمی بزرگ ـ یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام ـ است. او

1. Encyclopedia Of Millennialism and Millennial Movements.
2. Richard.A.Landes.
۳. ر.ک: بهروز جندقی، «دکترین مهدویت و چالش هزاره گرایی»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۱۷، ص ۲۱۳.
4. Timothy.R.Furnish.

پس از مقایسه کلّی فرجام‌شناسی اسلامی با فرجام‌شناسی در سنت یهود و مسیحیت، به تجزیه و تحلیل مهدویت در اسلام مـی‌پـردازد و در قسـمت نتیجه‌گیری مقاله، دلایل افزایش شـدید توجـه بـه حضـرت مهـدی(ع) و مهدویت را در جهان برمی‌شمارد و در ضمن، به نقش بسیار حیاتی پیروزی انقلاب اسلامی ایران در الگودهی به دکترین مهدویت در میـان ملـت‌هـا اشاره می‌کند.

مؤلّف این مقاله، تیموتی.آر.فرنیش، حدود سه دهه آمـوزش و تجربـه در تاریخ، فرهنگ، سیاست، جغرافیا و مذاهب اسلامی را در کارنامـه خـود دارد. تخصص او در مباحث آخرالزمانی، جنبش‌های اسلامی، فرقه‌های اسـلامی، روابط مسلمانان و مسیحیان و مهدویت است. او زبان‌شناس و مسلط به زبان عربی است و از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷م به عنوان بازجوی عربی، عضو ارتش ایالات متحده و مسئول جمع آوری اطلاعات تاکتیکی و عملیات استراتژیک در سطح فرماندهان ارتش آمریکا بوده و همزمان به عنوان کشیش در ارتش آمریکا خدمت کرده است. او پیش از ایـن، کتـابی بـا عنـوان *مقـدس‌تـرین جنگ‌ها* نوشته و در آن از مهدی‌های اسلامی، جهاد و اسامه بن لادن سخن گفته است.

ج. دایرةالمعارف جهان نوین اسلام[1]

این دایرةالمعـارف، به سر ویراستاری «جان اسپوزیتو»[2] در سال ۱۹۹۵میلادی و برای رفع نیاز به مرجعی عمده برای دست‌یـابی سـریع بـه پـژوهش‌هـای جدید در خصوص تأثیر حضور اسلام، در سطح جهانی، به دسـت انتشـارات آکسفورد منتشر شد. این دایرةالمعـارف، مکمل و متمم «*دایرةالمعارف اسلام*» می‌باشد و حدود هفتصد و پنجاه مقاله را در سه هزار صفحه جای داده است؛ اما در مقایسه با دایرةالمعارف اسلام- که عمدتا بر متون سنّتی و تاریخ قرون میانه تأکید داشته و یک اثر مفصّل با کارکرد تخصصی است- تمرکز اصلی خود را بر شیوه‌هایی قرار داده کـه مسـلمانان از طریـق آن، امـور سیاسـی، اجتماعی و نیز ادبیات و متون رسمی خود را بیان کرده‌اند.

در تدوین این اثر، سه ویژگی عمده، خودنمایی می‌کند؛ تأکیـد بـر دوره معاصر، تأکید بر روش‌شناسی علوم اجتماعی و تأکید بر توازن میان رویکـرد اصول‌گرا با واقعیت‌های جهان اسلام.

این دایرةالمعارف با رویکردی تطبیقی، به دست چهارصد و پنجاه محقق و اسلام‌شناس تدوین شده و دارای امتیازات ذیل است:

۱. بر اساس استانداردهای علمـی و مقبـول در حـوزه دایرةالمعـارف‌نویسـی تدوین یافته است؛

۲. نه به مانند دایرةالمعارف اسلام، مفصّل و تخصصـی اسـت و نـه چنـدان

---

1. The Oxford Encyclopedia Of Modern Islamic World.

2. John.L.Esposito .

مختصر و همگانی؛

۳. برخلاف برخی دایرةالمعارف‌ها ـ مثل «دایرةالمعارف دین» و «دایرةالمعارف ایرانیکا» ـ یکجا منتشر شده و خوانندگان را منتظر نگذاشته است؛

۴. طراحان آن به معرفی جهان اسلام امروزی نظر داشته‌اند.

ترجمه این دایرةالمعارف با هدف دسترسی شمار بیشتری از محققان، با ویراستاری حسن طارمی راد، محمد دشتی و مهدی دشتی صورت پذیرفته و به همّت انتشارات «کتاب مرجع» در سال ۱۳۸۸ش به چاپ رسید. از نکات مثبت این ترجمه، اقداماتی در جهت تصحیح برخی متون است که با افزودن نکات تکمیلی و حاشیه و توضیح برای مقالات انجام شده است.

از این دایرةالمعارف، دو مدخل با عنوان "Mahdi" و "Messianism"[1] انتخاب شده است. «رابرت. اس. کرامر»[2]، نویسنده مقاله «مهدی»[3]، متخصص در امور آفریقا و خاورمیانه است. او از سال ۱۹۸۹م عضو هیئت علمی بوده، کارشناسی ارشد خود را در مطالعات خاورمیانه از دانشگاه شیکاگو و دکترای خود را در تاریخ آفریقا از دانشگاه «نورث وسترن» گرفته است. وی از سال ۱۹۸۰م به مدت دو سال در دانشگاه آمریکایی قاهره به فراگیری زبان عربی پرداخت. همچنین مطالعات وسیعی درباره اوضاع سودان از قرن هجدهم تا بیستم میلادی انجام داده است. او در سال ۲۰۱۱م جایزه

---

۱. مهدی‌باوری.

2. Robert.s.Kramer.

۳. ر.ک: بهروز جندقی، «مهدی علیه‌السلام»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۱۹۷.

پژوهش‌گر برجسته را از دانشگاه نورث وسترن دریافت کرد[1]. کرامر در مقاله «مهدی»، به اختصار کوشیده است دربارهٔ واژه «مهدی» و دیدگاه شیعه و سنّی و همچنین سیر تاریخی و تحولات اجتماعی مبتنی بر مهدویت، مطالبی را بیان کند. او بر این باور است که واژه «مهدی» بر شخصیتی معادشناختی دلالت دارد که حضور او پیش از آخرالزمان، به ایجاد عدالت همگانی و فراگیر، خواهد انجامید؛ اما اهل سنت با تکیه بر اجماع علما و اعتقاد به توان جامعه در جهت اصلاح خود، به لحاظ نظری، ضرورت اعتقاد به چنین شخصیتی را نفی می‌کند.

دومین مدخل منتخب از دایرةالمعارف جهان نوین اسلام، "Messianism"[2] است. «عبدالعزیز عبدالحسین ساشدینا»[3]، مؤلف مقاله، ابتدا به بررسی ویژگی‌های مهدویت از دیدگاه قرآن پرداخته و ترسیم سیمای معنوی و اخلاقی مهدویت در اسلام را مورد نظر قرار داده است. او جست‌وجوی عدالت و صلح را جوهر مهدویت می‌داند. در بخش دوم مقاله، مؤلف به تحلیل تاریخی و جامعه‌شناختی مهدویت روی آورده و در سه مقطع تاریخی کلی به بررسی سیر مهدی‌گرایی و نهضت‌های مربوط به مهدویت پرداخته است؛ مقطع اول، دوران ظهور پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام و دو

---

1 .http://Robert Kramer,Associated Professor Of History-st-Norbert College.

۲. ر.ک: بهروز جندقی، «مهدویت»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۱۵، ص ۱۶۷.

3. Abdulaziz A.Sachedina.

سلسله جبّار بنی امیه و بنی‌عباس را دربرمی‌گیرد. مقطع دوم، عبارت است از پایان هزاره اول اسلام که افراد در گروه‌های مختلفی به احیای امیدهای مردم به ظهور یک مصلح الهی اقدام کردند؛ مانند سیدمحمد جانپور که در هندوستان ادعای مهدویت کرد یا مهدی سودانی (محمد احمد بن عبدالله) که طی دو دهه آخر قرن نوزدهم در آن کشور ظهور کرد. مقطع سوم، اواخر قرن بیستم را دربرمی‌گیرد که انقلاب اسلامی ایران، بحران خلیج فارس و دیگر حوادث مهم سیاسی این دوران از جمله وقایع و نشانه‌های بحث برانگیز ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام به شمار می‌آیند.

در میان دین‌پژوهانی که این نوشتار درصدد واکاوی اندیشه‌های آنان است، «ساشدینا» تنها اسلام‌شناس غربی است که مسلمان است. وی متولد سال ۱۹۴۲م و از شیعیان امامیهٔ تانزانیا است. او تحصیلات دانشگاهی خود را در دهه پنجاه شمسی در دانشگاه فردوسی مشهد آغاز کرد. پس از چندین سال اقامت در ایران و تسلط بر زبان فارسی، دوره دکترای مطالعات مذهبی را در دانشگاه تورنتوی کانادا سپری نمود و در سال ۱۹۷۶م از پایان نامه خود در موضوع مهدویت دفاع کرد. وی به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی مسلّط بوده، از نادر اسلام‌شناسان مسلمان است که به زبان انگلیسی مقاله و کتاب می‌نویسد و آثار او در زمینه اسلام و خصوصاً مهدویت، مورد استناد منابع غربی قرار می‌گیرد[1].

۱. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۲۶۸.

د. دایرةالمعارف دین[1] (ویراسته میرچا الیاده)

این دایرةالمعارف به زبان انگلیسی، در شانزده جلد و حدود هشت هزار صفحه، دارای دو هزار و هفتصد و پنجاه مقاله است. «میرچا الیاده»[2] از اسطوره‌شناسان و دین‌پژوهان نامدار عصر حاضر است. این دانشمند نمادشناس، قوم‌شناس و دین‌شناس رومانیایی و استاد تاریخ دانشگاه شیکاگو، با همکاری هزار و چهارصد نفر از محققان پنجاه کشور در حوزه ادیان مختلف جهان، از جمله ایران، دهه آخر عمر خود را به عنوان ویراستار این دایرةالمعارف، صرف تدوین آن کرد که پس از دایرةالمعارف اخلاق و دین «هستینگز» از مهم‌ترین منابع موجود در قلمروی دین‌شناسی، مطالعات مقایسه‌ای دین و روش‌های دین‌پژوهی است. قسمت عمده این اثر، به بررسی ادیان اسلام، مسیحیت، یهود و آیین هندو اختصاص دارد.

تکیه این مجموعه بر تاریخ ادیان جهان با توجه به سه محور اساسی اندیشه الیاده- تاریخ، پدیدارشناسی (نمادها، باورها، اعمال) و تأویل (هرمونتیک)- است. ویراستاران مقاله‌های اسلام‌شناسی، خانم «آنه ماری شیمل» و «چارلز آدامز» هستند. ویرایش اول این دوره شانزده جلدی در سال‌های ۱۹۸۶ و۱۹۸۷م به دست انتشارات «مک میلان» انجام شد. اما تحولات دنیا پس از سال ۱۹۸۷م و موضوعاتی مانند جهانی‌شدن و دین، معنویت، ادیان جهانی، نهضت‌های جدید دینی و شرق‌شناسی باعث شد، که

1. Encyclopedia Of Religion.
2. Mircea Eliade.

ویرایش دوم این اثر، در یک پروژه پنج‌ساله و با همکاری بیش از سیصد نفر از استادان دانشگاه‌های عمدتاً آمریکایی به سامان رسید. سرویراستاری ویرایش دوم را «لیندسی جونز»، استاد مطالعات مقایسه‌ای دانشگاه اوهایو، بر عهده داشت[1].

مدخل برگزیده از دایرةالمعارف دین، با عنوان "Messianism" نوشته «هلمر رینگرن»[2]، عقیده «مسیحاباوری» را در سه قسمت بررسی می‌کند:

۱. نگاه اجمالی و بین‌فرهنگی به مفهوم و عقیده مسیحاباوری در ادیان مختلف به‌ویژه در مسیحیت؛

۲. مسیحاباوری در آیین یهود؛

۳. مسیحاباوری (مهدویت) در اسلام.

«رینگرن» در قسمت سوم این مقاله[3] که موضوع اصلی بحث ما را هم تشکیل می‌دهد، مهدویت در اسلام را بررسی کرده است؛ اما در ابتدای کتاب‌شناسی خود تذکر می‌دهد که هیچ مطالعه جامعی را در خصوص کل موضوعات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام و نهضت‌های تاریخی وابسته نیافته و تنها دو کتاب را می‌تواند به عنوان منابعی مهم در خصوص ظهور اولیه، سابقه و توسعه دیدگاه حضرت مهدی علیه السلام در نهضت‌های شیعی معرفی

---

1 .http://C-Library.um.ac.ir/parameters/c-library/ filemanager/ Mirch.

2. Helmer Ringgren.

۳. ر.ک: بهروز جندقی، «مهدویت از دیدگاه دین‌پژوهان و اسلام‌شناسان غربی»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۸ و ۹، ص ۲۱۳.

نماید، کتاب *آغاز مهدویت* اثر «ژان اولاف» و *کتاب مهدویت در اسلام، ایده مهدی در شیعه دوازده امامی*، اثر عبدالعزیز ساشدینا.

«هلمر رینگرن»، نویسنده این مقاله، متولد ۱۹۱۷م در آلاباما و دارای دکترای الهیات و معارف اسلامی است. او در بین سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۹م استاد تاریخ مذهبی در دانشگاه اویسالا بوده و در همان دانشگاه تا سال ۱۹۸۳م، تفسیر متون مذهبی عهد قدیم را تدریس کرده است.

جمع‌بندی

صاحبان مقالات مورد بحث، یا جزء آن دسته از اسلام‌شناسان مسلمان هستند که در دانشگاه‌های معتبر غربی کرسی تدریس دارند ـ مانند «ساشدینا» ـ یا مانند «مادلونگ»، «فرنیش» و «کرامر» در دسته دین‌پژوهان غربی غیرمسلمان قرار دارند. درباره انگیزه اصلی ورود این دین‌پژوهان به مباحث اسلامی، خصوصاً موضوعات مرتبط با مهدویت، نمی‌توان به قطع سخن گفت؛ اما با توجه به رشته مطالعاتی افراد نام‌برده که عمدتاً شرق‌شناسی و تمدن اسلامی است، تحولات سیاسی و اجتماعی و ایجاد نهضت‌ها و فرقه‌ها در جهان اسلام، بنا بر عقیده به مهدویت از یک سو و نگاه کلان و بین ادیانی به موضوع آینده بشریت و اعتقاد به منجی و موعود آخرالزمان از سوی دیگر، می‌تواند نظر آنان را به مهدویت جلب کرده باشد.

با فرض این مطلب که این مقالات با انگیزه علمی به نگارش در آمده باشد، انتخاب نوع روش پژوهش نیز در نگاه پژوهش‌گر به موضوع، تأثیر بسزایی خواهد داشت. در دهه‌های اخیر، دو روش «تاریخی‌نگری» و

«پدیدارشناسی» روش‌های عمده پژوهشی در آثار اسلام‌شناسان غربی هستند. از آنجا که دایرة‌المعارف‌ها دربردارنده مقالات برتر در موضوعات مختلف هستند، سعی بر این بوده تا مطالب ارائه‌شده در این نوشتار، مستند به برخی دایرة‌المعارف‌های معروف دین‌پژوهی و اسلام‌شناسی باشد؛ بدین سبب، شش مدخل مرتبط با موضوع مهدویت، انتخاب گردید و مطالب مختصری نیز در معرفی دایرة‌المعارف، نگارنده مقاله و متن مقاله، ارائه شد. به یاری الهی تلاش ما بر این است تا طبق فهرست ارائه‌شده، دیدگاه نویسندگان مقالات را درباره هر موضوع به صورت یکجا آورده، به اختصار تحلیل کنیم؛ بنابراین به نظر می‌رسد نیازی به آوردن متن کامل هر مقاله به صورت جداگانه نیست.

در پایان فصل اول، یادآوری این نکته لازم است که مطالب ارائه‌شده در این تحقیق، برگرفته از نظرات و حدسیات اسلام‌شناسانی است که با اکتفا به منابع اندک و بعضاً غیرمعتبر یا غیرشیعی و با استناد به نظرات غیرمشهور یا غلط، به تبیین موضوع خطیر مهدویت پرداخته‌اند؛ از این رو، مطالب سست و نظرات خلاف واقع در نوشته‌های آنان کم نیست.نگارنده این تحقیق، بر آن است تا با بیان گوشه‌ای از مطالب جاری‌شده بر زبان و قلم برخی اسلام‌شناسان غربی، به خود و مرزبانان حریم امامت و مهدویت هشدار دهد که برخی از مطالب موجود در منابع معتبر علمی دنیا- که به ترسیم چهره اسلام، تشیع و مهدویت پرداخته- تا چه اندازه مخدوش و نازیباست.

فصل دوم

واژه‌شناسی «مهدی» در دایرة‌المعارف‌های غربی

۱. مفهوم‌شناسی واژه «مهدی»

معنای لغوی و اصطلاحی «مهدی» از دیدگاه مستشرقان

به جز مدخل «قائم آل‌محمد»[1] که تنها به لقب «قائم» اشاره کرده، در ابتدای سایر مقالات مورد بحث، به طور مختصر، به معنای لغوی و اصطلاحی کلمه «مهدی» اشاره شده است. در همه این تعاریف، لغت «مهدی» در وجه اسم مفعول و به معنای «هدایت‌شده» بیان شده و در تبیین اصطلاح «مهدی»، عباراتی همچون احیاگر دین و عدالت، شخصیت اسلامی، یک لقب محترمانه، فرمانروا، و رهایی‌بخش انسان‌ها از ظلم و ستم در آخرالزمان، به کار رفته است:

> این فرمانروا «مهدی» نام دارد؛ یعنی کسی که به حق، هدایت شده است... .شخصیت اسلامی مهدی به معنای هدایت‌شده یا هدایت‌شده از سوی خداوند است[2].

---

۱. *دایرةالمعارف اسلام* (لیدن)، ج۴، ص۴۵۶.
۲. *دایرةالمعارف دین* (میرچا الیاده)، ج۹، ص۴۸۱.

مهدی به معنای کسی است که درست هدایت شده...این نام از ریشه عربی (ه ـ د ـ ی) مشتق شده که عموماً در قرآن به معنای هدایت الهی به کار می‌رود. این واژه به عنوان لقبی احترام‌آمیز و بدون داشتن بار مسیحایی (منجی‌گرایانه) از زمان صدر اسلام به کار می‌رفت[1].

واژه مهدی از ریشه عربی (ه ـ د ـ ی) به معنای هدایت کردن به راه راست گرفته شده؛ پس «مهدی» یعنی هدایت‌شده به راه راست[2].

واژه «مهدی» به معنای هدایت‌شده از سوی خداوند، لقب بسیار محترمانه‌ای بوده که مسلمانان در صدر اسلام برای پیامبر و چهار خلیفه بکار می‌بردند...این واژه به شخصیت فرجام‌شناختی دلالت دارد که حضور او در پیش از آخرالزمان منجر به ایجاد عصر عدالت و ایمان واقعی خواهد شد[3].

رابرت کرامر در دایرةالمعارف جهان نوین اسلام (مدخل«المهدی») در تعریف اصطلاح «مهدی» می‌نویسد: مهدی نام یکی از شخصیت‌های آخرالزمانی است که با ظهور خود، عصر عدالت و ایمان واقعی را قبل از آخرالزمان، به وجود می‌آورد.

«ساشدینا» نیز در همین دایرةالمعارف (مدخل Messianism) مهدویت

۱. *دایرةالمعارف اسلام*، ج۴، ص۴۵۶ و ج۵، ص ۱۲۳۰.
۲. *دایرةالمعارف هزاره‌گرایی*، ص۱۸۷.
۳. *دایرةالمعارف جهان نوین اسلام*، ص ۱۸ و ۹۵.

را به مفهوم مداخله خداوند در تاریخ بشر از طریق تعیین مهدی برای رهایی مردم از ظلم و ستم در آخرالزمان می‌داند.

گروهی از مستشرقان ـ به ویژه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ـ در کنار روش تاریخی‌نگری و سنجش تاریخی تمدن‌ها و ادیان، خواسته‌اند از طریق لغت‌شناسی زبان به شناخت آموزه‌های اسلامی دست یابند؛ بدین سبب، مارگولیوث[1] به بیان یکی دیگر از معانی محتمل درباره کلمه «مهدی» می‌پردازد. وی به نقل از برخی زبان‌شناسان می‌گوید:

یکی از معانی این کلمه، این است که یاء نسبت به کلمهٔ «مهد» به معنای گهواره اضافه شده است که به معنای مردی منسوب به گهواره می‌باشد.[2]

او سپس به آیه‌ای از سورهٔ مریم اشاره می‌کند، مبنی بر این که مسیح در گهواره سخن گفته است. به نظر می‌رسد او با این ریشه‌شناسی و تفسیر می‌خواهد این احتمال را قوت بخشد که مسلمانان نیز کلمه «مهدی» را از سخن‌گفتن مسیح در گهواره اقتباس کرده‌اند.

ارتباط واژه «مهدی» و «قائم»

ویلفرد مادلونگ معتقد است فرقه‌های امامیه و اسماعیلیه به طور گسترده، کلمه «قائم» را به جای واژه «مهدی» به کار برده‌اند و در محافل شیعه، از

1.D.S.Margolioutgh .

۲. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۱۶۵.

اوایل قرن دوم هجری (هشتم میلادی) به بعد، لقب «قائم آل‌محمد» برای اشاره به فردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته که انتظار می‌رود در برابر رژیم‌های نامشروع قیام کند. او مدعی است این واژه در مقابل قاعد یا اعضای نشسته خاندان است که از کشیده‌شدن به کارهای مخاطره‌آمیز نظامی اجتناب می‌کردند[1].

مادلونگ به اطلاق واژه «قائم» به سایر امامان شیعه اشاره کرده است؛ اما کاربرد این واژه را در مفهوم خاص خود، با مهدی موعود مرتبط می‌داند؛ به گونه‌ای که این واژه با مفهوم رجعت و نشانه‌های ظهور ارتباط دارد. او معتقد است در شیعه، عموماً به مهدی لقب «قائم» داده شده است و در ادامه، ادعا می‌کند که ممکن است این لقب با کلمه «قائم» در متون سامری ارتباط داشته باشد[2]. این واژه در کاربرد سامری و عرفانی، ظاهراً به معنای «زنده» است. ریشه عربی این واژه هر چه باشد، در کاربرد شیعی به معنای کسی است که قیام کرده و حکومت می‌کند. این واژه از پایان دوره بنی‌امیه به‌کاررفته و در سنت امامیه عمدتاً جایگزین واژه «مهدی» شده است.

نقد و بررسی

معنای لغوی «مهدی»

یکی از مشهورترین القاب امام دوازدهم علیه السلام «مهدی» است. این کلمه، اسم

۱. *دایرةالمعارف اسلام*، مدخل «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله».
۲. ر.ک: وایدنگرن جی، *محمد رسول خدا و معراج او*، ص ۷۹.

مفعول از ریشه ناقص معتل اللام (هَدي، يهدي، هداية) به معنای «هدایت‌شده» است. از آن جا که لغت‌نامه‌های عربی در سده‌های نخستین، به طور جداگانه به واژه «مهدی» نپرداخته و فقط ریشه اصلی آن را معنا کرده‌اند، این واژه جای بحث دارد؛ اما می‌توان گفت که نظر احمدبن فارس جامع اقوال است. به نظر او، برای واژه «هدی»، دو تعریف وجود دارد؛ یکی پیش‌افتادن برای نشان دادن راه راست و دیگری به معنای بخشیدن هر گونه تحفه و پیشکش برای محبوب است.[1] اما در لغت‌نامه‌های جدید، که در قرون میانه و اخیر برای تبیین کلمات مشکل تدوین شده، واژه «مهدی» به شکل مستقل مطرح شده و معنای لغوی آن ـ یعنی هدایت‌یافته ـ از تعریف اول کلمه «هدی» گرفته شده و در متون دینی هم در مفهوم خاص اصطلاحی، یعنی منجی موعود، به کار رفته است[2]. با این وصف، واژه («مهدویت») نیز بر اثر کثرت استعمال، به صورت مصدر جعلی برای موضوعات مربوط به مهدی به کار می‌رود.

امام صادق علیه السلام در بیان دلیل این لقب فرمودند:

به این دلیل که به تمام امور پنهان، هدایت می‌شود[3].

۱. احمد بن فارس، *معجم مقاييس اللغة*، ج ۶، ص ۴۲.
۲. «المهدی الذی قد هداه الله إلی الحق، و قد استعمل فی الأسماء حتی صارت كالأسماء العامّة، و به سمّی المهدی الذی بشّر به النبی صلی الله علیه و آله أنّه يجیء فی آخر الزمان» (ابن اثیر جزری، *النهاية*، ج ۴، ص ۲۴۴).
۳. شیخ طوسی، *کتاب الغيبة*، ص ۴۷۱.

البته این لقب گاهی در معنای فاعلی یعنی «هدایت‌کننده» نیز به کار رفته است. شیخ طوسی در کتاب *الغیبة* (ص۴۷۱) از ابوسعید خراسانی نقل می‌کند که از امام صادق(ع) پرسید: «به چه دلیل، امام زمان، مهدی نامیده شده است؟» حضرت فرمودند: «چون مردم را به هر امر مخفی، هدایت می‌کند».

اما این مطلب را که چرا واژه «مهدی» در مفهوم هادی استفاده شده است، می‌توان از آیهٔ ۳۵ سوره یونس استنباط کرد[۱].

بنابر مفاد این آیه، فقط کسانی شایستگی مسئولیت هدایت دیگران را دارند که خود، بدون آنکه به هدایت‌شدن از سوی انسان‌های دیگر نیاز داشته باشند، هدایت‌شده‌اند؛ یعنی از هدایت بی‌واسطه الهی برخوردارند، و آن کسی که از چنین هدایتی برخوردار نیست ـ خواه گمراه باشد و خواه هدایت‌یافته به واسطه دیگری ـ شایستگی عهده‌دارشدن هدایت دیگران را ندارد[۲].

مفهوم هدایت در واژه «مهدی»

کاربرد گسترده عنوان «مهدی» برای «موعود منتظَر»، نمایان‌گر اهمیت ویژه عنصر هدایت در میان کارکردهای مهدی موعود است که از مبانی معرفتی عمیق در قیام جهانی او حکایت دارد. اما درباره اموری نهانی که آن حضرت

۱. احمد سعیدی، *اوصاف المهدی*، ص۱۸۳.

۲. ر.ک: علی ربّانی گلپایگانی، «قرآن و فلسفه امامت»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۷، ص۶۲.

به آن‌ها هدایت می‌شود یا هدایت می‌کند، با توجه به روایات، نظراتی بیان شده که عبارتند از:

۱. او مردم را به حقایق پنهان‌شده دین، رهنمون خواهد شد. پیامبر اکرمﷺ در این باره فرمودند: دوازدهمین فرزندم به گونه‌ای غایب خواهد شد که اصلاً دیده نخواهد شد، و در این دوره غیبت، وقایع سختی رخ خواهد داد. بر اثر طولانی‌شدن این دوره، زمانی خواهد آمد که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز خطی باقی نخواهد ماند. در آن موقع، خداوند متعال به او اجازه خواهد داد که قیام کند. آن‌گاه به وسیله او اسلام را تقویت و تجدید خواهد کرد.[۱]

۲. او برای احتجاج بر پیروان سایر ادیان و ارشاد آنان کتاب‌های آسمانی تحریف‌نشده را از مخفی‌گاه خارج کرده، به آن‌ها نشان خواهد داد[۲]. این نوع هدایت‌گری عام و جهانی، ویژهٔ مهدی موعود است و سایر هادیان امت چنین کاری را انجام نداده‌اند.

۳. او بشریت را در یافتن گمشده‌اش در تمام زمینه‌های دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... یاری خواهد رساند. امام صادق(ع) فرمودند:

۱. آیت الله صافی گلپایگانی، *منتخب الأثر*، فصل اول، باب ۸، ص۱۴۱.

۲. علامه محمدباقر مجلسی، *بحار الأنوار*، ج۵۱، ص۲۹.

> او را «مهدی» گویند؛ چون مردم را به اموری که گم‌کرده‌اند هدایت می‌نماید[۱].

واضح است که شأن هر امام، هدایت انسان‌هاست و به تعبیر علامه طباطبایی این هدایت، هدایت به امر است[۲]. اما دامنه هدایت‌گری موعود حتی تا کشف ذخایر و گنجینه‌های درون زمین نیز کشیده خواهد شد.

۴. شایستگی آن حضرت در هدایت بشر در تمام جهات، وابسته به آن است که ایشان در ابتدا به وسیله خداوند هدایت شده باشند؛ از این رو امامان و برخی از پیامبران را بدون آنکه مهدی موعود بپندارند، مهدی خوانده‌اند؛ چون هدایت‌گرانی هستند که از جانب حق، هدایت یافته‌اند. اگر بپذیریم که کاربرد گسترده لقب «مهدی» ـ که در واقع، از ناحیه روایات نبوی ترویج یافته – دلیل بر اهمیت کارکرد «هدایت» در میان کارکردهای موعود آخرالزمان است، در این صورت، می‌توان گفت که کارکرد معرفتی، اساسی‌ترین کارکرد انقلاب مهدی موعود است.

مفهوم اصطلاحی «مهدی»

ضرورت این هدایت‌یافتگی به حدی است که حتی خاورشناسی همانند دارمستتر نیز که مهدویت را یک آموزه صحیح اعتقادی نمی‌داند و از دیدگاه تاریخی‌نگری به آن می‌نگرد، معتقد است که واژه «مهدی» بر خلاف نگرش

۱. شیخ حر عاملی، *إثبات الهداة*، ج۷، ص۱۱۰.
۲. *علامه طباطبایی*، *المیزان*، ج۱۴، ص۳۰۴.

پاره‌ای از خاورشناسان که آن را اسم فاعل و به معنای هدایت‌گر ترجمه کرده‌اند به صورت اسم مفعول و به معنای هدایت‌شده به کار رفته است؛ زیرا این دسته از انسان‌ها از جانب خدا هدایت شده‌اند[۱]. او می‌گوید:

> مهدی اسم مفعول مصدر هدایت و به معنای کسی است که راهنمایی شده باشد. بنیاد اسلام بر این عقیده استوار است که آدمی به دریافتن حقیقت و صراط مستقیم قادر نیست؛ اما خوشبختی اینجاست که خداوند، گاه گاه مردمانی به جانب بشر جاهل مأمور می‌کند و آن مردمان را عالم می‌سازد و آنچه هست و آنچه باید بشود را به آنان وحی می‌فرماید و ایشان پیغمبرانند. پیغمبر به خودی خود مانند سایر برادران خویش، نادان و لغزنده و محدود است؛ اما خداوند به او الهام می‌کند و او را پیامبر خود می‌نماید و این که او بشر را هدایت می‌کند از آن است که او تنها کسی است که راهنمایی شده و به عبارت دیگر، مهدی است؛ پس کلمه «مهدی» صفتی است که ممکن است به هر پیغمبر و حتی به هر مخلوق اطلاق شود؛ لکن وقتی علم و اسم خاص باشد، به معنای کسی است که از میان عموم مردمان برگزیده و راهنمایی‌شده و مهدی به معنای اخص اوست...[۲].

این هدایت‌یافتگی ویژه، ما را در کشف مفهوم واژه مهدی یاری می‌رساند.

۱. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۱۱۰.
۲. دارمستتر، *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم*، ص۷.

جاسم حسین در این مورد می‌گوید:

> ... در قرآن، کلمه «اهتدی» (او هدایت را برای خود پذیرفت) دقیقاً به صورت مجهول انعکاسی به کار رفته است که صیغهٔ مفعولی آن «مُهتدی» می‌باشد؛ بنابراین، انسانی که هدایت الهی می‌یابد به سادگی به این مهم نمی‌رسد؛ بلکه خود، هدایت ربانی را با فطرت یا با عقل، درمی‌یابد... در عین حال، قوانین الهی را نمی‌توان با این دو مأخذ آگاهی کشف کرد؛ لذا در سراسر تاریخ، خداوند علم و قوانین خود را به انسان‌های هدایت‌یافته نشان داده است، تا بشریت را به راه راست رهنمون سازند.[1]

برمبنای آنچه بیان گردید، این لقب بر شخصی اطلاق می‌شود که هدایت‌شده الهی است و از جانب خداوند، وظیفه راهنمایی انسان‌ها را در مسیر کمال و رستگاری بر عهده دارد.

خاستگاه عنوان «مهدی» و «قائم»

لقب مهدی از ابتدا، بر زبان معصومان علیهم‌السلام رایج بوده و در روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان شده است؛ به همین دلیل، این لقب در کتاب‌های روایی اهل سنت نیز فراوان به چشم می‌خورد؛ به گونه‌ای که موعود آخرالزمان با این واژه نزد آن‌ها شناخته می‌شود. اگر در زبان اهل ادب و همچنین عرف، این واژه درباره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خلفای چهارگانه یا امام

۱. جاسم، حسین *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ص۳۴.

حسین علیه‌السلام به کار رفته، فقط به عنوان «حاکم عادل اسلامی» یا «لقب محترمانه» بوده و مفهوم خاص (آخرالزمانی) نداشته است. حتی آن دسته از مستشرقان که با روش تاریخی‌نگری به موضوع نگریسته‌اند، معتقدند که تا قبل از محمد حنفیه، واژه «مهدی» به عنوان منجی موعود اسلامی، برای شخص دیگری به کار نرفته است.[1] از دیگر سوی، طبق برخی روایات، لقب «مهدی» به آخرین امام اختصاص ندارد و سایر امامان هم «مهدی» هستند؛ اما تنها از پیشوای دوازدهم به عنوان مهدی موعود یاد شده است که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند:

> مهدی آخرالزمان از ماست؛ او همان مهدی است که تمام امت‌ها انتظار او را داشته‌اند.[2]

با توجه به مطالب عنوان‌شده در دایرةالمعارف هزاره‌گرایی (مدخل قائم آل-محمد)، این توضیح لازم است که با مراجعه به روایات می‌توان گفت: هیچ لقبی به اندازه «قائم» برای آن حضرت به کار نرفته است. گویی از آنجا که قیام حضرت مهدی علیه‌السلام درخشان‌ترین فصل زندگی ایشان است، این لقب در کلام معصومان علیهم‌السلام بیشتر استفاده شده است. البته به تصریح روایات[3]، همهٔ

۱. ر.ک: عبدالعزیز ساشدینا، «امام مهدی منجی اسلام»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۱۱ و ۱۲، ص۱۶۴.
۲. قاضی نعمان مغربی، *شرح الأخبار*، ج۱، ص۱۲۴.
۳. ر.ک: *بحار الأنوار*، ج ۱۰، ص۳۵ و ج۳۶، ص۴۱۶ و ج۶۱، ص۳۸ و ج۹۱، ص۱۹۸.

امامان، قائم هستند اما ویژگی‌های قیام امام مهدی علیه‌السلام آن حضرت را ممتاز کرده است؛ از این‌رو، ادعای مادلونگ در این مورد که قیـام مهـدی و قعـود سایر امامان، علت نامیده‌شدن ایشان به لقب «قائم» اسـت، وجهـی نخواهـد داشت؛ زیرا به اعتراف او، در روایات اسلامی، سایر امامان هـم قـائم نامیـده شده‌اند؛ وانگهی، ملقب‌شدن حضـرت مهـدی علیه‌السلام بـه «قـائم» هـیچ مفهـوم مخالفی در مورد بقیه امامان ندارد؛ همان گونه برای مثال، اختصـاص لقـب «صادق» به امام ششم علیه‌السلام به معنای عدم صداقت سـایر امامـان نیسـت. آن حضرت را «قائم» نامیده‌اند؛ چون قیام او ویژگی‌هایی منحصر به فرد دارد که در تاریخ هیچ قیام بشری یافت نمی‌شود.

شایان ذکر است که لقب «مهدی» بیشتر دربـاره آن حضـرت در دوران پس از ظهور، و لقب «قائم» در زمان قبل از ظهور به کـار رفتـه اسـت.[1] بـه تعبیر ساشدینا[2] در آثار امامیه بین نشانه‌های ظهور قائم و اقدام‌های او پس از ظهور، رابطه ویژه‌ای وجود دارد که دربرگیرنده قیام مهدی است. از این گونه عبارات، روشن می‌شود که امامان علیهم‌السلام دو عنوان را برای یک شخص به کار برده‌اند. یکی از پیروان امام صادق علیه‌السلام به نام ابـوسـعید خراسـانی از ایشـان می‌پرسد: «آیا مهدی و قائم، یکی هستند؟» فرمودند: «بلی».[3]

---

۱. خدامراد سلیمیان، *درسنامه مهدویت ۱*، ص۲۳۵.

۲. سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، «مروری نقادانه بر دو اثر پژوهشی دانشگاهی در غرب درباره مهدویت»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۸ و ۹، ص۲۳۲.

۳. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص۲۹۶.

۲. جایگاه واژه «مهدی» در کتاب و سنت از نگاه اسلام‌شناسان غربی

اسلام‌شناسان غربی و واژه «مهدی» در قرآن

ذکر نشدن نام مهدی در قرآن، مطلبی است که بیشتر مقالات به آن اشـاره کرده و گویی آن را یک نقصان در پذیرش مهدی از سوی قرآن پنداشته‌اند. برخی معتقدند که ریشه این کلمه را در قرآن نمی‌توان یافت و در واقع اصلاً در قرآن ذکر نشده است.[1] بعضی دیگر به این موضوع اشاره می‌کنند که واژه «مهدی» به این شکل در قرآن نیامده؛ اما روشن است که این نـام از ریشـه عربی (ه ـ د ـ ی) مشتق شده است که عموماً در قرآن بـه معنـای هـدایت الهـی بـه کـار مـی‌رود.[2] ایـن دسـته از دیـن‌پژوهـان غربـی بـا دقـت در «هدایت‌محور» بودن قـرآن و نجـات‌بخشـی آیـات آن، بـه مفهـوم مهـدی (هدایت‌شده هدایت‌گر) نزدیک شده‌اند.[3]

---

۱. *دایرة المعارف جهان نوین اسلام*، مدخل «المهدی».

۲. *دایرة المعارف اسلام*، مدخل «المهدی».

۳. «واژه مهدی در هیچ جای قرآن به کار نرفته است؛ اگرچه مفهوم هدایت الهـی، یکـی از بنیادی‌ترین اصول بدیهی این کتاب را تشکیل می‌دهـد و بـه ایـن تعلـیم قـرآن مربـوط می‌شود که هدایت الهی برای مؤمنان با رهنمون‌شدن غیر مؤمنان به سـوی گمراهـی بـه دست خداوند، مساوی است؛ از این رو در سوره ۱۸ (کهف) آیه ۱۷ آمده است:

...کسی که خداوند او را هدایت کند تنها هدایت شده واقعی است (المهتدی، وجـه وصـفی صیغه هشتم هدی است)؛ اما کسی که [خداوند] او را به گمراهـی رهنمـون کنـد، هـیچ پشتیبانی برای هدایت به راه راست نخواهد داشت.

←...

ساشدینا در تبیین جوهر مهدویت و جریان داشتن آن در قرآن کریم، معتقد است وحی اسلامی، خود را به طور جدی درگیر تعیین آن دسته از شرایط بشری می‌داند که مانع از تحقق اهداف غایی الهی درباره بشریت است... پیش از آنکه واقعاً بتوان از طریق جهاد اصغر بر دشمن بیرونی که مانع از تحقق جامعه بشری مبتنی بر عدالت و صلح است غلبه کرد، ابتدا باید از طریق جهاد اکبر بر دشمن درون پیروز شد. مبحث نجات و رستگاری در اسلام، نشان‌گر وضعیت بحرانی بشر است و به سرنوشت عام بشر، یعنی حماسه جست و جوی عدالت و صلح، معنا می‌بخشد؛ معنایی که انسان‌ها شدیداً به آن نیازمند هستند. این است جوهر مهدویت در اسلام[1].

برخی مستشرقان نیز کوشیده‌اند میان آیات مربوط به قیامت، علایم ظهور و موضوع اشراط‌الساعة ارتباط برقرار کنند. هلمر رینگرن مدعی است که تأکید فراوان قرآن درباره روز قیامت، علایم زمان (اشراط‌الساعة) و پاداش صالحان و عذاب بدکاران، باعث برانگیختن حالت مکاشفه‌گرایی می‌شود. در دوره‌ای که بلافاصله به روز قیامت منتهی می‌شود، نشانه‌های

←...

هر چند قرآن با بیانی قوی به مسأله نجات بشر اشاره نمی‌کند، توجه عمیقی به گرفتاری انسان و اینکه چگونه می‌توانیم از آن رهایی یابیم، یا در اصطلاح اسلامی، چگونه می‌توانیم بر آن فائق شویم، در ردیف افراد موفق قرار گیریم و مشمول هدایت نجات‌بخش (هدی، هدایة) واقع شده، در نتیجه دچار خسران نگردیم، دارد». (*دایرة المعارف دین*، مدخل «مهدویت در اسلام»).

۱. *دایرة المعارف جهان نوین اسلام*، مدخل Messianism.

تهدیدآمیزی از بی‌نظمی در عالم رخ می‌دهد که عبارت است از دود درهم یا تاریک بی‌شکل، بیرون آمدن چارپا (دابّة)، طلوع آفتاب از غرب،...تمام این‌ها باعث می‌شود که انسان‌ها در نقطه نهایی گرد هم آیند. دجال و اقوام یأجوج و مأجوج نیز در آنجا جمع می‌شوند که بیان‌گر دوره استثنایی خاصی از وحشت و ترس است[1]. شاید به گمان رینگرن، این گونه آیات از لحاظ روحی، زمینه‌ساز پذیرش اخبار و وقایع خاص دوران آخرالزمان و ظهور منجی موعود بوده است.

اسلام‌شناسان غربی و واژه «مهدی» در روایات

اسلام شناسان غربی، پس از ناکام‌ماندن در یافتن نام مهدی در قرآن، به وجود او در روایات اسلامی اعتراف کرده‌اند[2]. آنان ضمن اشاره به اتفاق نظر شیعه و سنی در این مورد، می‌نویسند:

> هرچند شیعه و سنی، جوامع حدیثی خاص خود را دارند (جوامع حدیثی آن‌ها بازتاب عقاید آن‌هاست) اما برخی از احادیث آن‌ها با هم مطابقت دارد[3].

---

۱. *دایرة المعارف دین*، مدخل Islamic Messianism.

۲. «واژه مهدی اصلاً در قرآن که کتاب دینی اصلی مسلمانان است، ذکر نشده؛ اما مدارکی که بر اثبات وجود مهدی دلالت می‌کند، به طور کامل در احادیث - یعنی گفتار مکتوب محمد [ﷺ] آمده است» (*دایرة المعارف مختصر اسلام*، مدخل المهدی، ص۳۱۰ و ۳۱۱).

۳. ر.ک: فردریک.م.دنی، *درآمدی بر اسلام*، ص۱۸۳.

فرنیش، نویسنده مقاله «مهدی‌گرایی»، ابراز می‌کند که اگرچه نام مهـدی در قرآن نیامده، ظهور این شخص در شماری از احادیث شیعه و سنی پیش‌بینی شده است. وی در ادامه می‌نویسد:

> به طور کلی، عقاید مربوط به مهدی کـه مـی‌تـوان از احادیـث جمع‌آوری کرد، حاکی از آن اسـت کـه او از اهـل بیـت پیـامبر اسلام است و همنام او و از لحاظ ظاهر هم شبیه اوسـت. او در هدایت مؤمنان بر ضد گروه دجال و یأجوج و مأجوج هم‌پیمـان می‌شود و در حقیقت به نابودی این ضد مسـیح کمـک خواهـد کرد. پرستش خداوند را بـار دیگـر بنیـان مـی‌نهـد و عـدالت و برابری را در میان ساکنان زمین احیا می‌کند.
> ... برخی از مسلمانان بسیار محافظه‌کار به این دلیل که نامی از مهدی در قرآن ذکر نشده یا به دلیـل اینکـه پـیش‌بینـی‌هـای مربوط به او در دو مـورد از معتبـرتـرین منـابع حـدیثی، یعنـی صحیح مسلم و صحیح بخاری نیامده، در خصوص این دیـدگاه، اظهار تردید می‌کنند؛ اما بسـیاری از مسـلمانان در طـی قـرون متمادی به این چهره فرجام‌شناختی معتقد بوده و هستند[1].

نقد و بررسی

«مهدی» در قرآن

حدود هفتاد کلمه از مشتقات ریشه لغوی (ه ـ د ـ ی) در قرآن کریم به کـار

---

۱. *دایرة المعارف هزاره‌گرایی*، مدخلIslam(Mahdism).

رفته است که در مجموع ۳۱۶ مورد می‌شـود؛[1] امـا واژه «مهـدی» در میـان آن‌ها نیست. کلمهٔ «مهتدی» که معنایی نزدیک به «مهدی» دارد، چهار بار به شکل مفرد و هفده بار به صورت جمع در آیات قرآن به کار رفته است[2]. بـه طور کلی، در تبیین اندیشه مهدویت در قرآن، به دو دسته از آیات مـی‌تـوان استناد کرد؛ دسته اول، آیاتی که دربردارنـده نـوعی وعـده نجـات در آینـده بشریت است که مهدویت به عنوان یکی از مصادیق بارز آن به شمار می‌آید. تعداد این دسته از آیات، زیاد نیست. دسته دوم، آیاتی هستند که بـه خـودی خود، بر نجات و منجی موعود دلالتی روشن ندارند؛ اما در روایات متعدد، به مهدویت یا شخص مهدی، تفسیر یا تأویل شده‌اند. تعداد این آیات از دسـته اول، بیشتر است.

در مورد علت ذکر نشدن واژه «مهدی» در قرآن کریم، می‌توان گفت:

۱. بدون تردید، همه مسائل و احکام اسلامی در قرآن کریم نیامده است و منظور از آیهٔ ﴿لا رطب و لا یابس إلّا فی کتاب مبین﴾[3] مقـام علـم الهـی است، نه کتاب قرآن؛ اگر در برخی روایات هم به لوح محفوظ تفسـیر شـده، مقصود همان علم الهی است.

۲. قرآن، کلام الهی است که بشـر از آوردن آیـاتی هماننـد آن نـاتوان است. این آیات، افزون بر اعجاز لفظی، تفسیری دارد و تأویلی، باطنی دارد و

---

۱. محمود روحانی، *المعجم الإحصائی لألفاظ القرآن الکریم*، ج ۱، ص ۵۶۴.
۲. محمد فؤاد الباقی، *المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم*، ص ۷۳۱ - ۷۳۶.
۳ . سوره انعام، آیه ۵۹.

ظاهری، عبارتی دارد و اشارتی، حقـایقی دارد و لطـایفی، محکمـاتی دارد و متشابهاتی؛ در نتیجه، بسیاری از رموز قرآن بر ما پوشیده اسـت. فخـر رازی در مقدمه تفسیرش درباره سوره حمد می‌گوید:

> ممکن است از فواید و نفایس ارزشمند سوره حمـد، ده‌هـا هـزار مسأله و حکمت، استنباط شود.[۱]

۳. خداوند در قرآن کریم برای معرفی افراد از روش‌های گوناگونی اسـتفاده کرده است؛ از جمله:

الف. معرفی اشخاص از طریق آوردن نام آن‌ها؛ بر این اساس، نام برخی چهره‌های مثبت و منفی در قرآن آمده است.[۲]

ب. معرفی با صفت؛ در این روش، نام کسی آورده نمی‌شود؛ اما از صفت ویژه‌ای سخن گفته می‌شود که به فرد معین دلالت دارد[۳]. این نوع معرفی در علم معانی بیان از نوعی لطافت و تأثیرگذاری عمیق حکایت دارد.

۴. قرآن کریم در جایگاه قانون اساسی اسلام، بیشتر به کلیاتی از اصـول عقاید و اجمالی از احکام و اخلاق پرداخته و سایر مقررات و تفصـیل احکـام عملی و جزایی و مدنی را به سنت نبوی موکول کرده و تبیین و تفسیر آیات را بر عهده پیامبر اکرم ﷺ گذارده است:

۱. فخر رازی، *تفسیر کبیر*، ج۱، ص۳.
۲. سوره احزاب، آیه ۴۰.
۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

﴿و أنزلنا إلیک الذّکر لتبیّن للنّاس ما نزّل إلیهم﴾؛[۱]

خداوند تعالی در این آیه از کلمه تبیین که به معنای توضـیح و تفسیراسـت، استفاده کرده، نه از الفاظی مانند قرائت و تلاوت که به معنای خواندن است. در آیه‌ای دیگر[۲]، مسلمانان را به اطاعت از اوامر و نواهی پیامبر ﷺ فرمـان داده و در جای دیگر[۳]، تکلیف مسلمانان را در اطاعت از اولی الأمر در دوران پس از پیامبر اکرم ﷺ معین کرده است.

۵. نام مهدی در قرآن نیامده است؛ اما اندیشه مهدویت در اسلام، ریشـه قرآنی دارد. آیات قرآن با قاطعیت تمام، پیروزی نهایی حق بر باطل را نویـد داده و مستضعفان را وارثان حقیقی زمین قلمداد کرده است. برخی تعداد این آیات را تا حدود ۲۵۰ آیه شمرده‌اند[۴]مفسران شیعه و برخی از مفسران اهـل سنت، این آیات را از طریق تفسیر، تأویل یا تطبیق و با استناد به روایات، به حضرت مهدی علیه‌السلام و قیام آن حضرت مربوط دانسته‌اند.

۶. طبق حدیث ثقلین که با تقریرهای مختلف از سوی راویـان شـیعه و سنی نقل شده است، «انسان هدایت‌شده» همسنگ با قرآن اسـت و همـواره در کنار قرآن، به عنوان مبین قرآن، خواهد ماند. در پاره‌ای از روایـات آمـده

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.
۲. سوره حشر، آیه ۷.
۳. سوره نساء، آیه ۵۹.
۴. محمد علی رضایی، روش‌شناسی روایات تفسیری آیات قرآن، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۱۹، ص۱۱.

است که در عصر ظهور، مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه قرآن را از غربت در آورده، احیا خواهد کرد؛ به گونه‌ای که گویی«کتاب جدید» آورده است[1].

مهدی در روایات[2]

در میان آموزه‌های اسلامی، کمتر موضوعی به اندازه مهدویت مورد توجه قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که در هیچ یک از موضوعات بنیادین، به این اندازه سخن از بزرگان دین و معصومان نرسیده است. «مهدویت» در فرهنگ شیعه، از آموزه‌های اعتقادی و بلکه از ضروریات مذهب به شمار می‌آید. احادیث مربوط به این موضوع، چنان گسترده و فراگیر است که جایی برای شک و تردید باقی نمی‌گذارد. شهرت مهدی موعود، چنان است که ده‌ها تن از اصحاب ائمه، پیش از تولد آن حضرت، کتاب‌های مستقلی در رابطه با ولادت، غیبت، ظهور و نشانه‌های ظهور آن حضرت تألیف کرده‌اند. این مطلب، اختصاص به شیعه ندارد؛ بلکه بخش مهمی از عقاید اسلامی به شمار می‌آید که بر اساس بشارت‌های پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میان تمام فرقه‌ها و مذاهب اسلامی شکل گرفته است.

سنت نبوی، دربردارنده تمام شاخصه‌هایی است که برای تأسیس و بسط آموزه مهدویت در دین، ضرورت دارد. روایات فراوان نقل شده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

---

۱. «إذا خرج القائم، یقوم بأمر جدید و کتاب جدید و سنّة جدیدة و قضاء جدید» (*بحار الأنوار*، ج۵۲، ص۲۳۵).

۲. ر.ک: *درسنامه مهدویت(۱)*، ص ۵۱ -۸۴.

به روشنی، مهدی موعود را با اسم و عنوان و برخی جزئیات فردی معرفی کرده و در مورد حوادث پیش و مقارن ظهور و ثمرات قیام او سخن گفته است. البته به ندرت کسانی پیدا شده‌اند که از پذیرفتن اصل مهدویت، سر باز زده، با دلایلی سست و واهی به انکار آن پرداخته‌اند و آن را فکری شیعی معرفی نموده‌اند[1].

با مروری بر کتاب‌های روایی اهل سنت روشن می‌شود که موضوع مهدویت، در این منابع نیز به فراوانی مورد اشاره قرار گرفته است. علاوه بر روایات فراوان که در منابع اهل سنت به صورت پراکنده به چشم می‌خورد، تألیف کتاب‌های حدیثی مختص به آن حضرت، گویای جایگاه والای مهدویت نزد عالمان سنی است. متون روایی اهل سنت را از این جهت، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. کتاب‌های عمومی[2] که در آن‌ها به تناسب، به موضوع مهدویت اشاره شده است؛ از جمله اینکه آن حضرت از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، از فرزندان امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهماالسلام است، و نیز دربارهٔ خصایص حضرت، زندگی و سیرت ایشان، چگونگی ظهور و حکومت آن حضرت؛

---

۱. عبدالرحمن ابن خلدون، *مقدمة العبر*، ص۲۴۵.

۲. *المصنف* (عبد الرزّاق)، *الفتن* (حماد)، *المصنف فی الأحادیث و الأخبار* (ابن ابی شیبه)، *مسند* (احمد بن حنبل)، *سنن* (ابن ماجه)، *سنن* (أبو داود)، *الجامع الصحیح* (ترمذی)، *المستدرک* (حاکم نیشابوری)، *کنز العمّال* (متّقی هندی).

۲. کتاب‌های حدیثی که به امام زمان﷣ اختصاص دارد[1] و به دست علمای اهل سنت در همین رابطه نگارش یافته، نشان‌گر مسلّم بودن موضوع مهدویت و مهدی موعود در میان تمام فرق اسلامی است.

در میان آثار عمومی یا اختصاصی اهل سنت درباره حضرت مهدی، نکات قابل توجهی نیز دیده می‌شود؛ از جمله[2]:

الف. روایات مهدوی گردآوری‌شده به دست علمای اهل سنت، بر اساس احادیث نبوی است.

ب. در برخی از روایات، به آیاتی از قرآن کریم استشهاد شده است.

ج. برخی از این آثار، در عصر غیبت صغرا یا حتی پیش از تولد آن حضرت تألیف یافته است.

د. در میان این آثار، نام معتبرترین کتب اهل سنت– مانند صحاح سته، مسند احمد حنبل و... ـ نیز دیده می‌شود.

ه. بسیاری از این تألیفات و چه بسا نوع آن‌ها در محیط‌هایی فارغ از هر گونه وابستگی شیعی، تألیف شده است.

و. در این کتاب‌ها، مسائل گوناگون و حقایق بسیاری درباره آن حضرت آمده است. همچنین تأییدات و سخنان مفیدی از عالمان و محدثان اهل سنت، در این مورد، ذکر شده است.

---

۱. *اربعون حدیث* (ابونعیم اصفهانی)، *البیان* (گنجی شافعی)، *عقد الدرر* (مقدسی شافعی)، *العرف الوردی* (ابوبکر سیوطی)، *البرهان* (متقی هندی).

۲. *درسنامه مهدویت(۱)*، ص۸۳.

ز. بزرگان زیادی از اهل سنت، به صحت این روایات تصریح کرده‌اند.[1]

ح. فراوانی احادیث نبوی در مورد «مهدی»، در کتاب‌های مذاهب اسلامی به اندازه‌ای است که دانشمندان علم حدیث به متواتر بودن آن، تصریح کرده‌اند.[2]

استناد مستشرقان به آرای ابن‌خلدون

اندیشه‌های نادر و غیرمشهور ابن خلدون در موضوع مهدویت[3] باعث شده است تا برخی مستشرقان، که به سخنان او استناد کرده‌اند، در صحت روایات مربوط به مهدی، دچار تردید شوند، برای مثال، دارمستتر[4] که در نوشته‌های خود استنادات فراوانی به سخنان ابن خلدون دارد، مدعی است:

> قرآن از مهدی صحبت نمی‌کند. ظاهراً مسلم است که پیغمبر اسلام آمدن او را خبر داده بود؛ اما نمی‌توان گفت در واقع چه عقیده‌ای در خصوص مهدی داشته است ...شک می‌توان داشت که خود محمد[ﷺ] در این خصوص بدین وضوح بیاناتی داشته باشد.[5]

یا مارگلیوث معتقد است:

---

۱. سید ثامر هاشم العمیدی، *مهدی منتظر در اندیشه اسلامی*، ص۵۴ – ۶۰.

۲. *منتخب الأثر*، ص۵.

۳. ابن خلدون، *مقدمه*، ص۳۱۱.

4. James Darmesteter.

۵. *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم*، ص۹.

> احادیث را هر گونه هم تفسیر کنند، دلیل قانع‌کننده‌ای در دست نیست که تصور کنیم پیامبر اسلام ظهور یک مهدی را برای احیا و تقویت اسلام لازم و حتمی شمرده باشد[۱].

ابن خلدون از نادر اندیشمندان اهل سنت است که کوشیده است صحت احادیث مرتبط با مهدویت را در صحاح سته مورد تردید قرار دهد. حضور برخی رجال شیعه در سلسله سند روایت و روش او در جرح و تعدیل، ناهمخوانی مهدویت با نظریه «عصبیت» (هم‌گرایی)، تمسک به احوال مدعیان دروغین و ادعاهای متصوفه در این موضوع، باعث شد که او در ردیف منکران مهدویت قرار گیرد[۲]؛ با این وجود، به جز معدودی از اندیشمندان اهل سنت مانند رشیدرضا، احمد امین و اقبال لاهوری، کسی از اندیشه او استقبال نکرد. گذشته از آن که تخصص ابن خلدون در تاریخ و مسائل اجتماعی است، او از میان انبوه روایات مربوط به مهدی، تنها بیست‌وسه حدیث را بررسی کرده و نوزده روایت را ضعیف شمرده است. او از میان انبوه راویان، هفت نفر را نام برده و از سی و نه صحابی، فقط چهارده نفر را برگزیده است. برخلاف تصور عمومی، او نمی‌توانسته منکر اصل مهدویت باشد؛ چون در نهایت، چهار حدیث را در مورد مهدی پذیرفته و صحیح

۱. عبدالحسین فخاری، *ذهنیت مستشرقان*، ص۵۹.

۲. زین‌العابدین شمس‌الدین، «نقدی بر نظریه هم‌گرایی ابن خلدون در تشکیل حکومت جهانی امام زمان علیه‌السلام»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۱۵، ص۱۹۰.

دانسته است[۱]. شاید بتوان وضوح غیرقابل انکار مهدویت در کتاب‌های معتبر روایی اهل سنت و همچنین عدم تخصص ابن خلدون در این موضوع مهم را از عوامل اصلی انزوای نظرات مهدوی او دانست؛ اما اندیشه ناصواب او بهانه‌ای شد تا برخی مستشرقان، مغرضانه یا جاهلانه، در این باره قلم‌فرسایی کنند.

توجه مستشرقان به صحیح مسلم و صحیح بخاری

برخی اسلام‌شناسان غربی، نپرداختن صحیحین به «مهدی» را به عنوان بهانه‌ای برای تضعیف مهدویت، در مقالات خود تکرار کرده‌اند. جالب اینجاست که ابن خلدون به بهانه مقدم بودن جرح بر تعدیل، بسیاری از روایات را از درجه اعتبار ساقط می‌کند؛ اما در مورد روایات موجود در صحیح بخاری و صحیح مسلم، این روش را نمی‌پسندد؛ زیرا بر این باور است که روایات این دو کتاب را نمی‌توان دور انداخت، حتی اگر در سند آن‌ها راویانی باشند که جرح شده‌اند. حتی با فرض قبول ادعای ابن خلدون، به رغم اینکه روایت صریحی درباره مهدی در این دو کتاب به چشم نمی‌خورد، اما در ضمن روایات مربوط به عصر ظهور، آن قدر روایت در مورد حضرت مهدی علیه‌السلام هست که بر مبنای بخاری و مسلم برای صحت، معتبر بوده و

۱. ر.ک: إبن خلدون، *تاریخ*، فصل ۵۲، ص۵۵۵. العمیدی، سید ثامر هاشم، *مهدی منتظر در اندیشه اسلامی*، ص۲۱۵.

باور به وجود او را از دیدگاه مسلمانان تأیید کند[۱]. وآنگهی، بنا بر تعریف علمای حدیثی اهل سنت از حدیث صحیح و متواتر، پذیرش یک حدیث، مشروط به آمدن آن در صحیحین نیست. بخاری اذعان می‌کند احادیث صحیحی را که رها کرده‌ام، به مراتب بیشتر از روایاتی است که آورده‌ام[۲].

همان گونه که اشاره شد، در این دو کتاب، روایاتی است که با استناد به سایر کتاب‌های روایی اهل سنت، مصداقی جز مهدی عليه‌السلام نخواهد داشت؛ برای نمونه در صحیح بخاری (ج۴، ص۲۵) و صحیح مسلم (ج۱، ص۱۳۶، ح۲۴۴) از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است که فرمودند:

> کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم و إمامکم منکم؛
> چگونه‌اید اگر پسر مریم بر شما فرود آید؛ در حالی که امامتان از شما باشد؟

نیز فرمودند:

> **یکون فی آخر أمتی خلیفة یحثی المال حثیا، لا یعدّه عدّا؛**
> در آخر امت من، جانشینی خواهد بود که مال را می‌پاشد پاشیدنی، و هیچ شمارش نمی‌کند[۳].

---

۱. برای مثال، حاکم نیشابوری روایاتی را درباره حضرت در ملاحم و فتن نقل کرده و می‌گوید: «بنا بر شرط شیخین [مسلم و بخاری] برای صحت، صحیح هستند» (*المستدرک علی الصحیحین*، ج ۴، ص۵۵۳).

۲. ر.ک: *مهدی منتظر در اندیشه اسلامی*، ص۲۰۱ – ۲۱۵.

۳. نووی، *شرح صحیح مسلم*، ج۱۸، ص۳۸.

۳. سیر تاریخی استفاده از عنوان «مهدی» از منظر اسلام‌شناسان غربی

درآمدی بر نگاه تاریخی

اثبات مهدویت از دیدگاه مستندات تاریخی، می‌تواند مزیت‌هایی داشته باشد؛ اما کاری بسیار دشوار و نیازمند پژوهشی عمیق و همه‌جانبه است؛ زیرا چه بسا بتوان برای اثبات این موضوع از دیدگاه کلامی، دلایل متقن و فراوان ارائه کرد؛ اما کمبود مستندات تاریخی یا مخالفت پاره‌ای از اسناد تاریخی باعث می‌شود در مسیر مطالعه تاریخی، تنگناهایی به وجود بیاید. با این وجود، باید اعتراف کرد که جای این گونه پژوهش‌های مهدوی بسیار خالی است.

جاسم حسین به این نکته مهم اشاره کرده و می‌نویسد:

> از نیمه اول قرن چهارم (دهم میلادی) بسیاری از علما، غیبت آن حضرت را تنها از دیدگاه اعتقادی بررسی کرده‌اند؛ در حالی که به نظر می‌رسد این رویداد، جنبه تاریخی نیز داشته باشد.[۱]

در این میان، مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی که عمدتاً غیرمسلمان بوده‌اند و از روش‌های پژوهشی، همچون پدیدارشناسی و تاریخی‌نگری بهره جسته‌اند، از زاویه یک فرد غیرمعتقد، به این موضوع مهم پرداخته‌اند. این پژوهش‌گران بدون آنکه به دلایل اعتقاد به مهدویت از جانب معتقدان به آن بنگرند، به بیان علت تحقّق اعتقاد به مهدویت در صدر اسلام و قرون

---

۱. *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم* عليه‌السلام، ص۲۰.

نخست، می‌پردازند؛ در حالی که در این گونه مباحث، پیش از پرداختن به عوامل تاریخی، باید به فهم درست مباحث اعتقادی مبادرت کرد؛ در غیر این صورت بیشتر نظرات ارائه شده در موضوعات اعتقادی، منصفانه نخواهد بود. به تعبیر ساشدینا در کتاب *امام مهدیؑ منجی اسلام*، این گروه، «تاریخ اعتقاد» به مهدویت را بررسی کرده‌اند نه «خود اعتقاد» به مهدی را.

هلمر رینگرن و سیر تاریخی واژه «مهدی»

رینگرن در ابتدای مقاله «مهدویت در اسلام»[1] با اشاره به دشواری بحث، اذعان می‌کند که عقاید مربوط به مهدی را نمی‌توان صرفاً به لحاظ فرجام‌شناختی، به طور کامل درک کرد و مقایسه آن با منجی‌گرایی یهود یا مفهوم مربوط به بازگشت مجدد عیسی مسیحؑ پیچیدگی این موضوع در فرهنگ اسلامی را حل نمی‌کند. ضمناً نباید آن را غیر متعارف و متعلق به یک فرقه و صرفاً بازتاب دیدگاه‌های افراطی دانست؛ اما وی در ادامه، ظهور شخصیت مهدی را در پی تحولات دینی و سیاسی در فاصله بین قتل عثمان و شهادت امام حسینؑ دانسته، ادعا می‌کند که اعتقاد به مهدی به عنوان منجی، باید از میان گروه‌های جاه‌طلب و ناآرام عرب که حامی ادعاهای علویان در خصوص رهبری مشروع جامعه بودند و همچنین از مجموعه شرایط خاص اجتماعی – سیاسی همراه با تفسیری متفاوت از وحی اسلامی برخاسته باشد.

۱. *دایرة المعارف دین*، مدخل Messianism .

به زعم او، این نوع معنویت و عقیده فوق العاده، نمی‌تواند به طور ناگهانی وارد تفکر اسلامی شده باشد، بلکه این واژه (مهدی) نخستین بار درسال ۶۸۶م با شورش شیعی مختار در کوفه ظاهر شد. او تبلیغاتی را برای محمد حنفیه به راه انداخت و پایه‌گذار جنبش کیسانیه شد. این مهدی، شخصیتی فرجام‌شناختی و پیش‌گویانه تلقی می‌شد که از معرض دید بشری ناپدید شد و تا زمان ظهور مجدد و مورد انتظار خود، به گونه‌ای معجزه آسا در وضعیتی شبیه بهشت زندگی می‌کند.

وی در ادامه از جنبش‌های گسترده‌تر شیعی در سه قرن اول نام می‌برد که در این جنبش‌ها عنوان «مهدی»، بارها به وسیله مدعیان مختلف از علویان به کار رفته است؛ همچون محمد نفس زکیه، یا عبید الله بنیان‌گذار سلسله اسماعیلیه فاطمی در شمال آفریقا و به کار بردن لقب مهدی برای خلیفه عباسی. او در مورد جناح دیگری از شیعه نیز سخن می‌گوید که از گروه‌های دیگر، کمتر رسمیت نداشته‌اند؛ اما در هیچ قیام و جنبش سیاسی شرکت نمی‌کردند. اینان، علویان حسینی بودند که انتظار منجی آینده را محور تعالیم خود قرار داده بودند و از کاربرد واژه «مهدی» به عنوان لقبی برای خود، خودداری می‌کردند. در عوض به واژه «امام» یا «قائم» یا «هادی المهتدین» اشاره می‌کردند.

رینگرن مدعی است:

> این سلسله متوالی امامان، در برابر تمایل گروه‌های رقیب برای توقف بر امام خاص به عنوان مهدی، تا زمان رحلت امام یازدهم، حسن عسکری، در سال ۸۷۴م مقاومت نموده، سپس

اعلام کردند که پسر این امام، زنده اما غایب است و تا زمان بازگشت قریب الوقوع او، ارتباط با او از طریق مجموعه‌ای از نمایندگان، امکان‌پذیر خواهد بود. پس از سال ۹۴۱م، فقهای برجسته شیعه دوازده‌امامی، غیبت کامل امام غایب- تحت عنوان مهدی- را تا زمان بازگشت او در آخرالزمان پذیرفتند. این تصمیم، بیان‌گر انتخاب موضع شیعه افراطی درباره مهدی بود که خاندان حسین [علیه السلام] قبلاً آن را رد کرده بودند.[1]

سیر تاریخی واژه مهدی در نگاه ویلفرد مادلونگ

مادلونگ، نویسنده مقاله «المهدی»[2] معتقد است که این واژه به عنوان لقبی احترام‌آمیز و بدون داشتن بار مسیحایی (موعود) از زمان صدر اسلام به کار می‌رفت؛ از این رو حسان بن ثابت آن را برای پیامبر و جریر آن را برای ابراهیم به کار برده است. سلیمان بن صرد، امام حسین علیه السلام را پس از شهادت، «مهدی پسر مهدی» نامید و فرزدق در مدیحه‌ای ولید را ششمین خلیفه از خلفای شش‌گانه عبد شمس از عثمان نامید که همگی از «هدات مهدیین» بودند. نویسنده، درگیری‌های داخلی پس از مرگ معاویه را سرآغازی برای کاربرد واژه مهدی برای حاکم مورد انتظار می‌داند که اسلام را به کمال نخستین خود باز خواهد گرداند. او سپس مانند بسیاری از شرق‌شناسان، اقدام مختار در معرفی محمد حنفیه به عنوان مهدی را

۱ . *دایرة المعارف دین*، ج۹، ص ۴۸۱.

۲. *دایرة المعارف اسلام*، مدخل Al Mahdi .

سرآغازی در برداشت مفهوم منجی‌گرایانه از کلمه «مهدی» می‌داند و معتقد است: در میان خلفای بنی امیه سلیمان (۹۶-۹۹ق/۷۱۵-۷۱۷م) نخستین خلیفه‌ای بود که به ترویج این عقیده پرداخت. او در مدیحه‌های جریر و فرزدق، اغلب در این مفهوم، «مهدی» نامیده شده است. جریر، عمر بن عبد-العزیز و هشام را نیز مهدی موعود نامیده است. در این میان، تلاش خاصی صورت می‌گرفت، تا با ادعاهای کوفیان مبنی بر این که مهدی موعود از علویان خواهد بود، مقابله شود؛ از این رو به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است که:

> پیامبر اسلام از ماست، و مهدی موعود از بنی عبد شمس است.
> ما او را کسی جز عمر بن عبد العزیز نمی‌دانیم.[1]

نویسنده مقاله در ادامه به این نکته ظریف اشاره می‌کند که طاوس بن کیسان (۱۰۶ق/۷۲۴م) گفته است که عمر دوم (عمر بن عبدالعزیز) به درستی هدایت شده است؛ اما مهدی موعود نیست؛ زیرا در زمان مهدی موعود، پاداش اعمال خوب نیکوکاران بر آن‌ها پیشی خواهد گرفت و بدکاران به توبه دعوت خواهند شد. به گفته مادلونگ، حسن بصری معتقد بوده که مهدی کسی جز شخص عیسی نیست؛ اما اگر قرار است مهدی‌ای وجود داشته باشد، همان عمر دوم است؛ اما محمد بن سیرین معاصر و رقیب او در رهبری دینی معتقد بود که مهدی از امت اسلامی است و عیسی پس از فرود آمدن از آسمان،

۱. ابن سعد، ج۵، ص۲۴۵.

پشت سر او به نماز خواهد ایستاد. مهدی موعود، بهتر از ابوبکر و عمر و هم‌ردیف پیامبران خواهد بود. مادلونگ در ادامه می‌افزاید: این ادعا که مهدی هم‌نام پیامبر خواهد بود، بدون شک در زمان قیام مختار و به طرفداری از محمد حنفیه صورت گرفته؛ زیرا وقتی به عنوان مهدی موعود خطاب شد، به امتیاز برخورداری از نام و کنیه پیامبر اشاره کرد.

مادلونگ سپس به بررسی دوران بنی‌عباس پرداخته، قیام آن‌ها را باعث برانگیخته‌شدن امیدهای مسیحایی (منجی‌گرایانه) در میان توده مردم می‌داند:

> شاعری به نام سدیف، اولین خلیفه عباسی را مهدی هاشمیان نامید[1] خلیفه دوم عباسی (ابو جعفر) نیز توسط شاعر دربار خود (ابو دلامه) مهدی موعود نامیده شد. در طی حکومت او ادعای عباسیان در خصوص مهدویت، با قیام محمد بن عبدالله حسنی در سال ۱۴۵ق (۷۶۲م) با چالش شدید روبه‌رو گردید؛ اما شورش او سرکوب شد و پس از آن منصور، فرزند و جانشین خود را مهدی نامید.
>
> این پیش‌بینی که مهدی از نوادگان عباس خواهد بود، در اوایل دوره عباسیان صورت گرفت که به وسیله یزید بن ولید خزاعی به کعب‌الأحبار نسبت داده شده است. با این وجود، ادعای عباسیان در خصوص مهدویت، در میان راویان عمدتاً کوفی،

۱. اغانی، ج۴، ص۹۳.

> مورد حمایت ناچیزی واقع شد و فضای حاکم در میان راویان به سرعت برضد ادعاهای عباسیان و به سود علویان تغییر یافت. روایاتی در تأیید این دیدگاه که مهدی از نسل محمد [صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] و دخترش فاطمه [علیهاالسلام] خواهد بود در اوایل دوره عباسیان در خارج از کوفه نیز پخش شد. به رغم پخش سریع روایات مربوط به ظهور مهدی موعود، مخالفت با این عقیده به گونه‌ای که قبلاً به وسیله حسن بصری مطرح شده بود، پایان نیافت. محمد بن خالد جندی حدیثی از پیامبر نقل کرد که سند آن از طریق حسن بصری به انس می‌رسید. این حدیث، چنین است:
>
> «امور همیشه در سختی و دشواری، دنیا همواره در حرکت به عقب و مردم در حرص و آز خواهند بود. روز قیامت فقط در زمان بدترین مردم فرا خواهد رسید. هیچ مهدی‌ای در کار نخواهد بود، مگر عیسی بن مریم.» البته بسیاری از کارشناسان حدیث، از جمله سنایی و ابن قیم جوزیه، آن را معتبر ندانسته، رد کرده‌اند. تردیدهای پابرجا در خصوص مهدی، ممکن است تا حدودی به سبب نبود روایتی در خصوص او در صحیح بخاری و مسلم باشد. اما روایات مربوط به مهدی در مجموعه‌های روایی اهل سنت از قبیل کتب ابی داود، ترمذی و ابن ماجه به اندازه‌ای هست که مبنای محکمی برای اعتقاد همگانی به مهدی را به وجود آورد.[1]

۱. *دایرة المعارف اسلام*، مدخل «المهدی»، ج۵، ص۱۲۳۰.

در قسمت پایانی مقاله، مادلونگ به بررسی تاریخی واژه «مهدی» در آموزه شیعه پرداخته و معتقد است در بین شیعیان به ویژه گروه‌های رادیکال‌تر، آرزوی ظهور احیاگر دین و عدالت، معمولاً از همه شدیدتر بوده است. این اعتقاد برای آن‌ها به یک جنبه اصلی ایمان تبدیل شد. از آنجا که هر یک از اعضای اهل بیت که به عنوان مهدی معرفی شدند، نتوانستند در طول زندگی خود انتظارات مورد نظر را بر آورده کنند، پیروان آن‌ها به آمدن مجدد او امید بستند. چنین اعتقادی در مورد محمد حنفیه، پسر او ابوهاشم (۹۸ق/۷۱۶م)، عبدالله بن معاویه، محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و تعداد دیگری از علویان در دوره‌های بعد به وجود آمد. در شیعه، به مهدی عموماً لقب قائم داده شده که ممکن است با لقب قائم در متون آرامی سامری مرتبط باشد.

وی در مورد برخی فرقه‌های مدعی مهدویت می‌نویسد:

> در میان اسماعیلیه، قبل از فاطمیون، واژه‌های «مهدی» و «قائم» هر دو مانند کاربرد آن‌ها در شیعه برای امام مسیحایی (موعود منتظَر) به کار می‌رفت. پس از ظهور فاطمیون چنین تصور شد که برخی پیش‌بینی‌های مربوط به مهدی را خلیفه فاطمی، المهدی، مؤسس سلسله، محقق کرده و بقیه را جانشینان او تحقق خواهند بخشید[1]. از آن پس، نام «مهدی» به نخستین خلیفه فاطمی اختصاص یافت؛ اما امام مرتبط با مفهوم

---

۱. ر. ک: ایوانف دبلیو، *سنت اسماعیلیه در رابطه با قیام فاطمیون*، ص۹۷ - ۱۲۲.

> معادشناختی، فقط قائم نامیده شد. در میان زیدیه که ماهیت امامان را تا سطح فوق بشری بالا نمی‌بردند، امیدهای مربوط به مهدی، عموماً ضعیف و ناچیز بوده است. برخی از گروه‌های زیدی مانند جارودیه منتظر بازگشت نفس زکیه، محمد بن قاسم صاحب طالقان (۲۱۹ق/۸۳۴م) یا یحیی بن عمر بوده‌اند؛ اما از دیدگاه‌های آنان اثری در سنت زیدیه نمانده است. واقفیه نیز پس از وفات امام هفتم (موسی کاظم علیه‌السلام) او را مهدی نامیده، انتظار بازگشت او را داشتند. در دوره‌های بعد و پیش از غیبت امام دوازدهم که بیشتر امامیه او را پس از وفات حسن بن علی عسکری [علیه‌السلام] (۲۶۰ق/۸۷۴م) مهدی می‌دانستند، آموزه غیبت با روایات امامان کاملاً ثابت شده بود.[1]

رابرت کرامر و سیر تاریخی واژه «مهدی»

رابرت اس.کرامر، نویسنده مقاله «المهدی»[2] پس از اشاره به ادعای مطرح‌شده درباره محمد بن حنفیه از سوی مختار، به این مطلب اشاره می‌کند که:

> حوادث دیگری از این قبیل در تاریخ شیعه وجود دارد؛ آن‌ها امام دوازدهم، محمد بن حسن عسکری[علیه‌السلام] را که در سال ۸۷۸م از نظرها نهان شد، مهدی نامیدند. در نتیجه، اعتقاد به

---

۱. *دایرة المعارف اسلام*، ج۵، ص۱۲۳۰.

۲. *دایرة المعارف جهان نوین اسلام*.

> یک ناجی مسیحا (مهدی منتظَر) به وجود آمد که روزی بازخواهد گشت، تا از آرمان طرفداران خود حمایت کند.[1]

او به بهره‌برداری گروه‌های مختلف از روایات مربوط به مهدی اشاره می‌کند و معتقد است مدعیان گوناگون مهدویت در تأیید ادعاهای خود به شمار بسیار زیاد و فزاینده‌ای از احادیث پیامبرﷺ درباره مهدی اشاره می‌کردند و از آنجا که این احادیث در بسیاری از مسائل با هم اختلاف دارند، قابلیت انطباق وسیعی دارند.

او مدعی است که آثار علمای صوفی‌مسلک از جمله ابن عربی (۱۲۴۰م) از عوامل مهم گسترش اندیشه مهدویت بوده است. از نظر او فراوانی تعداد مدعیان مهدی در تاریخ اسلام، مؤید اقبال عمومی به اندیشه مهدویت است. او به چند نمونه از مدعیان مهدویت اشاره می‌کند: محمد بن عبیدالله (۹۳۴م) نخستین خلیفه فاطمی، با استفاده از احساسات و عقاید شیعه در شمال آفریقا به قدرت رسید. محمد بن تومرت (۱۱۳۰م)، بنیان‌گذار جنبش اصلاح‌طلب موحدون در قرن دوازدهم نیز مدعی شد که مهدی است. در قرن سیزدهم هجری قمری (۱۸۷۵ ـ ۱۸۸۳م) حداقل سه رهبر جنبش‌های اصلاح‌طلب در غرب آفریقا، یعنی «شیخ عثمان دن فودیو» از «سوکوتو»، «شیخ احمدو باری» از «ماسینا» و «حاج عمر تال» از امپراتوری «توکلور»، از گرایش‌های مهدوی مردم برای جهاد خود بهره گرفتند.

۱. همان. ص۲۸.

کرامر معتقد است انتظار آمدن مهدی از شرق، موج مهاجران غرب آفریقا را به سمت نیل گسیل کرد و این امر، قیام مهدی محمد احمد سودانی (۱۸۸۵م) را تسهیل نمود. در این میان، چند مهدی در مصر ظهور کردند که به قیام برضد اشغال فرانسه و حکومت مصر انجامید. تا پایان قرن نوزدهم، قیام تحت عنوان مهدویت، برضد امپریالیسم، تقریباً امری عادی بود. نقطه مشترک در تمام این نهضت‌ها این تصور بود که فساد، آرمان‌های اسلامی را دربرگرفته و سلطه سیاسی و فرهنگی غرب در میان مسلمانان، گسترش یافته است. اخیراً همین تفکر، عامل تصرف مسجدالحرام در سال ۱۹۷۹م به وسیله مهدی عربستان سعودی بود. رابرت کرامر، مقاله خود را با این عبارت به پایان می‌رساند:

> با توجه به قدرت برانگیزنده مهدویت و شرایط انعطاف‌پذیر ظهور مهدی می‌توان انتظار داشت که هر جا منافع اسلام در خطر است ادعای مهدویت مطرح شود.[1]

ارزیابی ساشدینا از سیر تاریخی واژه «مهدی»

عبدالعزیز ساشدینا در مقاله «مهدویت»[2] به بیان سیر اندیشه مهدی‌گرایی در تاریخ اسلام، به طور مختصر اشاره کرده، می‌نویسد:

> از آن زمان که نخستین سیاست اسلامی در سال۶۲۲م به دست پیامبر اسلامﷺ در مدینه بنا نهاده شد، رابطه قطعی میان

۱. همان، ص۱۸.

۲. *دایرة المعارف جهان نوین اسلام*، مدخل Messianism.

> انتصاب الهی (نبوت) و ایجاد نظم جهانی اسلامی یک جزء جدانشدنی [از آموزه] مهدویت در اسلام شد؛ در نتیجه، انتظار می‌رود که مهدی به دلیل انتصاب خود به عنوان وارث پیامبر و خلیفه خدا، این آرمان متعالی را بر روی زمین تحقق بخشد.
>
> ... در قرن اول قمری، عوامل تاریخی و جامعه‌شناختی پس از رحلت پیامبر (۶۳۲م) در تشدید امیدها و انتظارات مربوط به مهدویت تأثیر بسزایی داشت. شیعیان که مورد آزار و اذیت واقع شده بودند پس از خارج شدن خلافت از طایفه بنی‌هاشم در سال ۶۶۱م، بسیار ناامید شدند؛ اما امید به یک رهبر عدالت‌گستر، به گونه‌ای خاص مورد تأکید قرار گرفت. اگر چه علی [علیه‌السلام] و حسین [علیه‌السلام]، فرزندش، مفهوم غیرفرجام‌شناختی (موعود) مهدی تلقی می‌شدند، محمد حنفیه به عنوان مهدی موعود معرفی گشت.[1]

او وقوع جنگ‌های داخلی را در ایجاد اندیشه مهدویت مؤثر دانسته، اختلاف نظر شیعیان در مورد مصداق مهدی را عامل عمده تفکیک فرقه‌های گوناگون شیعه می‌داند. به تعبیر وی انتظار آمدن کسی که جهان را پر از عدل و داد می‌کند، فقط امید به آینده نیست؛ بلکه نوعی ارزیابی مجدد در هر دوره از حیات اجتماعی و تاریخی است. هر نسل به دلیلی تصور می‌کرد که ممکن است مهدی در زمان آن‌ها ظهور کند؛ در نتیجه، گرایش‌های

۱. همان، ص۹۵.

مربوط به مهدویت، عامل نگرش‌های بدعت‌گذارانه و حتی ستیزه‌جویانه در میان شیعیان شد. قدرت‌های حاکم نیز که از این قیام‌های انقلابی هراسناک بودند آن‌ها را به شدت سرکوب می‌کردند. یکی از مهم‌ترین این قیام‌ها که با مهدویت نیز انطباق داشت، انقلاب عباسیان در قرن هشتم میلادی بود. همچنین انقلاب فاطمیون در قرن دهم میلادی که به تشکیل حکومت در شمال آفریقا منجر شد، از ایدئولوژی شیعه و حتی عنوان «مهدی» استفاده کرد. اما همه تلاش‌های شیعه، موفقیت‌آمیز نبود. ناکامی‌های پی‌درپی و سرخوردگی طرفداران پیش‌گویی‌های مهدویت، به تدریج از تأکید بر مهدی به عنوان قدرت سیاسی، به اصلاح دینی تبدیل شد. از این پس، عنوان مهدی، دیگر معنای اقدام سیاسی لحظه‌ای و مستقیم را در خود نداشت؛ بلکه در قالب تعالیم باطنی تداوم یافت. در کتاب‌هایی که شامل معارف باطنی مهدویت و وقایع آینده (بلایا و منایا) است، روایاتی ذکر شده که هر نسلی از مسلمانان، گرفتاری‌ها و امیدهایش را در آن منعکس می‌بینند.

به گفته ساشدینا، پیش از پایان قرن هشتم میلادی بیشتر مسلمانان، خلافت تاریخی را تداوم مقام دنیایی پیامبرﷺ می‌دانستند که به دور از هر گونه پیش‌بینی معادشناختی (موعودگرایانه) بود؛ اما اصل اساسی شیعیان، نفی خلافت تاریخی بود؛ زیرا آن را مداخله در تحقق طرح الهی می‌دانستند. [با وجود این اختلاف‌نظر سیاسی]، مهدویت همچنان نشانه آرمان‌گرایی امت اسلامی بود که نقش اصلی آن به خلیفه آینده خداوند، یعنی مهدی محول شده است. ساشدینا با یادآوری دوران نزدیک به هزاره اول پس از ظهور

اسلام، به امید و تکاپوی گروه‌های مختلف مسلمان در تحقق ظهور مهدی، اشاره می‌کند و از ابن‌حجر مکی، فقیه برجسته سنّی، نقل می‌کند که «انتظار می‌رود مهدی در این هزاره ظهور کند. این شخصیت مسیحایی از سلاله فاطمه [علیهاالسلام]، دختر پیامبرﷺ خواهد بود. او هم‌نام پیامبرﷺ است و نام پدر و مادرش نیز هم‌نام پدر و مادر پیامبر است».

او به پیچیدگی مسأله هویت مهدی اشاره می‌کند و معتقد است به واسطه گوناگونی روایات مربوط به پیش‌بینی ظهور شخصیت موعود، هیچ مرجع دینی یا حاکم سیاسی قادر به حل آن نبود.

وی ادامه می‌دهد که در این زمان، همانند دوره‌های قبل، کسانی ادعا کردند که مهدی هستند. سید محمد جانپور در سال ۱۴۹۵م در هنگام طواف کعبه، ادعای مهدویت کرد و پس از بازگشت به هند، به ترویج ادعای خود پرداخت. تفسیر سوسیالیستی- اخلاقی او که هدف آن، رفع فساد از جامعه اسلامی هند بود، با برداشت متداول سنّی‌ها از دین مغایرت داشت؛ لذا او ناکام ماند و به مرگ محکوم شد. نهضت مهدیه به رهبری مهدی سودانی، (محمد احمد بن عبدالله) یکی دیگر از قیام‌های متأثر از مهدویت بود که در میان اهل سنّت و در طی دو دهه آخر قرن نوزدهم به وقوع پیوست. این نهضت که از اندیشه‌های صوفیانه موجود در برخی فرقه‌های شیعی نیز الهام گرفته بود، آخرین جنبش مهدی در میان اهل سنّت بود که به تشکیل دولت شریعت محور وهابی در عربستان، دولت «فولیه» (عثمان دن فودیو) در «سوکوتو» و دولت «سنوسیه» در «سیرنائیکا» انجامید. در اواخر قرن نوزدهم

میرزا غلام احمد قادیانی ادعای مهدویت کرد و اقدام به اصلاح اسلام سنتی اهل تسنن کرد که موفق به تأسیس یک نهاد اجتماعی تأثیرگذار شد.

ساشدینا، مقاله خود را این‌گونه به پایان می‌رساند:

> در شیعه اثنی‌عشری که معتقد است امام دوازدهم در غیبت به سر می‌برد و او همان مهدی موعود است، یک نگرش سیاسی فعّال، مؤمنان را دعوت می‌کند که همواره آماده و هوشیار باشند تا روزی به همراه مهدی که هر لحظه ممکن است ظهور کند، دست به انقلابی بزرگ بزنند. با این وجود در آغاز هزاره پس از غیبت امام دوازدهم (۸۷۴م) در سال۱۸۴۴م، «علی محمد» خود را باب مهدی معرفی کرد و در ادامه، در سال۱۸۶۳م بهاءالله، موجودیتِ بهائیت را اعلام کرد که حاوی رسالت اجتماعی بابی‌ها بود. در سال‌های اخیر نیز احادیث مربوط به مهدویت در خصوص پیش‌بینی حوادث آخرالزمان در رابطه با انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۸- ۱۹۷۹م و همچنین بحران خلیج فارس در ۱۹۹۰م باعث تقویت امیدهای مسلمانان شده است.[1]

آراء تیموتی آر.فرنیش در مورد سیر تاریخی واژه «مهدی»

فرنیش[2] با نگاهی اجمالی به تاریخ اسلام، از میان قیام‌های مبتنی بر مهدویت، چهار نهضت را نام می‌برد که به طور خاص موفقیت‌آمیز بوده‌اند؛

---

۱. همان، ص۹۵.

۲. *دایرة المعارف هزاره‌گرایی*، مدخل Messianism، ص۱۸۷.

عباسیان، فاطمیون، موحدون و مهدی سودانی. او معتقد است مبلّغان عباسیان، مدعی مقام مهدویت برای حاکمان خود شدند و برای تضعیف حکومت خاندان بنی‌امیه در دمشق به جلب حمایت شیعیان پرداختند. خلفای عباسی پس از نشستن بر مسند حکومت، ادعاهای خود را در خصوص مهدویت، کنار گذاردند؛ هر چند برخی از آنان همچنان لقب «مهدی» را به نام خود ضمیمه کرده بودند.

اما سه گروه دیگر، عنوان «مهدی» را به صورت فرجام‌شناختی (موعودگرایی) به کار برده، فقط به بهره‌برداری سیاسی از کلمه مهدی برای تأسیس حکومت اکتفا نکردند. فاطمیون که از شیعیان اسماعیلی هستند، مهدویت را با نوعی کیهان‌شناسی باطنی که برگرفته از عرفان‌گرایی و نوعی افلاطون‌گرایی بود، درهم آمیختند. پیروان نهضت موحدون، معتقد بودند که بنیان‌گذار آن (ابن تومرت) همان مهدی منتظر است. این گروه، یک حکومت سنّی مبتنی بر مهدویت تشکیل دادند که تا یک قرن ادامه داشت.

در اواخر قرن نوزدهم، نهضت محمد احمد سودانی، تنها جهادی بود که بنیان‌گذار و رهبر آن، خود ادعا کرد همان مهدی آخرالزمان است و صرفاً یک مجدد نیست. چند نهضت دیگر هم در ۱۵۰ سال گذشته به عنوان نهضت اسلامی مبتنی بر مهدویت آغاز شد؛ اما اکنون در قالب مذاهب مجزّایی طبقه‌بندی شده‌اند؛ مثل بابیه و بهائیه در ایران و قادیانه در هندوستان.

فرنیش در پایان این قسمت، ضمن اشاره به انقلاب اسلامی ایران، ادعا می‌کند:

> عده‌ای معتقد بودند که امام خمینی همان امام غایب است که ظهور کرده است؛ اما او هرگز مدعی چنین عنوانی نشد.
>
> ... اکنون به گواه تاریخ، جهان وارد یک قرن و هزاره جدید شده؛ اما مهدویت، همچنان به عنوان یک ایدئولوژی مخالف و به طور بالقوه قدرتمند، در جهان اسلام به بقای خود ادامه می‌دهد.[۱]

نقد و بررسی

لزوم تقدم بررسی کلامی بر نگاه تاریخی

مطالعات تاریخی، از سابقه‌دارترین رویکردهای موجود در مطالعه ادیان و مذاهب است که در آن به شیوهٔ پیدایش، سیر تطوّر، نقاط عطف، دوره‌های اوج و افول و همچنین شکل‌گیری جریان‌های موجود در بستر تاریخی ادیان پرداخته می‌شود. در این راستا، بررسی جایگاه مهدویت از دیدگاه مستندات تاریخی و دنبال کردن سیر واژه «مهدی» در تاریخ اسلام، کاری است ارزشمند و در عین حال، دشوار و نیازمند پژوهش‌های عمیق و همه‌جانبه. این، یک واقعیت تاریخی است که در طی بیش از چهارده قرن که از عمر تاریخ اسلام می‌گذرد، برخی حاکمان یا مدعیان، عنوان «مهدی» را بر خود نهاده یا از سوی مریدان و مطیعان خود، به آن ملقّب شده‌اند. این عنوان در برخی موارد، جنبه تشریفاتی داشته و لقبی محترمانه محسوب می‌شده است؛

---

۱. همان، ص۱۸۷.

گاهی در تمجید از عدالت‌خواهی برخی حاکمان به کار رفته و در مواردی هم به معنای موعود نهایی مورد انتظار بوده است.

می‌توان چنین ادعا کرد که تقریباً تمام اسلام‌شناسان غربی، بدون تمرکز بر دیدگاه‌های کلامی و آرای موجود در متون اسلامی، و با نگاهی سطحی به جریانات تاریخی، در این مورد به قضاوت نشسته‌اند؛ در حالی که شایسته بود ابتدا مسأله مهدویت را به عنوان یک موضوع کلامی و اعتقادی و فارغ از بحث‌های پیچیده و بعضاً مبهم تاریخی، نقد و بررسی کرده، سپس به فراز و نشیب تاریخی آن بپردازند. در این حالت، سوء استفاده‌ها و سوء تدبیرها در به‌کارگیری واژه «مهدی» لطمه‌ای به اصل موضوع وارد نخواهد کرد؛ در حالی که بیشتر دین‌پژوهان غربی، بدون بررسی همه‌جانبه این اعتقاد و بدون توجه به صدق و کذب و اصل و اساس این عقیده، با استناد به برخی ادعاهای تاریخی، در مورد حقیقت و اصالت «مهدی» اظهار نظر کرده‌اند.

استفاده از روش تاریخی‌نگری و عدم اعتقاد به خاستگاه دینی مهدویت باعث شد که برخی مستشرقان، اندیشه مهدویت را شکل‌گرفته در روند تکاملی شیعه بدانند که کاربردی جز بهره‌برداری‌های موقت سیاسی نداشته است؛ در حالی که مهدویت، حقیقتی است همزاد با اسلام که همه معصومان (علیهم‌السلام) بر آن تأکید ورزیده و در واقع خود منتظر آن بوده‌اند. قرآن کریم[1] مستضعفان را وارثان زمین نامیده است و روایات فراوانی از او و دوران غیبت و ظهور او سخن گفته‌اند؛ به گونه‌ای که اعتقاد به مهدی

---

۱. سوره قصص، آیه۵.

موعود، به عقیده‌ای عمومی در میان فرقه‌های اسلامی تبدیل شده است. در برخی روایات پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و کتب و مصحف‌های امامان، حتی اسامی پیشوایان دین تا امام دوازدهم بیان شده است؛ اما شرایط اجتماعی به گونه‌ای بوده است که پنهان ماندن نام امام مهدی (علیه‌السلام) و برخی امامان در دوران حیاتشان، به عنوان یک استراتژی سیاسی و اجتماعی به کار رفته است، تا با بهره‌گیری از ابزار تقیه جان شریف امام معصوم، از جفای معاندان در امان بماند؛ هرچند که عدم وضوح امامت امامان در میان توده‌های مردم، باعث حیرت و گمراهی عده‌ای و سوء استفاده فرصت‌طلبان بود.

جاسم حسین می‌گوید:

> شیعه با دو مفهوم گره خورده است؛ ۱. مفهوم شهادت که از زمان وقوع حادثه کربلا آغاز شده، ۲. مفهوم تقیه که از زمان خلفای عباسی معاصر با امامان (علیهم‌السلام) به کار گرفته شد. مصداق بارز این تقیه، این است که امامان حتی فرصت معرفی امام پس از خود را نداشتند.[1]

از این رو، عقیده به مهدی، چیزی نبوده که به تدریج و در طی قرون بعد به وجود آمده باشد. اگر در کتاب‌هایی همچون *فرق الشیعه* به این مطلب اشاره شده که در زمان ائمه (علیهم‌السلام)، شناخت امام بعدی کاری دشوار و همراه با تردید بوده است، این موضوع نه از جهت ثبوت و تردید در اصل مسأله، بلکه از جنبه اثبات و شناخت عمومی مردم بوده است.

---

۱. *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ص۲۰.

کاربرد واژه «مهدی» برای تجلیل و احترام

در بررسی موضوع به‌کارگیری واژه «مهدی» در تاریخ اسلام، ضرورت دارد به تفاوت منظور کاربران این واژه در دوره‌های گوناگون، عمیقاً توجه کنیم. بی‌تردید، از زمان پیامبر ﷺ روایاتی در مورد «مهدی» و ظهور او در جامعه اسلامی وجود داشته است؛ اما از زمانی که ستم امویان در جامعه احساس شد، اندیشه انتظار منجی، در جامعه نمایان گشت. بدون شک، تأثیر این‌گونه اندیشه‌ها در ظهور مهدی‌خواهی در جامعه اسلامی، با توجه به تسلط شاخه مروانی امویان و سرکوب گروه‌های فکری و عقیدتی و سیاسی مخالف، غیرقابل انکار است[1]. ولی جوهره و ذات اندیشه مهدویت در احادیث و روایات پیامبر ﷺ وجود داشت و مسلمانان با آن آشنا بودند؛ به همین دلیل بود که برای یافتن مهدی به سراغ خاندان پیامبر ﷺ رفتند.

به علت فقدان پژوهش‌های مستقل و قابل اتّکا در مورد سابقه مهدویت به ویژه در قرن اول و دوم هجری، لازم است پژوهش‌گر، با استنباط و درک شخصی خود از رویدادها، نوعی پیوند، میان آن‌ها برقرار کند و تحلیلی ارائه دهد که مفسّر رویدادها باشد[2]. لفظ «مهدی» در این دو قرن، بارها در معنای «هدایت‌شده» و برای احترام و تجلیل به کار رفته است. حسّان بن ثابت برای اولین بار در رثای رسول اکرم ﷺ از اصطلاح مهدی به این معنا در خصوص آن حضرت استفاده کرد:

---

۱. ر.ک: محمدحسن الهی‌زاده، *جنبش حسنیان*، ص۱۱۴.

۲. همان، ص۱۱۵.

جزاء علی المهدی أصبح ثاویاً   یا خیر من وطأ الحصا لا تبعدی[1]

از خلفای راشدین نیز با عنوان مهدی، تجلیل شده است. محمد بن حنفیه تعبیر«الخلفاء الراشدون المهدیون» را به کار برد و معاویه در نامه‌ای به امیرالمؤمنین ؑ عثمان را مهدی نامید: «أمّا بعد، فإنّ عثمان بن عفّان کان خلیفة مهدیا یعمل بکتاب الله»[2].

در جنگ صفین، یاران امیرالمؤمنین ؑ در تجلیل از ایمان و شهامت آن حضرت، ایشان را مهدی می‌خواندند؛ مثلاً حجر بن عدی در مدح حضرت سروده است:

یا ربّنا سلّم لنا علیا   سلّم لنا المهذّب النقیا

المؤمن المسترشد المرضیا   واجعله هادی أمّة مهدیا[3]

کوفیان نیز در یکی از نامه‌هایشان به امام حسین ؑ آن حضرت را با عنوان مهدی خطاب کردند[4]. سلیمان بن صرد خزاعی، فرمانده توّابین، کنار مزار امام حسین ؑ آن حضرت را «مهدی پسر مهدی» خواند:

«اللّهم ارحم حسینا الشهید بن الشهید، المهدی بن المهدی، الصدّیق بن الصدّیق...»[5].

---

۱. ر.ک: *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ص۱۰ و ۳۴ و ۳۵.

۲. ابن اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۵، ص ۲۲.

۳. نصر بن مزاحم، *وقعة صفین*، ص ۳۸۱.

۴. *الفتوح*، ج۵، ص۳۱.

۵. محمد بن جریر طبری، *تاریخ*، ج ۳، ص۴۱۱.

فرزدق شاعر، در مدح بعضی از خلفای اموی مانند ولید بن عبدالملک و سلیمان بن عبدالملک از واژه «مهدی» استفاده کرده است[۱].
عمر بن عبدالعزیز هم بارها با این لقب، مورد تکریم مداحان و شاعران قرار گرفته است[۲]. ابن سعد به نقل از مسلم بن ابو سعید در حدیث «رواح» و «عزرمی» می‌گوید:

> از محمد بن علی الباقر شنیدم که فرمود: پیامبر از ما است. مهدی از بنی عبد شمس است و او جز عمر بن عبدالعزیز نیست.[۳]

این روایت جعلی، مورد استناد برخی مستشرقان قرار گرفته تا عمر بن عبد-العزیز به عنوان مهدی موعود معرفی شده و این واژه برای او جنبه تشریفاتی نداشته باشد؛ در حالی که از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که:

> «مهدی از فرزندان مادرم زهرای بتول علیهاالسلام است»[۴].

در ضمن، بیشتر عالمان سنی، مسلم بن ابوسعید را بی‌اعتبار دانسته‌اند[۵].
افزون بر این، هیچ یک از نشانه‌های مهدی موعود که در روایات آمده، در عمر بن عبدالعزیز وجود نداشته و خود او هم چنین ادعایی نداشته است. همچنین گروه یا فرقه‌ای که پیرو این ادعا باشند یافت نشده و کاملاً

---

۱. همان، ص۳۱۱.
۲. جنبش حسنیان، ص۱۱۹ به نقل از: فرزدق، *دیوان*، ج۱، ص۲۸۱.
۳. *طبقات الکبری*، ج۵، ص۳۳۳.
۴. مقدسی شافعی، *عقد الدرر*، باب ۴، فصل ۳، ص۱۱۰.
۵. علی بن حسین مسعودی، *التنبیه و الأشراف*، ص۲۹۲.

منقرض شده‌اند[۱].

گسترش استفاده از واژه «مهدی» در عهد اموی، نشان‌دهنده رواج فوق‌العاده آن در قرن اول و اوایل قرن دوم است. در دوران عباسیان نیز این لقب در همین معنا بارها مورد استفاده قرار گرفته است. به گفته مسعودی[۲] یکی از القاب ابوالعباس سفّاح (نخستین خلیفه عباسی) مهدی بوده است:

> او (سفّاح) در شب جمعه، سیزدهم ربیع‌الآخر سال ۱۳۲ق در کوفه به مهدی ملقّب شد[۳].

واضح است که به‌کارگیری واژه «مهدی» برای تجلیل و احترام، با اعتقاد به «مهدی موعود» ارتباطی نداشته است؛ به گونه‌ای که مفهوم مهدی موعود (و به تعبیر دین‌پژوهان غربی، بار مسیحایی) از آن برداشت نمی‌شده است.

واژه «مهدی» در مفهوم منجی

به نظر می‌رسد عنوان مهدی در معنای «نجات‌بخش» و شخصی که آمدنش مورد انتظار است، در همان صدر اسلام و از زمان رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مورد استفاده قرار گرفته است. عمر بن خطاب نخستین کسی است که لفظ «مهدی» را در معنای «شخص رجعت‌کننده» در جریان رحلت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله استفاده کرد. او مدعی شد که آن حضرت نمرده است؛ بلکه غیبت کرده و برخواهد

---

۱. محمدرضا نصوری، «متمهدیان و مدعیان مهدویت»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۸ و ۹، ص ۳۰۴.
۲. *التّنبیه والاشراف*، تصحیح الصاوی، ص۲۹۲.
۳. *جنبش حسنیان*، ص ۱۲۱.

گشت[1]. برخی از مهم‌ترین منابع تاریخی اسلامی، گزارش کرده‌اند که خلیفه دوم پس از شنیدن خبر رحلت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، آن را انکار کرد و گفت:

> او همانند موسی بن عمران، به مدت چهل شبانه روز به سوی پروردگار خویش رفته و از چشم مردم، غایب شده است. پس از آن مدت، «رجعت» خواهد کرد[2].

البته، این بدان معنا نیست که خلیفه، لزوماً پیامبر را منجی موعود می‌دانسته است؛ بلکه اشاره او به دو ویژگی (غیبت و رجعت) حائز اهمیت است که احتمالاً تحت تأثیر اهل کتاب عنوان شده است؛ چون بنابر یک نقل، نخستین کسی که واژه «مهدی» را در معنای اصطلاحی به کار برد، شخصی به نام حمیری (متوفای ۳۴ق) است که در اصل از اهل کتاب بوده است[3].

همچنین در برخی منابع روایی، علاقه خلیفه دوم به تورات‌خوانی ذکر شده است[4]. البته با فرض صحت این نقل، القای تأثیرپذیری از اهل کتاب در موضوع منجی، صحیح نخواهد بود؛ زیرا آموزه مهدویت از پشتوانه روایات نبوی برخوردار است. از سوی دیگر، ادعا شده است که نخستین بار، عبدالله بن سبأ، لفظ «مهدی» را در معنای اصطلاحی آن، برای علی‌بن ابی

۱. همان، ص ۱۲۲؛ ابن هشام، *سیرة النبی*، ج۴، ص۳۳۴. ابن واضح یعقوبی، *تاریخ*، ج۱، ص۴۴۵.

۲. ر.ک: *سیره ابن هشام*، ج ۴، ص ۳۰۵؛ بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج۲، ص ۲۱۴ – ۲۳۷.

۳. محمد جاودان، «گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در تشیّع»، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۴۱۰.

۴. عبدالرّزاق صنعانی، *المصنف*، ج۶، ص ۱۱۳، ح ۱۰۱۶.

طالب علیه‌السلام به کار برده است[1].

عبدالله بن سبأ، شخصیتی جنجالی است که از اواخر قرن سوم هجری قمری نام او در کتاب‌های فرقه‌شناسی راه یافت و از آن جا به روایات نفوذ کرد. در کتب فرقه‌شناسی، عقایدی همچون الوهیت حضرت علی علیه‌السلام، مهدویت آن حضرت، حلول جزء الهی در ایشان، تناسخ و انکار معاد، به او نسبت داده شده است. در طول تاریخ، از این شخصیت برای حمله به شیعه، بهره‌برداری فراوانی صورت گرفته است. برخی معاندان، تشیع را ساخته و پرداخته او دانسته و دسته‌ای از مستشرقان با استناد به عبدالله بن سبأ، کوشیده‌اند میان تشیع و یهودیت، ارتباط برقرار کنند.

در قرن چهاردهم قمری، برخی مورّخان و تحلیل‌گران تاریخ اسلام، در وجود تاریخی چنین شخصیتی تشکیک کردند که آغاز آن را می‌توان از سوی طه حسین، نویسنده مصری، دانست. در ادامه، افرادی مانند دکتر «علی وردی» و «کامل مصطفی شیبی» با استفاده از شباهت‌های میان این شخصیت با عمّار یاسر، همچون «ابن السودا» بودن لقب هر دو، یمنی بودن هر دو، علاقه شدید هر دو به حضرت علی علیه‌السلام، ارتباط نزدیک هر دو با ابوذر، وحدت عقیده در عدم مشروعیت خلافت عثمان، نقش کلیدی هر دو در جنگ جمل و بالأخره ناپدید شدن مرموز إبن سبا در صفین پس از شهادت عمّار، در صدد برآمدند، تا او را شخصیتی غیرواقعی اما کنایی معرفی

۱. مهدی فرمانیان، «بازتاب مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام»، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص ۲۸۸.

کنند که نماد عمّار است.[1] اما ضربه اساسی بر افسانه عبدالله بن سبأ از جانب علامه عسکری وارد شد. او با بررسی گزارش‌های طبری در مورد إبن سبأ دریافت، «سیف بن عمر تمیمی» (۱۷۰ق) که در کتب رجالی اهل سنت شخصی جعّال و کذّاب معرفی شده، شخصیت عبدالله بن سبأ را اختراع کرده است. علامه عسکری معتقد است که این شخصیت ساختگی، بعدها از سوی ملل و نحل‌نویسان مورد توجه قرار گرفته و مؤسس فرقه «سبأیه» محسوب گردید و عقایدی همچون الوهیت یا مهدویت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او نسبت داده شد.[2]

تقدّم معنای اصطلاحی واژه مهدی

بازتاب باور به ظهور مهدی و تأثیر این اندیشه در پیشبرد اهداف مدعیان مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام، دلیلی روشن بر اصالت این عقیده است؛ زیرا هیچ اندیشه‌ای بدون داشتن ریشه‌ای مستحکم، نمی‌تواند زمینه‌ساز چنین تحولات و وقایع گسترده تاریخی شود. از همان صدر اسلام، باور به آمدن مهدی، آن‌چنان در جامعه اسلامی نهادینه شده بود که به تعبیر برخی محققان، آنچه در بدو امر از کلمه «مهدی» در اذهان عموم، نقش می‌بست و مدعیان این عنوان در پی آن بودند، چیزی جز مفهوم اصطلاحی مهدی نبود.

طرفداران امویان و بنی‌عباس با همین نیت، لقب مهدی را برای حاکمان

۱. مهدی فرمانیان، *آشنایی با فرق تشیّع*، ص۱۴۶.
۲. مرتضی عسکری، *عبدالله بن سبأ و أساطیر اخری*، ج۲، ص ۲۱۵.

خود به کار می‌بردند؛ اما بعداً علمای اهل سنت به دلیل عدم تطابق عمل آن خلفا با عدالت‌گستری مطرح در روایات مربوط به مهدی، عنوان مهدی را به معنای لغوی تفسیر می‌کردند یا برخی روایات را جعلی می‌پنداشتند.[1] در روایتی، عبدالله بن عمر از محمد بن حنفیه می‌پرسد: «ما المهدی الذی یقولون»؟ و محمد بن حنفیه پاسخ می‌دهد: «الرجل الصالح، إذا کان الرجل صالحاً قیل له المهدی».[2] این روایت، حتی اگر جعلی هم باشد، تلاش عده‌ای را برای انحراف اذهان از مفهوم حقیقی «مهدی» نشان می‌دهد.

در اوایل دوران بنی‌امیه، اندیشه مهدویت بروز چندانی نداشت. شرایط سیاسی و اجتماعی دوران قبل از شهادت امام حسین علیه‌السلام به گونه‌ای بود که برخلاف اعتقاد امت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مهدی موعود، انگیزه‌ای برای گرایش عمومی به موضوع «انتظار» وجود نداشت. حکّام اموی نیز نه تنها مروّج اندیشه مهدویت نبودند، بلکه با آن مقابله می‌کردند. در دوران پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام و فجایعی همچون حمله به مکه و مدینه و قتل عام مردم، توجه به مهدی منتظَر، در اذهان مردم شکوفا شد و این آرزو کم‌کم بر سر زبان‌ها افتاد.

فراوانی روایات مربوط به مهدی، مانع انکار اصل مهدویت در این دوران بود؛ از این رو بنی‌امیه راه تأویل را در پیش گرفته، لقب مهدی را در مدح

۱. مهدی فرمانیان، «بازتاب مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام»، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۳۰۲.
۲. *الموسوعة فی أحادیث المهدی*، ج۲، ص۱۷۲.

خلفای خود برگزیدند و شاعران نیز با این مضمون، شعرها سرودند. کثرت استفاده از عنوان مهدی، احتمالاً برنامه‌ای حساب‌شده از جانب بنی‌امیه بوده است تا به این طریق، واژه الهام‌بخش «مهدی» را از مفهوم نجات‌بخشی و قیام در مقابل حاکمان جور، تهی کرده، آن را در حدّ یک عنوان تشریفاتی و لقب افتخارآمیز تنزّل دهند[۱].

شیعیان امامیه که در سختی و فشار مضاعف بودند، آمادگی بیشتری از خود نشان داده، از نهضت‌های معطوف به مهدی استقبال می‌کردند. در این زمان، عباسیان با بهره‌گیری از شرایط موجود، به شکل گسترده و پیچیده، وارد صحنه شدند. ستم‌هایی که از زمان خلیفه دوم بر موالیان رفته بود و روزگار سختی که شیعیان می‌گذراندند، زمینه مناسبی را فراهم آورد تا بنی‌عباس با بهره‌گیری از روایات «رایات سود» و با شعار «الرضا من آل محمد ﷺ» قیام خود را آغاز کنند. آن‌ها برای جلب افکار عمومی، خود را از اهل بیت و مهدی را از بنی‌عباس معرفی کرده، روایاتی را در این مورد جعل نمودند.

آنچه در تمام جریانات سیاسی و وقایع تاریخی قرون اول هجری غیرقابل انکار است این است که هیچ کس منکر اصل مهدویت نبوده است؛ بلکه همگان در صدد تأویل آن به نفع خود بوده‌اند. در این شرایط، ارزش موضع‌گیری امامان شیعه، آشکارتر می‌شود. آن بزرگواران در عین حال که منادی و مروّج اصلی اعتقاد به مهدویت بودند، با سکوت و خویشتن‌داری

---

۱. اقتباس از مقاله «بازتاب مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام»، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص ۲۹۰.

خود، به دنبال بهره برداری‌های زودگذر سیاسی نبودند؛ از این رو، هیچ یک از امامان علیهم‌السلام در زمان خود، ادعای مهدویت به معنای منجی موعود را مطرح نکردند. اگر هم در برخی روایات، از تمام امامان به عنوان مهدی و قائم نام برده شده، شاید به این دلیل بوده است که تأکیدی بر حقانیت جریان اصیل امامت باشد که از سوی آخرین امام از خلفای دوازده‌گانه پیامبر ﷺ به ثمر خواهد نشست. شرایط دشواری که از یک سو حاصل عدم درک درست بیشتر مردم از جایگاه و شأن امامت و فشار دستگاه حاکم از دیگر سوی بود، امامان علیهم‌السلام را بر آن داشت تا جامعه اسلامی را به سوی توجه به فراهم کردن زمینه‌های حقیقی ظهور و آمادگی‌های فردی و اجتماعی فراخوانند و از حرکت‌های نافرجام و زیان‌بار، برحذر دارند. آنچه در ادامه می‌آید درباره برخی افراد یا مریدان آن‌هاست که با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی روزگار خود، در صدد بهره‌برداری از این اعتقاد فراگیر اسلامی بوده‌اند.

نمونه‌هایی از کاربرد واژه «مهدی» در مفهوم «منجی»

الف. فرقه کیسانیه

پیروان فرقه کیسانیه، اصطلاح «مهدی» را در معنای منجی منتظَر، برای محمد بن حنفیه به کار برده‌اند. آنان پس از مرگ محمد حنفیه معتقد شدند او غایب شده و در کوه رضوی[۱] به سر می‌برد و در آینده ظهور خواهد کرد.

---

۱. «علت انتخاب دره رضوی این بود که عبدالله بن زبیر پس از استیلا بر مکه، محمد بن ...

سید حمیری، پیش از اصلاح عقایدش، در بیت ذیل، محمد حنفیه را مهدی خوانده و از او درخواست رجعت کرده است:

إمام الهدی قل بی‌متی أنت آیب   فمنّ علینا یا امام برجعة[۱]

ای امام هدایت‌شده! به من بگو چه زمان برمی‌گردی. ای امام با برگشت بر ما منت بگذار.

اما دبلیو مادلونگ تصریح می‌کند که محمد بن حنفیه این عنوان (مهدی) را نپذیرفت[۲]. ابوخالد کابلی نیز می‌گوید: از محمد بن حنفیه پرسیدم: «آیا تو امامی هستی که خدا اطاعتش را واجب کرده است؟» گفت:

«ای ابو خالد! امام من و تو و هر مسلمانی علی بن الحسین است»[۳].

به هر حال، محمد بن حنفیه در سال ۸۱ ق از دنیا رفت؛ در حالی که چنین ادعایی نداشت[۴]. همچنین، در روایات شیعه و سنی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده‌اند: «مهدی از اولاد فاطمه علیها السلام (یا از عترت من) است»؛ حال آنکه محمد بن حنفیه از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام نبوده است؛ وآنگهی، به تصریح تمام تاریخ‌نویسان، محمد بن حنفیه در مدینه درگذشت و در قبرستان بقیع

حنفیه را به رضوی و ابن عباس را به طائف تبعید کرد».

۱. سید حمیری، *دیوان*، ص ۶۳.

۲. *دایرة المعارف اسلام*، ص ۲۳۱.

۳. *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۸۸؛ عزّة، *دیوان کثیّر*، ج ۲، ص ۱۸۶.

۴. *طبقات ابن سعد*، ج ۵، ص ۹۴.

دفن شد. امام باقر علیه السلام او را به خاک سپردند و قبر او تا مدت‌ها آشکار بود[۱]. کیسانیه خالصه که معتقد به غیبت محمد حنفیه بوده و منتظر بازگشت او بودند، تا اواسط قرن سوم در عراق، خصوصاً کوفه و نواحی آن، حضور داشتند؛ ولی کم‌کم منقرض شدند. نوبختی، ابن حزم و سید مرتضی به انقراض آن‌ها تصریح کرده‌اند[۲].

نقش مختار

در مورد مختار هم گفته شده که او در جریان انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام خود را نماینده محمد بن حنفیه خواند و در نامه‌هایش به محمد حنفیه، از او با عنوان «مهدی» یاد می‌کرد. در مقالات دایرةالمعارف‌های غربی، عمدتاً از مختار به عنوان نخستین کسی یاد شده که لقب مهدی را در مفهوم «منجی منتظَر» به کار برده است. ساشدینا مدعی است:

واقعه قیام مختار در کوفه، گستره‌ای را نشان داد که در آن، شخص جاه‌طلب و زیرکی چون مختار، بتواند در تعهد دینی حقیقی مردم، دست‌کاری کند و موضوع مهم منجی را در مورد افراد معمولی از فرزندان علی علیه السلام که احتمالاً کاری هم به این خیزش نداشتند، به کار برد[۳].

---

۱. *کمال الدین*، ص ۳۲ – ۳۷؛ *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۴۸۷.

۲. *آشنایی با فرق تشیّع*، ص ۳۸.

۳. *فصلنامه انتظار*، شماره ۱۱ و ۱۲، امام مهدی منجی اسلام، ص ۱۶۵.

برخی از نویسندگان، این موضوع را رد کرده، آن را تهمتی بیش نمی‌دانند[۱]. منشأ این اتهامات را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

الف. امویان کوفه و عاملان و شرکت‌کنندگان در واقعه کربلا؛

ب. اشراف و بزرگان کوفه (چون جمع زیادی از سپاهیان مختار، غلامان آزادشده بودند)؛

ج. عبدالله بن زبیر و اطرافیان او؛

د. امویان مستقر در شام، به رهبری عبد الملک بن مروان[۲].

بیشتر علمای امامیه، مختار را تطهیر می‌کنند. علامه مجلسی در این بار می‌گوید:

> مختار در ایمان و یقین، کامل نبود و در آنچه انجام داد مأذون نبود؛ ولی چون خیرات زیادی انجام داد، عاقبت‌به‌خیر شد... من از توقف‌کنندگان در مختارم؛ اگرچه مشهورتر بین علمای امامیه آن است که وی از مشکورین است.[۳]

ب. نفس زکیّه

لقب «مهدی» به معنای منجی، برای محمدبن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) هم به کار رفته است؛ با این تفاوت که او در زمان حیاتش، به این لقب شهرت یافت؛ به گونه‌ای که پدرش او را مهدی خطاب کرد و از همگان خواست تا با او بیعت کنند. امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به درخواست برای بیعت

۱. همان، ص۳۷ (به نقل از: *ماهیت قیام مختار*، ص ۱۱۹).
۲. نعمت الله صفری فروشانی، *غالیان*، ص ۸۵.
۳. *بحار الأنوار*، ج ۴۵، ص۳۳۹.

با محمد، آن را رد کرده، به عبدالله بن حسن (عبدالله محض) هشدار دادند که با این کار، دو پسرش ابراهیم و محمد را به کشتن خواهد داد و بنی‌عباس وارث امویان خواهند شد[۱]. حتی خود نفس زکیه در ایام خلافت منصور در مدینه به سخن برخاست و مدعی شد: «شما هیچ‌یک شک ندارید که من مهدی موعود هستم»[۲]. نفس زکیه چند ویژگی داشت که با مهدی موعود در روایات پیامبر ﷺ مطابق بود: خالی همانند خال پیامبر ﷺ در میان دو کتف داشت، با پیامبر هم‌نام بود، نام پدرش مانند نام پدر پیامبر بود و از جانب پدر و مادر، به حضرت زهرا علیهاالسلام منتسب بود. او از همان کودکی با عنوان مهدی شناخته می‌شد و همگان او را مهدی می‌خواندند؛ از این رو سعی می‌کرد کمتر در میان مردم ظاهر شود. خاندان پیامبر ﷺ همواره از او مراقبت می‌کردند و امیدوار بودند او همان مهدی بشارت داده شده از جانب پیامبر ﷺ باشد[۳].

ابوالفرج اصفهانی در کنار روایات مهدویت محمد، روایاتی را آورده است که این ادعا را نفی می‌کند. او با استناد به این که عبدالله بن حسن و عمرو بن عبید (فقیه بصره) پیش از قیام محمد می‌دانستند که او کشته خواهد شد و حتی عموی او، علی بن حسن، محل کشته شدن او را نیز می‌دانست، همچنین با تکیه بر سخنان امام صادق علیه‌السلام، مبنی بر مهدی‌نبودن نفس زکیه و یادآوری آن

۱. ر.ک: محمد پوران، *قیام‌های شیعی در عصر عباسی*، ص۸۴ – ۹۵.
۲. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیّین*، ص ۲۰۷ و ۲۴۰ و ۲۵۴.
۳. *جنبش حسنیان*، ص۱۲۶.

به پدر او و اطلاع نفس زکیه از این سخنان و کشته شدنش، نتیجه می‌گیرد که محمد ادعای مهدویت نداشته است[۱]. ابن طاوس نیز که از طرف مادر از سادات حسنی است، به دفاع از عبدالله محض پرداخته، می‌نویسد:

> آن‌ها معتقد نبودند که مهدی از ایشان است و منظور از لقب «مهدی» برای نفس زکیه، مهدی موعود نبوده است. حسنیان مورد محبت امام صادق علیه‌السلام بوده و به حق امام عارف بوده‌اند و احادیث ذمّ حسنیان، همه از روی تقیه بوده است[۲].

از ابراهیم بن عبدالله (برادر محمد) درباره مهدویت برادرش پرسیدند؛ او گفت:

> مهدی، وعده‌ای است از طرف خداوند که به پیامبرش داده تا مهدی را از خاندان او قرار دهد؛ ولی نه نامش را مشخص کرده است و نه زمانش را. برادر من برای خدا و در اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد. حال اگر خداوند اراده کرد که او را مهدی مورد نظر قرار دهد، آن عنایت الهی است که به هر یک از بندگانش بخواهد می‌دهد. و اگر چنین نشد، برادرم واجب الهی را که بر دوش او بوده به بهانه انتظار میعادی که به انتظارش امر نشده، ترک نکرده است[۳].

---

۱. همان، ص۱۳۰.
۲. ر.ک: علی بن موسی، ابن طاوس، *إقبال الأعمال*، ص ۵۷۹.
۳. همان، ص۵۸۲.

ج. فرقه زیدیه

در قرن اول هجری و پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام گروهی از شیعیان با تمسک به روایاتی مانند فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که مهدی از فرزندان حسین علیه‌السلام است و او با شمشیر به پا می‌خیزد، به امامت امامی معین باور نداشتند و هر یک از اولاد فاطمه علیهاالسلام را که بر ضد ظالمان قیام کند، امام می‌دانستند. پس از قیام زید، عده‌ای گرد او جمع شدند و او را امام خود دانستند. پس از به دار آویخته‌شدن زید به دست هشام بن عبدالملک در سال ۱۲۲ق پیروان او قائل به مهدویت زید شده، منتظر ظهور او بودند[۱].

در منابع امامیه، از زید بیشتر به نیکی یاد شده و در تأیید او و قیامش، روایات و سخنان زیادی یافت می‌شود. در اینکه زید، ادعای امامت و مهدیت کرده باشد، گزارش قابل اعتمادی وجود ندارد. حتی منابع معتبر زیدیه هم چنین نصّی را ارائه نمی‌کنند. در منابع امامیه نیز چنین ادعایی نفی شده است. آنچه در کلمات زید به وضوح دیده می‌شود، درخواست یاری در راه جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است. نظریه‌پردازهای زیدیه پس از شهادت زید، خصوصاً در قرن سوم هجری، به نظریات ویژه خود در مورد امامت سامان بخشیده‌اند[۲].

د. مهدی عباسی

منصور دوانیقی (۱۳۶ ـ ۱۵۸ق) در ابتدا مهدویت نفس زکیه را با وجود عدم

---

۱. شهرستانی، *الملل و النحل*، ج۱، ص۵۴.
۲. *آشنایی با فرق تشیّع*، ص۸۴.

باور به آن، ترویج می‌کرد؛ اما وی فقط به سبب اهداف و مصالح سیاسی چنین رویکردی داشت. او قبل از آنکه برادرش سفّاح به حکومت برسد، متملّق حسنی‌ها بود؛ ولی پس از مرگ سفّاح و به حکومت رسیدن، مهدویت نفس زکیه را منکر شد، قیام او را به شکست کشاند و او و برادرش را در سال ۱۴۵ ق کشت. او عمویش (عیسی بن موسی) را که ولی‌عهد سفّاح بود، خلع کرده و به او لقب «مهدی» داد[1]. کوشش‌های منصور برای سوء استفاده از عقیده مهدویت، از اواخر حکومت اموی شروع شد. در آن زمان، فرزندش محمد (متولد ۱۲۶ یا ۱۲۷ق)، خردسالی پنج‌ساله بود. منصور در سال ۱۴۷ ق مهدویت فرزندش را رسماً اعلام کرد. برخی جاعلان حدیث و شاعران متملّق، او را در این کار یاری کردند؛ مطلبی که خودش به آن اعتقادی نداشت.

شیخ مفید در این رابطه از سیف بن عمر چنین نقل می‌کند: نزد ابوجعفر منصور بودم. وی آغاز سخن کرد و گفت: «ای سیف! یکی از نشانه‌های ظهور، آن است که سروش غیبی از آسمان، نام مردی از فرزندان ابوطالب را ندا دهد». گفتم: «فدایت شوم! آیا چنین اعتقادی داری»؟ گفت: «آری؛ قسم به خدایی که جانم در دست او است! چون با گوش خود این حدیث را شنیده‌ام.ای سیف! این گفته حق است. اگر این مرد بیاید، ما نخستین کسانی هستیم که به او لبیک می‌گوییم؛ چون برای مردی از عموزادگان ما چنین ندایی سر داده‌اند». گفتم: «منظورتان مردی از فرزندان فاطمه علیهاالسلام است»؟

---

۱. سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، ص ۲۱۰.

گفت: «آری».ای سیف! اگر این سخن را از ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام نشنیده بودم، آن را نمی‌پذیرفتم؛ اما چه کنم که او محمد بن علی (امام باقر) است[1].

مهدی عباسی، غنا را دوست داشت و اهل عیش و طرب بود. به تعبیر سیوطی، او بر خلاف پدرش منصور، نوشیدن شراب را از ندیمان خود پنهان نمی‌کرد. به او گفتند: «مخفیانه شراب‌خواری کن»؛ گفت: «لذت در دیدن ندیمان است»[2].

هـ. فرقه اسماعیلیه

در دوره‌های بعد، فرقه اسماعیلیه مرگ اسماعیل، فرزند ارشد امام صادق علیه‌السلام را منکر شده، او را زنده و مهدی موعود خواندند. اسماعیل پس از مرگ ابوالخطاب (۱۳۸ق) به عنوان یکی از نامزدهای رهبری تندروان شیعه مطرح شد؛ ولی مرگ ناگهانی او تمام برنامه‌های افراطیون را نقش بر آب کرد. امام صادق علیه‌السلام بسیاری را به عنوان شاهد، بر سر جنازه اسماعیل حاضر کردند؛ ولی هواداران وی که قائل بودند امام صادق علیه‌السلام به امامت اسماعیل تصریح کرده‌اند، او را زنده و مهدی موعود خواندند و گفتند: امام صادق علیه‌السلام از روی تقیه این برنامه را انجام داده‌اند[3]. در هر حال، شکی نیست که اسماعیل در زمان حیاتش چنین ادعایی نداشته و مرگ او نیز در زمان حیات پدرش امام

---

۱. شیخ مفید، *ارشاد*، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲. ر.ک: *تاریخ الخلفاء*، ص ۲۱۶.

۳. مهدی فرمانیان، *آشنایی با فرق تشیّع*، ص ۱۱۳.

صادق علیه‌السلام رخ داده است. همچنین به تصریح روایات، تعداد امامان، دوازده نفر است و «قائم» نهمین فرزند از نسل امام حسین علیه‌السلام است.

قرامطه که شاخه‌ای از اسماعیلیه‌اند نیز به قائمیت و مهدویت محمد بن اسماعیل معتقد شدند. آن‌ها مرگ اسماعیل را پذیرفتند؛ اما با استدلال به اینکه بعد از حسنین علیهماالسلام امامت از برادر به برادر منتقل نمی‌شود، مدعی شدند که امام کاظم علیه‌السلام امام نیست و امامت به فرزند اسماعیل منتقل شده است. بطلان این ادعا روشن است؛ زیرا امامت از طریق نصب امام پیشین و وراثت، از پدر به پسر می‌رسد؛ اما محمد بن اسماعیل نوه امام صادق علیه‌السلام هستند، نه فرزند بلافصل آن حضرت. از دیگر سوی، ادعای مهدویت از سوی عبیدالله مهدی — بنیان‌گذار فاطمیان – نقض عقاید پیشین این گروه محسوب می‌شود.

عبیدالله در سال ۲۹۷ ق رسماً حکومت فاطمیان را در مغرب بنیان نهاد و خود را «المهدی لله» نامید. او با این کار، عملاً مهدویت محمد بن اسماعیل را انکار کرد. او مهدویت را عنوانی عام می‌دانست که به شخصی خاص ارتباط ندارد و هر ظهورکننده‌ای می‌تواند مهدی باشد[1]. واضح است که این نوع نگرش به مهدی موعود، با مبانی کلامی و عقیدتی ناسازگار است و نباید به حساب عقیده ناب مهدویت گذاشته شود. به هر حال، اسماعیلیان با به‌کارگیری اندیشه مهدویت در بستر فکری جامعه اسلامی شمال آفریقا توانستند توفیق‌های بسیاری به دست آورند. آنان با این اندیشه، پایه‌گذار

۱. همان، ص۱۱۶ (به نقل از: *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ص ۱۶۹).

حکومتی بزرگ بودند که توانست به مدت چند قرن بر بسیاری از سرزمین‌های اسلامی حکومت کند. گذشته از سوء استفاده‌ها و برداشت‌های ناروایی که از آموزه مهدویت انجام گرفته است، این میزان تأثیر، دلیلی واضح بر اصالت موضوع مهدویت و حقانیت مهدی موعود است.

و. فرقه واقفیه

واقفیه نیز امام کاظم علیه‌السلام را مهدی نامیده، به رجعت و ظهور آن حضرت قائل بودند. تصور بیشتر آنان چنین بود که امام کاظم علیه‌السلام از زندان خارج شده و از انظار، غایب گردیده است و روزی به عنوان قائم، قیام خواهد کرد. عده‌ای دیگر رحلت امام را پذیرفتند؛ اما منتظر رجعت او بودند. علمای امامیه حبّ مال را یکی از عوامل اصلی در پیدایش این ادعا دانسته‌اند، وگرنه امام هفتم علیه‌السلام چنین ادعایی نداشته‌اند. حسن بن حسن علیه‌السلام از امام کاظم علیه‌السلام پرسید: «آیا شما قائم هستید»؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

> تمام امامان در زمان خود، قائم به امر امامت هستند، تا آن را به امام بعدی بسپارند، و جانشین من فرزندم علی است[1].

ایشان با این بیان، قائم بودن خود را رد نمودند. واقفیه تا اواخر غیبت صغرا و حدود سال ۳۵۰ ق در جامعه شیعه حضور داشتند؛ اما کم‌کم جذب امامیه یا فرقه‌های دیگر شدند[2].

۱. شیخ طوسی، *الغیبة*، ص۲۷.
۲. *آشنایی با فرق تشیّع*، ص۱۳۴.

ز. بابیه و بهائیه

این جریان، بیش و کم، به دست گروه‌هایی که عمدتاً جزو غالیان بودند ادامه داشت و افرادی را به عنوان مهدی موعود یا پیامبر یا در مقامی بالاتر معرفی می‌کردند. برخی اندیشه‌های شیخ احمد احسائی (۱۲۴۱ق) در موضوع امامت و جایگاه امام در آفرینش، باعث شده است که عده‌ای فرقه شیخیه را در زمره غالیان قرار دهند. علی‌محمد شیرازی، تحت تأثیر فرقه شیخیه، ابتدا خود را «باب» امام زمان علیه السلام نامید و در مرحله بعد خود را مهدی موعود خواند. او در سال ۱۲۶۰ ق اعلان کرد: «أنا القائم الذی کنتم به تنتظرون»[1]. وی با کمال شگفتی، پس از آن، ادعای نبوت خویش را مطرح کرد.

«بهائیه» نیز که فرقه‌ای منشعب از «بابیه» است به دست میرزا حسین‌علی نوری به وجود آمد. او مدعی مقام «من یظهره الله» شد. در مورد او ادعا شده است که: «ظهور حضرت بهاء الله، ظهور موعود کلّ ادیان است»[2]. وی سپس ادعای رسالت و حتی الوهیت کرد.

می‌توان گفت که علی‌محمد شیرازی در سخنان و نوشته‌هایش، توحید، نبوت و امامت را انکار نموده، آیین جدیدی را ادعا کرد. وی در مدت شش سال که در میان مردم شهرت یافت، پی در پی ادعاهای خود را تغییر می‌داد. او در ابتدا ادعای ذِکریت نمود، سپس ادعای بابیت، و به دنبال آن، مدعی مهدویت و در پایان، مدعی نبوت شد. اختلالات شخصیتی او، جهالت یا

۱. جواد اسحاقیان، *پیچک انحراف*، ص۶۴ (به نقل از: فاضل مازندرانی، *ظهور الحق*، ص۱۳۷).
۲. همان، ص۶۵ (به نقل از: *آهنگ بدیع*، ارگان رسمی بهائیان، سال پنجم، شماره ۱۹، ص۴۱۲).

فرصت‌طلبی اطرافیان، اوضاع نابسامان اقتصادی و اجتماعی و نقشه‌های استعماری، از عوامل شکل‌گیری این حرکت انحرافی بود. بهائیت نیز که به یک تشکیلات سازمانی شبیه‌تر است تا یک فرقه مذهبی، ادامه همان روش بابیه است که از حمایت جدّی‌تر استعمار بهره می‌برد.

جمع بندی

یکی از شیوه‌ها متداول در روش تحقیق قرن بیستم این است که برای ارزیابی یک موضوع، از دیدگاه پیروان آن نگریسته می‌شود و پس از بیان نظرات وفاداران و معتقدان به آن تفکر، اگر تناقضی دیده شود، گوشزد می‌گردد؛ در حالی که بیشتر دین‌پژوهان غربی، خصوصاً در بررسی موضوع مهدویت، ابتدا آن را متأثر از ادعاهای مدعیان و ساخته و پرداخته جریانات تاریخی دانسته و این پیش‌داوری را به عنوان یک اصل پذیرفته‌اند. همچنین در مرحله بعد، به این مطلب پرداخته‌اند که این اعتقاد، چه کارکردها و اهدافی را در تحولات تاریخی و سیاسی در پی داشته است. طبیعی است در این شیوه تحقیق، بخش زیادی از حقانیت موضوع، قابل تشخیص نخواهد بود؛ زیرا بر این اساس، هیچ گاه نمی‌توان به جایگاه و ارزش مهدویت در دین اسلام و در نزد معتقدان به آن پی برد[1].

بیشتر دین‌پژوهان غربی، در شناخت اسلام و تشیع، کمتر به عناصر و مؤلّفه‌های بنیادین آن توجه کرده‌اند. آنان بدون پرداختن به دلایل کلامی

۱. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۱۲۰.

معتقدان به مهدی موعود، به بیان برخی علل تاریخی در ادعای مهدویت اکتفا کرده‌اند. آنان برای فهم مباحث عمیق اعتقادی به جای رجوع به منابع دینی، به نگاه تاریخی بسنده نموده، بر مبنای آن به نتیجه‌گیری کلامی اقدام کرده‌اند.

می‌توان خطای این دسته از اسلام‌شناسان را در روش پژوهشی آنان جست و جو کرد. آن‌ها با نگاه تاریخی‌نگری به دنبال این مطلب هستند که در قرون نخست، چه رخدادهایی در تاریخ اسلام به وقوع پیوسته که موجب تکوین شیعه شده است. در حقیقت، آن‌ها به جای پرداختن به «موضوع اعتقاد به مهدویت»، به مطالعه دربارهٔ «تاریخ اعتقاد به مهدویت» پرداخته‌اند و در این مسیر، بدون تخصص در تشخیص روایات و بدون دقت در صحت و سقم گزارشات تاریخی، به آن استناد کرده‌اند. آن‌ها با رجوع به منابع دست دوم و استناد به نظرات افراد غیر متخصص همچون ابن‌خلدون و حتی برخی مستشرقان متقدّم مثل دارمستتر، دخویه و... کوشیده‌اند با برجسته کردن بحث مدعیان دروغین، در اصل عقیده به مهدی تردید ایجاد کنند. اگر چنین قصدی هم نداشته باشند، نتیجه طبیعی کلام آن‌ها چیزی جز شبهه‌افکنی در اصالت باور به مهدی نخواهد بود؛ از این رو، برخی از آنان به گونه‌ای می‌نویسند که گویی از یک امر خرافی سخن می‌گویند که هیچ ریشه و اساس اعتقادی ندارد.

آنچه مسلّم است موضوع مهدویت همزاد اسلام بوده و بارزترین تجلّی را در کلام پیامبرﷺ داشته است، از این رو، تمام فرقه‌های اسلامی در پذیرش آن اتفاق نظر دارند. سوء استفاده برخی از مدعیان نیز که نوعاً برای کسب قدرت و مشروعیت، به آموزه‌های دینی تمسّک می‌کردند، نباید دلیلی بر نادرستی اصل

مهدویت تلقی شود. متأسفانه بیشتر مستشرقان، این دو را به هم آمیخته‌اند. البته این موضوع تا حدّی طبیعی است؛ زیرا کم نبوده‌اند کسانی که در طول تاریخ، سخن از مهدویت گفته و آن را در جهت مقاصد خود به کار بسته‌اند؛ به گونه‌ای که مستشرقان به این ذهنیت رسیده‌اند که این بحث پیش از آن که یک واقعیت باشد، دسیسه‌ای در دست معترضان و مخالفان سیاسی بوده است.

همان گونه که در بررسی شخصیت‌هایی همچون محمد بن حنفیه، زید، اسماعیل و امام کاظم علیه‌السلام اشاره شد، هیچ یک در زمان حیات ادعا نکرده‌اند که مهدی موعود هستند. در مورد نفس زکیه و نقش مختار هم، از جانب اهل فن تردیدهای جدّی بیان شده است. نیرنگ سیاسی منصور در دادن لقب مهدی به فرزندش و همچنین، عدم کفایت اخلاقی مهدی عباسی بر همگان آشکار است. اما عواملی مانند شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان، عدم پایبندی حقیقی امت به کتاب و سنت، چنددستگی‌ها و تلاش برای جذب هواداران، فریفته شدن به برخی شخصیت‌ها و افتادن در ورطه غلوّ و بازی‌گری برخی سیاستمداران و حاکمان از عواملی هستند که گروه‌هایی را بر آن داشته است تا برخی افراد را مهدی موعود بپندارند. روشن است که استفاده معمول و متداول از واژه مهدی، به عنوان تجلیل و احترام نیز نمی‌تواند خدشه‌ای بر موضوع مهدویت وارد کند؛ زیرا از بحث «مهدی منتظر» خارج است. افزون بر این، مهدی موعود در روایات رسیده از پیامبرﷺ دارای اوصاف مشخصی بوده، ظهورش با علائمی همراه است. او زمانی ظهور خواهد کرد که همهٔ شرایط، مهیا باشد.

فصل سوم

فرجام‌شناسی اسلامی
از منظر دایرة‌المعارف‌های غربی

۱. مقایسه فرجام‌شناسی اسلامی با فرجام‌شناسی یهودی و مسیحی

رابطه فرجام‌شناسی و موعودباوری

آینده‌نگری و کسب اطلاع از کیفیت فرجام بشر، از دغدغه‌های اساسی و مهمّی است که در طول تاریخ، در میان همه نژادها و ملیت‌های گوناگون و در همه موقعیت‌های جغرافیایی و فرهنگ‌ها و باورهای مختلف، اعم از الهی و غیر الهی، مطرح بوده است. در این میان، ادیان ابراهیمی، به فرجام بشر، نگاهی خوش‌بینانه دارند. بر طبق این دیدگاه، اعتقاد به روز نجات، جوهره فرجام‌شناسی در ادیان می‌باشد و شکست بسیاری از نظریه‌ها و جنبش‌های مدعی صلح و عدالت، گویای آن است که سرانجام، انسانی وارسته به ناکامی‌های پی‌درپی بشر پایان می‌دهد و حکومتی عادلانه و جهانی را پی‌ریزی خواهد کرد. این «موعودگرایی» اصل مشترک در میان تمام نظریات و مکاتب خوش‌فرجام‌انگار است. ادیان با تکیه بر آموزه‌های دینی که در متون مقدس و پیش‌گویی‌های پیامبران و قدّیسان دینی به چشم می‌خورد، بر این نگرش تأکید دارند که در فرجام جهان، با ظهور یک مصلح و

شخصیت بی‌نظیر، سرانجامی نیکو برای بشر، رقم خواهد خورد.

بنابر آنچه گفته شد، توجه به فرجام نیک بشر، همواره ملازم با اعتقاد به «موعود منتظَر» خواهد بود. البته این اعتقاد، در ادیان تاریخی و زنده جهان، منحصر نیست. به جز چند دین بدوی که نمونه‌هایی از آن به صورت پراکنده در مناطقی از آفریقا، مناطق جنگلی هند و استرالیا دیده می‌شود و از این مباحث پیچیده بی‌بهره است، گزارش‌هایی از وجود اندیشه منجی در ادیان خاموش باستان (ادیان مردم یونان و مصر باستان) و همچنین در ادیان بومی آمریکای مرکزی و آفریقا ارائه شده است. علاوه بر این، اندیشه نجات و منجی را در آنچه که امروزه به عنوان ادیان جدید و جریان‌های نوپدید دینی می‌شناسند نیز می‌توان یافت. شاید پس از اعتقاد به خداوند متعال، هیچ اندیشه‌ای در میان ابناء بشر، این گونه فراگیر نشده باشد. البته این بدان معنا نیست که موعوداندیشی در همه موارد یکسان است؛ بلکه حتی ممکن است در درون یک دین، با صورت‌های گوناگونی از این اندیشه روبه‌رو شویم؛ اما کمتر دین و مذهبی را می‌یابیم که در انتظار منجی موعود نباشد[1].

مستشرقان و فرجام‌شناسی در ادیان ابراهیمی

توجه ویژه ادیان الهی به آینده انسان در این جهان، به گونه‌ای است که در ادبیات دینی و مفاهیم دین‌پژوهی، ارتباطی تنگاتنگ میان واژه فرجام

---

۱. اقتباس از: *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۱۱ و ۱۵.

شناسی[1] با عناوینی همچون منجی‌گرایی[2]، مهدویت،[3] هزاره‌گرایی[4]، رستگاری[5]، مسیح‌گرایی[6]، آینده‌گرایی[7]، منجی[8]، دوره آخرالزمان[9] و نظایر آن، وجود دارد. دایرةالمعارف‌های غربی در تحت عناوین یادشده، به بحث درباره شباهت‌ها و تفاوت‌های ادیان الهی پرداخته و به مباحث فرجام‌شناختی در سه دین اسلام، مسیحیت و یهود توجه ویژه داشته‌اند. در این میان، نقاط اشتراک ادیان الهی مانند «منجی موعود» و «فرجام نیک بشر»، باعث شده است بیشتر مستشرقان در تحلیل‌های خود که بر نگاه تاریخی‌نگری مبتنی است، دین اسلام را وام‌دار و تأثیر پذیرفتهٔ اندیشه‌های مسیحیت و یهود بدانند.

هلمر رینگرن در دایرةالمعارف دین (مدخل Messianism) ابتدا مروری بین‌فرهنگی بر مفهوم و عقیده مسیحاباوری در ادیان مختلف، به ویژه در مسیحیت کرده و سپس به مسیحاباوری در سنّت یهود و مهدویت در اسلام

---

1 . Eschatology.
2. Soteriology.
3 . Mahdism.
4 . Millenialism/Millenarianism.
5 . Salvation.
6 . Messianism.
7 . Futurism.
8.Redeemer.
9. Eschaton.

می‌پردازد. به نظر او، عقایدی مشابه بازگشت مجدد مسیح را در اسلام نیز می‌توان یافت که احتمالاً ناشی از تأثیر مسیحیت است. او ادامه می‌دهد که قرآن، خداوند را قاضی روز قیامت می‌داند؛ اما در روایات اسلامی، حوادث مقدماتیِ خاصی را قبل از آن روز معرفی می‌کند؛ نقل شده است که محمد[ﷺ] گفته است: اگر فقط یک روز از عمر جهان باقی مانده باشد، به قدری طولانی می‌شود که فرمان‌روایی از اهل بیت من بتواند همهٔ دشمنان اسلام را نابود کند. این فرمان‌روا مهدی نام دارد. رینگرن در ادامه با اشاره به گستردگی مفهوم مهدویت در فرهنگ اسلامی، اعتراف می‌کند که عقاید مربوط به مهدی را نمی‌توان صرفاً به لحاظ فرجام‌شناختی به طور کامل درک کرد و مقایسه با مسیحاباوری یهود یا مفهوم مربوط به بازگشت دوباره عیسی در مسیحیت، پیچیدگی آن را حل نمی‌کند. فرنیش در دایرةالمعارف هزاره‌گرایی(مدخل Mahdism) به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های فرجام‌شناسی اسلامی با آیین یهود و مسیحیت پرداخته و معتقد است که فرجام‌شناسی اسلامی (Millenialism) یا نظام عقیدتی در خصوص حوادثی که به پایان جهان می‌انجامد، به عقاید هر دو دین یهود و مسیحیت شباهت دارد؛ اما این اصطلاح و مشابه آن که برگرفته از واژه لاتین «Milleni» است و برای عدد هزار به کار می‌رود، به حکومت هزار ساله عیسی مسیح بر روی زمین اشاره دارد و نباید در بافت اسلامی به کار رود؛

اما به لحاظ امید به تشکیل جامعه‌ای آرمانی در آینده، می‌توان از این اصطلاح برای بیان عقاید مسلمانان استفاده کرد. در واقع، صدساله‌گرایی[1] اصطلاح دقیق‌تری خواهد بود؛ زیرا سنّت ظهور یک مجدّد در هر قرن، شهرت بیشتری در میان مسلمانان دارد.

او تلاش کرده است با نگرشی دقیق به موضوع مورد بحث، به بیان تفاوت‌های میان این سه دین بپردازد. از نگاه او اصطلاح مسیحاباوری را نباید در بافت اسلامی به کاربرد؛ زیرا برخلاف یهودیان که برخی از آن‌ها هنوز منتظر ماشیح هستند و بر خلاف مسیحیان که در انتظار بازگشت به سر می‌برند، در الهیات اسلامی هیچ جایگاهی برای این منجی وجود ندارد. به گفته او در قرآن برای عیسای پیامبر، واژه «المسیح» به کار رفته که فقط عنوانی محترمانه و عاری از هر گونه مفهوم الهیاتی است.

او در ادامه تصریح می‌کند که قرآن و روایات منسوب به حضرت محمدﷺ از بازگشت عیسی سخن می‌گویند؛ اما از نظر مسلمانان، مهم‌ترین چهره فرجام‌شناختی، مسیح نیست؛ بلکه مهدی، یعنی هدایت‌شده، محور اصلی آخرالزمان است. برای مسلمانان، بازگشت مسیح تنها یکی از علایم فرارسیدن آخرالزمان است. اعتقاد به عصر طلایی در دیدگاه اسلامی از یک لحاظ، بیشتر به اعتقاد یهودیان شباهت دارد و آن اینکه مهدی و ماشیح موعود، هر دو چهره‌های تاریخی خواهند بود که وظایف خود را در

1.Centennialism

زمان و مکان عادی تحقق خواهند بخشید؛ بر خلاف مسیح که در باور مسیحیان، جایگاه دوم در تثلیث به او اختصاص دارد.

نقطه اشتراک دیگر اعتقاد مسلمانان و یهودیان در عصر طلایی، این است که هر دوی آن‌ها هدف اصلی مهدی و ماشیح را صلح و عدالت همگانی می‌دانند، نه رستگاری فردی. از سوی دیگر، عقاید مسلمانان در خصوص علایم مربوط به آخرالزمان و روز قیامت از بسیاری لحاظ به کلیساهای مسیحی شباهت دارد. کتاب مقدس مسلمانان و احادیث آن‌ها علاوه بر بازگشت مسیح، از دجّال یعنی گمراه‌کننده یا ضد مسیح و یأجوج و مأجوج سخن می‌گویند که همه آن‌ها در کتاب مکاشفه یوحنای قدیس، آخرین کتاب عهد جدید مسیحیان، ذکر شده‌اند؛ پس معلوم می‌شود که فرجام‌شناسی در اسلام، هم به فرجام‌شناسی یهودیان و هم مسیحیان شباهت دارد.

دارمستتر با بیان اشتراک سه دین ابراهیمی در موضوع موعود، به اتفاق نظر آنان در خوش‌فرجامی سرنوشت بشر در این جهان اشاره می‌کند و معتقد است:

> در دیانت اسلام، آثاری از اصول دیانت یهودیان و عیسویان و اساطیر ملل مذکور دیده می‌شود. نکته مشترک میان این سه دین، عبارت است از اعتقاد به یک موجود فوق‌الطبیعة که بایستی در آخرالزمان ظهور کند و نظم و عدالت رفته را به جهان برگرداند و مقدمه سعادت همیشگی بشر را فراهم آورد[1].

دانیل واکا نیز با استناد به مقاله «المهدی»، نوشته رابرت کرامر در *دایرةالمعارف جهان نوین اسلام* (ص۱۸) می‌نویسد:

> اکثر مسیحیان و یهودیان با مفاهیم مسیحایی دین خود آشنایی دارند؛ مسیحیان، در انتظار بازگشت عیسی مسیح هستند و یهودیان در انتظار موعودی هستند که به اعتقاد مسیحیان، همان عیسی بوده و یک بار ظهور کرده است؛ اما بیشتر مسیحیان و یهودیان نمی‌دانند دین ابراهیمی سومی هم به نام اسلام، اعتقاد به شخصیتی مسیحایی را تأیید می‌کند. مهدی، شخصیت اصلی مسیحایی در اسلام است. اعتقاد گسترده بر این است که مهدی، نام یکی از شخصیت‌های آخر الزمان است که با ظهور خود، عصر عدالت و ایمان واقعی را به وجود می‌آورد.[2]

گلدزیهر[3] که یک اسلام‌شناس یهودی‌الأصل است، گرایش خود به تفکرات یهودی را آشکار کرده، همانند دارمستتر و برخی دیگر از اسلام‌شناسان غربی، اسلام را در مباحث مربوط به آخرالزمان، متأثّر از ادیان پیشین

---

۱. دارمستتر، *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم هجری*، ص۵.

۲. دانیل واکا، «شکل‌گیری شخصیت مسیحایی در اسلام و ویژگی‌های آن»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۱۵، ص ۱۷۸.

3.Ignaz Goldziher.

می‌داند. او عاجز از درک اصول مشترک میان ادیان الهی، با تردید و احتمال‌اندیشی ادعا می‌کند که اندیشه بازگشت منجی، از ساخته‌های شیعیان یا از عقاید ویژه آنان نیست؛ بلکه احتمال می‌رود که از طریق تأثیر ادیان یهودی و مسیحی، به اسلام راه یافته باشد[1].

نقد و بررسی

زمینه‌های تشابه و تفاوت ادیان ابراهیمی در موضوع فرجام‌شناسی و منجی موعود

تشکیل جامعه‌ای به دور از ظلم و تبعیض و بر مبنای عالی‌ترین معیارهای معنوی و انسانی، آرزوی دیرینه بشر بوده است. می‌توان گفت که از زمان تشکیل ابتدایی‌ترین جوامع، بشر همواره به دنبال جامعه‌ای آرمانی و در پی آن، چشم‌به‌راه کسی بوده که قدرت تشکیل چنین جامعه‌ای را داشته باشد. این شخص، همان «موعود منتظَر» است که در ادیان و فرهنگ‌های گوناگون، به صورت‌های متنوعی معرفی شده است. از آن جا که برخی معتقدند این نگاه خوش‌بینانه و آرزومندانه به فرجام تاریخ، حتی در میان اقوام و قبایل بدوی نیز گزارش شده است[2]، طبیعی است که ادیان زنده جهان، خصوصاً ادیان ابراهیمی، نگاهی ویژه به این آموزه داشته باشند؛ زیرا

۱. ر.ک: اجناس جولدزیهر، *العقیدة و الشریعة فی الإسلام*، ص۹۳.

۲. سید حسن حسینی آصف، «باور شناخت موعود در ادیان و مکاتب مختلف»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۱۵، ص۱۵۱.

ضرورت برآوردن نیاز فطری و توقع حقیقی پیروان هر دین در ترسیم آینده، از وظایف آشکار هر مکتب و آیین است. در این میان، هسته اصلی تمام مباحث مربوط به فرجام‌شناسی، آینده‌نگری، نجات و ...را باید در موعودی جست که انسان‌ها با دیدگاه‌های گوناگون، چشم‌انتظار او هستند.

از آن جا که پیش‌گویی‌های ادیان الهی، برگرفته از کلام پیامبران خدا علیهم‌السلام و مستند به وحی الهی است، جز این انتظار نمی‌رود که تمام ادیان آسمانی در اصل موضوع منجی، اتفاق نظر داشته باشند. متأسفانه تعداد قابل توجهی از اسلام‌شناسان غربی، این شباهت را با شبهه «اقتباس» در هم آمیخته‌اند و ادیان پسین، به ویژه اسلام، را وام‌دار آیین‌های پیشین دانسته‌اند؛ حال آنکه توجه فطری انسان‌ها به این موضوع و فراوانی بشارت‌ها در این مورد، فارغ از برخی پیرایه‌ها، نشان‌دهنده حقانیت منجی موعودی است که در ادیان الهیِ تازه‌تر، اعتبار و شفافیت بیشتری دارد. به رغم نوعی وحدت موضوعی که در این مورد در میان همه ادیان وجود دارد، تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود؛ از جمله اینکه هر یک از ادیان، منجی را از کیش و آیین خود دانسته‌اند که علت آن را می‌توان در حق دانستن خود و باطل دانستن آیین دیگران ارزیابی کرد.

خاستگاه موعود در آیین یهود

دین یهود، یکی از ادیان بزرگ جهان است که زمان پیدایش آن به هزار و دویست سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد. بنیان‌گذار این دین، حضرت موسی علیه‌السلام است و خدا در دین یهود «یهوه» نام دارد. کتاب آسمانی یهود،

تورات (تنخ) است که بعدها تحریف شد. معرفت به ذات خـدا، رابطـه میـان قوم یهود و خدا، قیامت، بهشت، جهنم و اعتقـاد بـه موعـود، از موضـوعات زیربنایی یهودیان اسـت؛[۱] ولـی بـرخلاف منجـی‌بـاوری از نـوع مسـیحی و اسلامی – شیعی، منجی موعود در دین یهود، نقش محوری ندارد و از ایـن جهت به دیدگاه مسـلمانان سـنّی نزدیـک‌تـر اسـت. مثلـث «یهـوه»، «قـوم برگزیده» و «سرزمین موعود» سه مفهوم محوری در تاریخ یهود هستند.

در دوره‌های اولیه تاریخ قوم اسرائیل، تا زمان تأسیس نهاد شـاهی، نـه نجات و نه منجی، هیچ یک مفهوم مسیحایی و فرجام‌شناختی ندارند. عوامل انسانی ـ هر چند به بزرگی موسی علیه‌السلام باشند ـ فقط وظیفه ابلاغ پیام خـدا را دارند و این یهوه است که براساس عهدی که بـا قـوم برگزیـده یهـود دارد متکفّل تأمین قدرت قوم کوچک اسرائیل است. گرایش بـه نهـاد پادشـاهی، نوعی یهوه‌گریزی بود؛ اما تأثیر مثبت آن خصوصـاً در دوره داوود علیه‌السلام زمینـه توجه به یک «نجات‌بخش از جنس انسان» را ایجاد کرد.

عنوان «مسیحا» (به زبان عبری = ماشیح) عنوانی شـاهانه و بـه معنـای تدهین‌شده با روغن مقدس است؛ چرا که به پادشاه، «تدهین‌شده یهوه» گفته می‌شد. با تدهین، روح یهوه در پادشاه قرار می‌گیرد و دارای سرشت و نـامی نو می‌شود. در ایـن مرحلـه از تـاریخ یهـود، ماشـیح نـه آن منجـی منتظـر دوره‌های بعد، بلکه پادشاهی است که با یهوه پیمان بسته که در خدمت او و

۱. رابرت هیوم، *ادیان زنده جهان*، ص۱۶۶.

قوم او باشد. در عهد عتیق، مسیحا همواره از شاخه داوود علیه‌السلام بـوده و حتـی گاهی نام او داوود است؛ البته این نه به معنای زنده‌شدن دوباره داوود، بلکـه به معنای تداوم حیات او در نسل شاهانه وی است.

از سـوی دیگـر، ضـلع سـوم (سـرزمین موعـود) در پـردازش مفهـوم منجی‌باوری یهود، سهمی بسزا داشته است. سایه «قوم برگزیده» آن‌چنـان بر سر عقاید قوم یهود گسترده شده که حتی یهوه نیـز «خـدای اسـرائیل» نامیده می‌شود. بنی اسرائیل که خود را قوم خدا می‌دانست، طبیعی بود که سرزمین محل سکونت خود را هم مقدس و ممتاز تلقـی مـی‌کـرد. حملـه بخت النصر در حدود شش قرن پیش از میلاد و دوران اسـارت بـابلی بـه مثابه تنبیه الهی در قبال گناه قوم برگزیده، و بازگشت به آن سـرزمین، در حکم آرزوی فرارسیدن «روز نجات» بود. از این زمان، اندیشه منجی موعود در میان یهودیان قوّت گرفت[۱].

فرجام‌شناسی در آیین یهود

صرف نظر از آنچه در متون بین‌العهدین و عهد جدید آمده است، و بـا اکتفـا به عهد عتیق، فرجام‌شناسی به معنای دقیق کلمه، در قوم اسـرائیل آن دوره وجود نداشته است. این عقیده در دوران نزدیک به ظهور عیسـی علیه‌السلام شـکل گرفت. البته برخی انبیای بنی اسـرائیل، اندیشـه احیـای اسـرائیل را در سـر داشتند؛ اما این، به فرجام‌شناسی مربوط نبود. با این اوصاف، می‌تـوان گفـت

۱. اقتباس از *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۱۶۷ – ۱۷۴.

فرجام‌شناسی در تاریخ یهود، امری متأخّر است؛ زیرا اولین قومی که دارای نوعی اندیشه فرجام‌شناسی هستند، ایرانیان بودند که تأثیرشان بر دین و فرهنگ شرق، تا قبل از قرن ششم پیش از میلاد شروع نشده بود. برخی معتقدند که آینده‌گرایی (امید معطوف به آینده) در میان بنی اسرائیل، آن هنگام به فرجام‌شناسی (به معنای دقیق کلمه) تبدیل شد که با نوعی ثنویت گره خورد. ثنویت در این جا به معنای دو عصر و دو قلمرو است؛ یعنی «این عصر» و «عصری که خواهد آمد». بنابراین عقیده، عصر حاضر در سیطره نیروهای شیطانی است؛ اما در عصری که خواهد آمد، خداوند بر حاکمیت شیطان غلبه خواهد کرد، همه نیروهای او را نابود خواهد ساخت و به رنج و بدبختی پایان خواهد داد و اسرائیلیان یا پرهیزکاران، در روی زمینی که از نو آفریده شده یا در قلمرویی برتر، سکنا خواهند گزید[1].

تأثیر آموزه موعود زرتشت بر ادیان ابراهیمی

بسیاری از دانشمندان و شرق‌شناسان، پیدایش این فرجام‌شناسی یهودی را – که برگرفته از نوعی دوگانه انگاری است – حاصل تأثیر دین زرتشت در دوره تبعید بابلی دانسته و آموزه موعود را در سایر ادیان ابراهیمی، متأثّر از آیین زرتشت انگاشته‌اند. دارمستتر در این‌باره می‌گوید:

> می‌دانید که محمد[صلی الله علیه و آله] چگونه شریعت خود را بنا نهاد؟ وقتی که او ظهور کرد، در عربستان علاوه بر شرک ملّی

۱. همان، ص۱۷۴.

> باستانی، سه دیانت بیگانه هم موجود بود؛ آیین یهود و دیانت عیسوی و کیش زرتشت. در دیانت اسلام، آثاری از اصول دیانت یهودان و عیسویان دیده می‌شود...که عبارت از اعتقاد به یک وجود فوق طبیعی بود که بایستی در آخرالزمان ظهور کند...این اعتقاد که ابتدا در دیانت یهود بوده و عیسویت را به وجود آورده است، فقط وقتی در دیانت یهودان و عیسویان به صورت نهایی در آمد که تحت تأثیر اساطیر ایرانی واقع شد و علت مشابهتی که در این باره میان عقاید یهودان و عیسویان و ایرانیان موجود است و فقط در جزئیات اختلاف دارند، از این جا پیدا شده است[1].

گلدزیهر هم این ادعا را این گونه بیان می‌کند:

> بی‌شک، پاره‌ای از ویژگی‌های «سائوشیانت» در کیش زرتشت، با اندیشه مهدویت، که اصل آن به عقاید یهود و مسیحیت باز می‌گردد، آمیخته شده است[2].

برخی تحت تأثیر اندیشه مستشرقان، چنین ادعا کرده‌اند:

> باید دانست، مهدی‌گری...از زمان باستان، در میان ایرانیان و جهودان بوده است...مهدویت را ایرانیان در بین مسلمانان انداخته‌اند.[3]

۱. *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم*، ص۵.
۲. *العقیدة و الشریعة فی الإسلام*، ص۲۱۵ و ۲۱۸.
۳. احمد کسروی، *بهایی‌گری*، ص ۲ و ۴.

اما به رغم شهرت این دیدگاه تاریخی، باید گفت کـه اصـولاً جهـان‌بینـی یهودی هیچ گاه همانند جهان‌بینی زرتشتی دوگانه‌انگار نبوده است. در آیین توحیدی یهود، شیطان، وجودی مستقل همانند اهریمن زرتشت نیست؛ بلکه مخلوقی از مخلوقات یهوه است. وانگهی، منجی موعود در آیـین یهـود، بـر خلاف همتای زرتشتی خود، شخصیتی مشخص نیست؛ بلکه عنـوانی کلـی است که در انتظار مصداق عینی خود به سر می‌برد. همچنـین ایـن موعـود برخلاف موعود زرتشتی، تا حدود زیادی، ملّـی و قـومی اسـت و رسـالت او عمدتاً اجتماعی است؛ در حالی که رسالت موعود زرتشتی، رهـایی جهـان از بند دروغ و مرگ و بی‌عدالتی و نیز پالایش معنوی همـه آدمیـان اسـت. در نهایت، آنچه درباره میزان تأثیر آیین زرتشت بر آموزه منجی یهودی می‌توان گفت این است که اعتقاد به مفهوم عامّ شر و بدی که در اندیشـه یهـود بـر دشمنان قوم برگزیده اطلاق می‌شد، تحت تأثیر تفکر ایرانی پرورش یافت و در چارچوب نظام توحیدی، در اندیشه متدینان یهود، منشأ واحـد و مسـتقل یافت.[۱]

منجی‌گرایی در آیین مسیحیت

مسیحیت از ادیان بزرگ الهی و منسوب به حضرت عیسـی علیه‌السلام اسـت. واژه «عیسی» عربی‌شده کلمه «یسوع» است که از ریشه عبری «یشوع» به معنای نجات‌دهنده است. این دین در بستری کاملاً یهودی متولـد شـد و بـا گـذر

۱. *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۱۸۲.

روزگار در هویت دینی جدید گسترش یافت. مسیحیت بر اسـاس یـک بـاور کاملاً موعودی شکل گرفته است؛ زیرا تا پیش از سال ۴۶م مسیحیان، خود را فرقه‌ای یهودی می‌دانستند و معتقد بودند که عیسی همان موعودی است که بنی اسرائیل بر اساس وعده‌های پیامبران، قرن‌ها در انتظار او به سر برده است. پس از عروج عیسی به آسمان، عقیده بـه «رسـتاخیز عیسـی» مفهـوم موعودگرایی یهودی را دگرگون کرد و باعث شد دین جدید شـکل بگیـرد و صف مسیحیان از اسلافشان جدا شود. از این زمان، امید به رجعت عیسی به عنوان «پسر انسان» و داور جهان در آخرالزمان، ساختار اصـلی موعـودگرایی مسیحی را تشکیل می‌داد[۱].

منجی موعود در اسلام (از منظر قرآن و سنت نبوی)

در دیـن اسـلام، از اندیشـه موعـود، بـا تعـابیری ماننـد «مهـدی‌بـاوری» و «مهدویت» یاد می‌شود. مهدویت از آموزه‌های فراگیر اسلامی است که همـه مذاهب و فرقه‌های اسلامی، کم و بیش بـه آن اعتقـاد دارنـد. از آن‌جـا کـه متون مقدس ادیان، مهم‌ترین خاستگاه این اندیشه است، واکاوی این آموزه در متون مقدس هر دین می‌تواند میزان اصالت آن را در دین مـورد بحـث، معلوم کند. در اسلام، قرآن و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، دو منبع اصلی و مورد وفاق در تبیین و تفسیر تعالیم اسلامی بـه شـمار مـی‌رونـد. برخـی آیـات قـرآن،

۱. همان، ص۲۲۲.

دربردارنده نوعی مفهوم نجات و فرجام خوش برای آینده بشر است[۱] که مهدویت را می‌توان به عنوان مصداق کامل این وعده تلقی کرد.

برخی آیات نیز دلالتی روشن بر نجات و منجی موعود ندارند؛ اما به واسطه روایات، به مهدویت یا شخص مهدی موعود علیه السلام تفسیر و تأویل شده‌اند[۲]. قرآن کریم در آیات فراوان به تحقق وعده‌ای بشارت داده که تا به حال به طور کامل در سراسر زمین تحقق نیافته است. از آنجا که مسلمانان، این وعده را از جانب خداوند و تخلف‌ناپذیر می‌دانند، پیدایش انتظار تحقق آن در آینده‌ای دور یا نزدیک، کاملاً موجّه خواهد بود.

سنّت نبوی در اسلام، دربردارنده تمام آن چیزی است که برای تأسیس آموزه منجی موعود در یک دین لازم است. روایات بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ویژگی‌های شخصی منجی موعود، غیبت، حوادث پیش از ظهور، نشانه‌های ظهور، ثمرات ظهور ومنزلت مهدی وارد شده است که بر این اساس، تردیدی در اصالت موضوع مهدویت باقی نمی‌ماند. در یک بررسی کاملاً نقّادانه، تعداد ۳۳۸ حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره مهدی موعود نقل شده است که از این میان، حداقل ۴۶ روایت در دیدگاه علم حدیث، از اعتبار کافی برخوردارند و به اصطلاح، «صحیح» یا «حسن» محسوب می‌شوند. بی‌تردید، همین مقدار روایت برای پذیرفتن این آموزه اسلامی کفایت خواهد کرد.

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵؛ سوره نور، آیه ۵۵؛ سوره قصص، آیات ۵ و ۶.
۲. سوره بقره، آیه ۳؛ سوره هود، آیه ۸۶؛ سوره طه، آیه ۱۳۵؛ سوره نحل، آیه ۶۲.

جمع‌بندی

سه دین ابراهیمی (اسلام، مسیحیت و یهود)، فرجام بشریت را در این جهان، مثبت ارزیابی کرده، برای رسیدن به این آرمان بزرگ، در انتظار مردی بزرگ، به سر می‌برند. بشارت‌های کتب آسمانی در تحقق وعده الهی بر روی زمین، همچنین پیش‌گویی‌های پیامبران که از منشأ یکسان وحی سرچشمه گرفته‌اند، فطرت‌های تشنه را سیراب و دیدگان منتظر را به یک سو هدایت کرده است؛ از این رو، سه دین نام‌برده، در موضوع «منجی موعود» بسیار به هم شباهت دارند. این شباهت تا به حدی است که برخی مستشرقان، شبهه «اقتباس» را مطرح کرده و دین اسلام را متأثّر از آیین مسیحیت و یهود پنداشته‌اند. آنان پا را فراتر نهاده و جریان اندیشه موعود در ادیان ابراهیمی را وام‌دار اندیشه‌های آیین زرتشت دانسته‌اند؛ غافل از آنکه روح توحیدی حاکم بر ادیان ابراهیمی، با ثنویت آیین زرتشت هم‌خوانی ندارد. وانگهی، شباهت میان یک آموزه در چند دین، نمی‌تواند دلیلی بر تقلیدی بودن آن آموزه باشد.

استناد به برخی مباحث زبان‌شناسی نیز به اثبات ادعای مستشرقان نخواهد انجامید؛ زیرا به رغم برخی تأثیرات که از جنبه ریشه‌شناسی کلمات در زبان عربی با زبان‌های عبری و فارسی وجود دارد، این مطلب، دلیل بر آن نیست تا روایاتی را که این کلمات در آن‌ها به کار رفته است، اقتباس‌شده از دین یهود یا زرتشت بدانیم؛ برای نمونه، کلمه «شیطان» دارای ریشه عبری است؛ اما این، هرگز به آن معنا نیست که مفهوم شیطان یک آموزه

وارداتی از آیین یهود است؛ بلکه مفاهیم می‌توانند در چند فرهنگ، به طور مستقل مطرح شوند؛ هرچند از نظر ریشه کلمه و علم لغت‌شناسی به یکدیگر مرتبط باشند.

در کنار شباهت‌های فراوان این سه دین در موضوع فرجام جهان و منجی موعود، از لحاظ گونه‌شناسی، تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود؛ از جمله این‌که موعود در هر سه دین، شخصی است. این شخص، در اسلام و مسیحیت، متعین و در دین یهود نامتعین و نوعی خواهد بود. موعود این ادیان، کارکرد نجات‌بخشی داشته، به فرجام نیک جهان، نظر دارد. به طور کلّی نجات‌بخشی هر سه را می‌توان جمعی دانست؛ هرچند در مسیحیت، نوعی نجات‌بخشی فردی نیز برای مؤمنان به عیسی مسیح دیده می‌شود.

نجات‌بخشی جمعی در دین یهود، عمدتا قومی است و در اسلام، این نجات‌بخشی جمعی، جنبه معنوی هم دارد. رسالت موعود یهود و اسلام، رو به گذشته و موعود مسیحی رو به سوی آینده دارد؛ گرچه به واسطه منحصربه‌فرد بودن و کامل‌بودن اقدام موعود، می‌توان هر سه را رو به آینده دانست. همچنین با توجه به تغییراتی که در اوضاع جهان رخ خواهد داد، کارکرد هر سه موعود، کیهانی خواهد بود[1].

۱. ر.ک: *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص ۱۹.

۲. گرایش مسیحایی در اسلام

در آثار مستشرقان، خصوصاً در مباحث مربوط به مهدویت، تعبیر «کارکرد مسیحایی» فراوان مورد استفاده قرار گرفته است. این اصطلاح در توصیف شخصیت و عملکرد «مهدی اسلامی» به کار رفته است تا از این طریق به ظهور او در میان مردم و تحقق وعده الهی در نیک‌فرجامی بشر اشاره شود؛ درست مانند عیسی مسیح که در قالب نزول از آسمان و برای برپایی پادشاهی خدا در میان مردم، ظاهر خواهد شد؛ اما این مطلب هرگز به معنای اقتباس و تأثیرپذیری عقیده مهدویت از عقاید مسیحی و یهودی نیست. حال آنکه اغلب مستشرقان – سهواً و یا عمداً– در این مرحله دچار اشتباه شده و کوشیده‌اند آموزه ناب مهدویت را وام‌دار ادیان دیگر معرفی کنند و اصالت اسلامی آن را مورد تردید قرار دهند؛ برای مثال، مارگولیوث اعتقاد به حضرت مهدی علیه‌السلام را تحت تأثیر مفهوم انتظار مسیح در میان مسیحیان و یهودیان پنداشته و با اشاره به حدیثی که آمدن عیسی بن مریم را وعده داده آن را علامت تأثیرپذیری مسلمانان دانسته است. او در توجیه این مطلب به ریشه‌شناسی کلمه «مهدی» پرداخته و از قول برخی زبان‌شناسان نقل می‌کند که یاء نسبت به کلمه «مهد»، به معنای گهواره، اضافه شده تا مفهوم «مرد منسوب به گهواره» را تداعی کند. سپس در این رابطه به آیه‌ای در سوره مریم اشاره می‌کند که ماجرای سخن‌گفتن عیسی

در گهواره را بیان فرموده است[۱].

برخی مستشرقان، مانند گلدزیهر، راهبان مسیحی و احبار یهود را استادان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی کرده[۲]، سپس در مرتبه‌ای بالاتر، نه تنها اسلام بلکه یهودیت و مسیحیت را متأثر از اساطیر ایرانی و زرتشتی معرفی کرده‌اند[۳]. عده‌ای نیز به مانند فان فلوتن، اسرائیلیات و داستان‌های دروغین بنی اسرائیل را منشأ پیدایش عقیده مهدویت دانسته‌اند[۴]. البته این نوع ارتباط میان اسلام با ادیان پیشین- به ویژه مسیحیت- به نحوی ملایم‌تر در اندیشه مستشرقی مانند هانری کربن نیز دیده می‌شود. او باور به دوازده چهره مقبول در مسیحیت با دوازده چهره مقدس در تفکر امامیه را گویای پیوند معنوی میان مسیحیت و اسلام دانسته و در تبیین این ارتباط، به مادر امام مهدی علیه‌السلام حضرت نرجس علیهاالسلام اشاره می‌کند که در ابتدا مسیحی و از نوادگان شمعون بود و سپس اسلام آورد؛ از این رو هانری کربن او را واسطه و حلقه اتصال میان معنویت اسلام و مسیحیت و عامل آشنایی مسیحیت با اسرار اسلام تلقی می‌کند[۵].

---

۱. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۱۶۵ (به نقل از: دایرة المعارف دین و اخلاق، ج ۸، ص۳۳۶).

۲. «کما صار رهبان المسیحیین و أحبار الیهود موضع مهاجمه منه، و قدکانوا فی الواقع أساتذة له» (*العقیدة و الشریعة فی الإسلام*، ص۲۰).

۳. همان، ص۲۱۸.

۴. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۱۲۱.

۵. همان، ص۸۳ (به نقل از: هانری کربن، *فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی*، ص ۴۲).

ماجرای ظهور مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و بازگشت مسیح علیه‌السلام

آنچه بیان شد تنها اندکی از نظرات مستشرقان و متفکران غربی در مقوله مهدویت است که توجه خود را به شناسایی شباهت‌های موجود میان مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و مسیح علیه‌السلام معطوف کرده‌اند. اینان با برجسته‌کردن ماجرای ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و بازگشت حضرت عیسی و انگشت‌نهادن بر برخی اختلاف‌نظرها مانند اینکه «آیا مهدی همان مسیح است»؟ یا اینکه «آیا یک پیامبر می‌تواند به امام اقتدا کند یا نه»؟ کوشیده‌اند نوعی تزلزل را در این عقیده به نمایش بگذارند. در هر حال، اعتقاد مسلمانان به رجعت عیسی علیه‌السلام در عصر ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و همراهی آن دو، به گونه‌ای است که مستشرقان بر مبنای اعتقادات مسیحی، این نوع کارکرد مهدی را با وصف مسیحایی شناخته‌اند. آنان از برخی شباهت‌ها در این موضوع، با عنوان گرایش مسیحایی در اسلام، نام برده، از تعبیر «شخصیت مسیحایی» نیز استفاده کرده‌اند[۱].

در میان مقالات مورد بحث در این نوشتار، به ماجرای نزول حضرت عیسی علیه‌السلام و ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه و حضور آن دو بزرگوار در یک مقطع از زمان و مکان، توجهی خاص صورت پذیرفته است. هلمر رینگرن معتقد است عقایدی مشابه بازگشت دوباره مسیح را می‌توان در اسلام نیز یافت که

---

۱. « مهدی (شخصیت مسیحایی که در پایان جهان حکومت خواهد کرد) با حضور در اسلام پرطرفدار اهل سنت و شیعه، مطمئناً می‌تواند شخصیت مسیحایی در اسلام تلقی شود» (W. Madelung، *دایرةالمعارف اسلام*، مدخل«المهدی» ص۱۲۳۰).

احتمالاً ناشی از تأثیر مسیحیت است. او با اشاره به عقیده کیسانیه و شباهت مهدی مورد نظر آن‌ها با نقش عیسی، آن گونه که در قرآن معرفی شده، معتقد است میان شخصیت مهدی و ماجرای مربوط به آخرالزمان که او به راه می‌اندازد و ماجرای احیا که از قبل در ارتباط با بازگشت دوباره عیسی مطرح شده بود، نوعی ادغام یا تلفیق آشکار وجود دارد. او به این نکته اشاره می‌کند که برخی، مهدی را همان مسیح می‌دانند که قرار است با ظهور خود پیش از آخرالزمان، دجّال و مسیحای دروغین یا ضد مسیح را نابود کند؛ اما رینگرن در ادامه به این واقعیت، اذعان می‌کند که:

> قرآن، عیسی را مسیح موعود نمی‌داند؛ هر چند که در تفاسیر اولیه اسلامی، صعود او به آسمان‌ها و نهایتاً رحلت او پس از بازگشت، کاملاً پذیرفته شده است.[1]

ویلفرد مادلونگ نیز به نقل از حسن بصری (متوفای۱۱۰ق/ ۷۲۸م) اعتقاد به مسیحای مسلمان را رد کرده و تصریح نموده است که عیسی همان مهدی موعود است؛ اما در ادامه از محمد بن سیرین که معاصر و رقیب حسن بصری در رهبری دینی است نقل می‌کند که یک مهدی از میان امت اسلامی خواهد آمد و عیسی پس از فرود آمدن از آسمان، پشت سر او به نماز خواهد ایستاد. محمد بن سیرین تصریح کرده است که مهدی موعود بهتر از ابوبکر و عمر و هم‌ردیف پیامبران خواهد بود. همچنین مادلونگ به

۱. ر.ک: *دایرةالمعارف دین* (میرچا الیاده)، ج۹، مدخلMessianism، ص۴۶۹.

بررسی سیر روایات مهدی پرداخته و برخی از آن‌ها را باعث تقویت نقش معادی (مسیحایی) مهدی دانسته است. او ادامه می‌دهد: این نگرش که مهدی در زمان فرود آمدن عیسی حکومت خواهد کرد، به صورت یک اصل پذیرفته‌شده عمومی درآمد؛ چرا که آن زمان مهدی، امام مسلمانان در نماز شناخته می‌شود...برخی از کارها که طبق روایات قبلی، قرار بود عیسی پس از فرودآمدن خود انجام دهد، اکنون به مهدی نسبت داده می‌شد که در نابود کردن دجّال نیز به او کمک خواهد کرد».

مادلونگ، با استناد به برخی روایات ادامه می‌دهد:

> محمد بن خالد جندی، اهل یمن، در مخالفت با اعتقاد به مهدی، روایتی را از پیامبر[ﷺ] نقل کرد و برای آن اسنادی از طریق حسن بصری تا صحابه پیامبر (أنس) فراهم نمود با این مضمون: «امور همیشه در سختی و دشواری، دنیا همواره در حرکت به عقب، و مردم در حرص و آز خواهند بود. روز قیامت فقط در زمان بدترین مردم فرا خواهد رسید. هیچ مهدی‌ای در کار نخواهد بود، مگر عیسی بن مریم».... این حدیث، به این علت که شافعی (۲۰۴ق/۸۲۰م) آن را از جندی نقل کرده است اعتبار بیشتری یافت. این روایت که در سنن ابن ماجه آمده، بعداً از سوی طرفداران اعتقاد به مهدی چنین تفسیر شد که هیچ کس جز عیسی مسیح در گهواره (مهد) سخن نگفته است، یا اینکه مهدی فقط مطابق تعالیم عیسی حکومت خواهد کرد؛ زیرا فقط عیسی به عنوان یک پیامبر، معصوم است.... بسیاری

از کارشناسان حدیث ـ از جمله نسایی و ابن قیم جوزیه ـ این روایت را معتبر ندانسته و رد کرده‌اند[۱].

مادلونگ سپس به یک موضوع کلامی در خصوص اقتدای عیسی(ع) به مهدی(ع) در نماز اشاره کرده و از قول تفتازانی (۷۹۲ق/۱۳۹۰م) در تفسیر خود از عقاید نسفی گفته است: «طبق دیدگاه صحیح‌تر، مهدی در نماز به عیسی اقتدا خواهد کرد. زیرا عیسی به عنوان پیامبر، در رتبه دینی بالاتری قرار دارد. ابن حجر هیتمی و دیگران، این دیدگاه را رد کرده‌اند. استدلال آن‌ها این است که اقامه نخستین نماز عیسی(ع) پشت سر مهدی(ع) به معنای اطاعت او از شریعت اسلام است، نه برتری مهدی». نویسنده مقاله پس از بیان نظر اهل سنّت، اقتدای عیسی(ع) به حضرت مهدی(ع) را از منظر شیعه بدون اشکال دانسته و دلیل می‌آورد که بر طبق آموزه رایج شیعه، مهدی همانند سایر امامان، به لحاظ مقام دینی از همه پیامبران به جز محمد(ص) حضرت برتر است.

او در ادامه به حدیثی اشاره می‌کند که به تعبیر او از اهل سنّت و به وسیله ابن حنبل و دیگران نقل شده و مشکل‌ساز گشته است. طبق این حدیث، پیامبر(ص) فرموده‌اند: «امتی که در میان آن‌ها من در اول، عیسی در آخر و مهدی در میان آن قرار دارد، نابود نخواهد شد». این گفته به این معنا است که عیسی(ع) پس از مهدی(ع) می‌ماند؛ حال آنکه بر خلاف عقیده

---

۱. *دایرةالمعارف اسلام*، ج۴، ص۴۵۶.

امامیه است؛ از این رو گنجی، حدیث مذکور را چنین تفسیر کرده است که عیسی آخرین داعی خواهد بود که بشر را به پذیرش اسلام فرامی‌خواند؛ اما این گونه نیست که او زنده بماند و مهدی از دنیا برود.[۱]

نقد و بررسی

تیموتی.آر.فرنیش نویسنده مقاله «فرجام‌شناسی تطبیقی میان سه دین ابراهیمی» در *دایرةالمعارف هزاره‌گرایی*، معتقد است مهدویت، یک عنوان اسلامی برای اعتقاد به عصری طلایی است که به آیین یهودیت و مسیحیت پیش از خود شباهت دارد؛ هر چند در عین حال، تفاوت چشم‌گیری با هر یک از آن‌ها دارد. مهدویت به لحاظ تأکید بر عدالت اجتماعی– اقتصادی، بیشترین شباهت را به یهودیت داشته است؛ اما به نظر می‌رسد به لحاظ دارا بودن عیسی و سایر چهره‌های مطرح در فرجام‌شناسی، بیشتر به مسیحیت شباهت دارد. نهایتاً مهدویت را باید بر اساس شرایط خودش سنجید؛ چرا که ذاتاً اسلامی است. دیدگاه این مستشرق در مورد لزوم سنجش مهدویت بر اساس شرایط اسلامی، به سبب ذات اسلامی‌اش، بسیار مهم و قابل توجه است.

نکته دیگر که با بررسی حاضر مناسبت دارد، این بیان اوست که مهدویت به لحاظ دارابودن عیسی و سایر چهره‌های فرجام‌شناسی، به نظر می‌رسد بیشتر به مسیحیت شباهت دارد[۲]. این شباهت‌ها به همراه پیش‌بینی

---

۱. ر.ک: همان.

۲. تیموتی فرنیش، «دکترین مهدویت و چالش هزاره‌گرایی»، *فصلنامه انتظار موعود*، ...

روایات اسلامی در همراهی عیسی علیه السلام با مهدی علیه السلام در آخرالزمان باعث شده است مستشرقان در توصیف ماجرای ظهور مهدی علیه السلام و تأثیر مثبت او در فرجام جهان، از عنوان «نقش مسیحایی» برای منجی اسلامی استفاده کنند. همین قرابت، با مددجستن از اندک روایات مجعول یا محتاج به تبیین، بهانه‌ای برای برخی مستشرقان و پژوهش‌گران فراهم کرده است تا اندیشه مهدویت را عاریتی و غیر اصیل معرفی کنند.

از این رو ابتدا لازم است با نگاه کلّی به خصوصیات حضرت مهدی علیه السلام و حضرت مسیح علیه السلام، به عنوان دو موعود منتظَر در دو دین پرطرفدار و مطرح در جهان، به بیان برخی شباهت‌ها و تفاوت‌ها و سپس به بررسی برخی روایات در این مورد بپردازیم.

شخصیت حضرت عیسی علیه السلام در قرآن

از منظر قرآن کریم، او از پیامبران بزرگ صاحب شریعت است.[1] که خداوند وی را بر بسیاری از پیامبران برتری بخشیده[2] و آیات و معجزات بسیاری را به دست او نمایان کرده است. او «روح الله»[3]، «کلمة الله»[4] و تأیید شده به

....←

ش۱۷، ص۲۲۲.

۱. سوره بقره، آیه ۱۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۳. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۴۵.

واسطه همراهی روح‌القدس است[1]. او دارای خلقتی استثنایی و معجزه‌آسا بوده و مانند حضرت آدم علیه السلام با اراده خاص خداوند، بدون وجود سبب قریب متولد شده است[2]. وی خود را بنده خدایی می‌داند که او را پیامبر و مبارک قرار داده[3] و به او انجیل را بخشیده که مایه نور و هدایت است[4]. سرانجام، هنگامی که توطئه‌ها برای قتل عیسی علیه السلام شدت گرفت، خداوند از شرّ دشمنان نجاتش داد و به سوی خود بالا برد و بدین ترتیب، عروج مسیح آغاز شد.[5] او هرگز مصلوب و کشته نشد؛ بلکه این امر بر دشمنان او مشتبه شد. خداوند، او را به سوی خود بالا برد[6]. حضور مجدّد او در میان مردم، گواه نزدیکی قیامت خواهد بود[7].

شخصیت حضرت عیسی علیه السلام در مسیحیت

در مسیحیت، بسته به نظر نویسندگان اناجیل و نوشته‌های پولس و سایر نویسندگان عصر جدید، برداشت‌های متفاوتی از شخصیت حضرت عیسی صورت پذیرفته است؛ اما روند تکاملی برداشت مسیحیان از حضرت عیسی

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۲. سوره مریم، آیات ۱۵-۳۵.

۳. سوره مریم، آیات ۳۰ و ۳۱.

۴. سوره مائده، آیه ۴۶.

۵. سوره آل عمران، آیه ۵۵.

۶. سوره نساء، آیات ۱۵۶ و ۱۵۷.

۷. سوره زخرف، آیه ۶۱.

بدین قرار است: او مولود مقدسی است که به قدرت خدا (روح القدس) درشکم بانویی مقدس قرار گرفت و از او زاده شد. او بنده خداست که اشعیای نبی درمورد او پیش‌گویی کرده بود که با وجود بی‌گناهی، بار گناهان قوم خود را بر دوش می‌کشد. او «مسیح» است؛ همان منجی که انبیای بنی‌اسرائیل وعده داده بودند برای نجات قوم یهود می‌آید. عیسی همان «شبان نیکو» است که وظیفه‌اش ارشاد خلق است. او «صورت خدای نادیده» و جلوه بشری خداست. او «پسر خدا» است؛ یعنی معرفت متقابل و صمیمانه (عیسی خدا را می‌شناسد) و وحدت اراده (عیسی چیزی جز اراده خدا را تحقق نمی‌بخشد). او«کلمه خدا» است؛ یعنی پیام ازلی که خدای حکیم هر چیز را به وسیله آن آفرید. با تجسّم یافتن در عیسای انسان، در میان بشر، خیمه خویش را برافراشت. او «خداوند»؛ است یعنی مولایی که قدرت و سلطه دارد. در نهایت، شخصیتی که مسیحیت به حضرت عیسی می‌دهد «الوهیت» است. مسیحیان معتقدند او به صلیب کشیده شده و دفن گردید؛ ولی پس از سه روز زنده شد و به آسمان رفت و نزد خدا جای گرفت[1].

ظهور مهدی علیه‌السلام و رجعت مسیح علیه‌السلام

رجعت در مسیحیت، از موضوعات اساسی و جزء مهم‌ترین تعالیم کتاب مقدس می‌باشد و بیش از سیصد بار ذکر شده است. کلیسای اولیه به این موضوع، علاقه فراوانی داشت. رسولان، منتظر بودند که مسیح، در عصر

۱. ر.ک: محمد ادیب آل علی، *پرسش‌ها و پاسخ هایی درباره مسیحیّت*، ص۱۵.

آن‌ها رجعت کند. این امید تا قرن سوم میلادی ادامه داشت؛ ولی از زمان کنستانتین مورد غفلت قرار گرفت. در قرن اخیر، این حقیقت مسیحی، دوباره در کلیساها مورد تأکید قرار گرفته است. بنا بر عقیده مسیحیان، این رخداد عظیم در طی چند مرحله، روی خواهد داد؛ در مرحله اول، حضرت عیسی علیه‌السلام آن کسانی را که آماده بازگشت به سوی او هستند در یک چشم‌برهم‌زدن ربوده، با آن‌ها در هوا دیدار می‌کند. او در این بازگشت، به زمین نزول نمی‌کند؛ بلکه مقدّسان را در بیرون از زمین، ملاقات خواهد کرد. با این رجعت، مردگان زنده خواهند شد و زندگان، زندگی جاودان خواهند یافت. در مرحله بعد، دوران مصیبت عظیم، روی خواهد داد و این سختی هفت سال طول خواهد کشید. پس از سپری‌شدن سال‌های سخت، مسیح با لشکریان خود از آسمان نزول خواهد کرد و پس از غلبه بر دشمنان، دوران هزار ساله فرمان‌روایی مسیح، آغاز خواهد شد. در این دوران است که «داوری» توسط مسیح انجام خواهد شد. برای این داوری، تمام امت‌ها جمع خواهند شد و برای صالحان، حیات ابدی و برای بدکاران، مجازات و عذاب ابدی مقررخواهد شد[1].

در اسلام، عقیده به رجعت، یک عقیده همگانی نیست؛ بلکه به شیعه اختصاص دارد و به این معناست که خدای تعالی پس از ظهورحضرت مهدی علیه‌السلام گروهی از مؤمنان خالص را که از دنیا رفته‌اند به دنیا بازمی‌گرداند

۱. همان، ص ۲۲۷.

تا به آرزویشان که یاری آن حضرت و دیدن شوکت و عظمت اسلام است نایل شوند. همچنین برخی از دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام را به دنیا باز می‌گرداند، تا با دیدن پیروزی اهل حق، اندوهگین شوند[۱].

به نظر می‌رسد رجعت مورد اعتقاد مسیحیان، با ماجرای ظهور مهدی موعود علیه‌السلام که مورد اتفاق تمام مسلمانان است، شباهت بیشتری داشته باشد. مسیحیان، تمام پیش‌گویی‌های مربوط به آخرالزمان را بر عیسی تطبیق نموده‌اند؛ اما روایات اسلامی، حوادث آخرالزمان را از هم تفکیک کرده‌اند. برخی از این حوادث، مربوط به قیام موعود جهانی است و برخی دیگر، بر ظهور عیسی علیه‌السلام قابل تطبیق است. بر اساس این احادیث، در ابتدای ظهور مهدی علیه‌السلام سیصد و سیزده تن از یاوران خالص و حقیقی او از سراسر جهان جمع خواهند شد. اجتماع این افراد به گونه‌ای خارق‌العاده است. جمع شدن یاران مهدی موعود در منابع اسلامی، شبیه گرد آمدن یاران مسیح در منابع مسیحیت است[۲]. اگر در منابع مسیحی از دورانی به نام دوره مصیبت عظیم یاد شده، در مورد علائم عمومی ظهور مهدی علیه‌السلام در دوران آخرالزمان هم به مواردی همچون وجود فساد و ظلم، پریشانی حال مردم و فتنه‌انگیزی سفیانی، اشاره شده است. همچنین خصوصیاتی که مسیحیان برای دوره هزارساله آرمانی بیان می‌کنند ـ مانند آبادانی شهرها، برکت و فراوانی ارزاق، امنیت کامل و در بند بودن شیطان و ظالمان ـ همگی همان ویژگی‌هایی

---

۱. ر.ک: *بحارالأنوار*، ج۵۳، باب۲۹، ص۱۳۸ - ۱۴۴.

۲. محمد باقر حیدری کاشانی، *مقتدای مسیح*، ص۶۹.

است که در روایات اسلامی برای دوران ظهورمهدی علیه‌السلام بیان شده است. همچنین برخی روایات، نقش حضرت عیسی علیه‌السلام را در جریان ظهور مهدی موعود علیه‌السلام، برجسته کرده، از حضور هم‌زمان هر دو خبر می‌دهد[۱].

مسیح، مهدی موعود نیست

آیا مهدی موعود، همان مسیح است؟ آیا آن‌ها دو منجی‌اند که به طور هم‌زمان اما مستقل از یک‌دیگر عمل می‌کنند؟ با این فرض، شیوهٔ تعامل یا تعارض احتمالی آن‌ها چگونه خواهد بود؟ آیا یکی از آن‌ها به عنوان وزیر و همراه منجی اصلی، ایفای نقش می‌کند؟ برای یافتن پاسخ، تذکر چند مورد ضرورت دارد:[۲]

۱. پژوهش‌گران جدید، بر این مطلب توافق دارند که عیسی علیه‌السلام ادعای «مسیحایی» نداشته، خود را منجی موعود، معرفی نکرده است[۳]. این ادعا از سوی مریدان او پس از رستاخیزش از میان مردگان مطرح شده است؛

---

۱. قال الباقر علیه‌السلام:«... حتی ینزل عیسی بن مریم من السماء و یقتل الله الدجال علی یدیه و یصلّی بهم رجل منّا أهل البیت. ألا تری أنّ عیسی یصلّی خلفنا و هو نبّی إلا و نحن أفضل منه» (*بحارالأنوار*، ج۱۴، ص۳۲۹ – ۳۴۸). قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:«... یلتفت المهدی و قدنزل عیسی بن مریم کأنّما یقطر من شعره الماء، فیقول المهدی: تقدّم صلّ بالناس، فیقول عیسی إنّما أقیمت الصلاة لک، فیصلّی خلف رجل من ولدی» (سیوطی، *الحاوی للفتاوی*، ج۲، ص۸۱).

۲. موسی جوان‌شیر، «مقایسه شخصیت موعود مسیحی و شیعی»، مجموعه *مقالات گفتمان مهدویت*، ص ۲۲۴.

۳. مری جو ویور، *درآمدی به مسیحیت*، ص۷۷.

۲. گزارش اناجیل از عیسی علیه‌السلام هرگز یادآور آن فرمان‌روای پرقدرتی نیست که یهودیان از دیرباز منتظرش بودند. عیسی علیه‌السلام در پی ایجاد حکومت نبوده و درسخنان او هیچ نظریه سیاسی دیده نمی‌شود. بر اساس روایت اناجیل، او فرضیه نجات‌بخشی خود را بر تشکیل یک نهاد حکومتی یا نظریه اجتماعی بنا نکرده است؛ به همین دلیل، نمی‌توان کارکرد اجتماعی روشنی برای او در نظر گرفت[۱]؛

۳. در انجیل، سخن از فردی با عنوان «پسر انسان» به میان آمده که قابل تطبیق با حضرت عیسی علیه‌السلام نیست؛ بلکه صفات ممتاز او، وی را در جایگاهی بالاتر از مسیح قرار داده است. به گفته هاکس تعبیر «پسر انسان»، هشتاد بار در انجیل و ملحقات آن آمده که فقط سی مورد آن با حضرت عیسی علیه‌السلام، قابل تطبیق است[۲]. در موارد متعدد، سخن عیسی علیه‌السلام حکایت از آن دارد که «پسر انسان» شخص دیگری جز اوست[۳].

بنا بر آنچه از متون مقدس مسیحی دریافت می‌شود، رجعت حضرت عیسی علیه‌السلام اگرچه مورد انتظار است، او منجیِ منتظَر حقیقی نیست. همچنین در روایات اسلامی اعم از شیعی و سنی، آمده است که حضرت عیسی علیه‌السلام در

۱. مهراب صادق‌نیا، «گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در مسیحیت»، *گونه‌شناسی منجی موعود در ادیان*، ص ۲۲۹.

۲. جیمز هاکس، *قاموس کتاب مقدس*، ص۲۱۹.

۳. «... زیرا هر که از من و کلام من عار دارد، پسر انسان نیز وقتی در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید، از او عار خواهد داشت» (*انجیل لوقا*، ۳۵:۱۲ تا ۴۰).

دوران ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام از آسمان فرود خواهد آمد، صلیب را خواهد شکست، مسیح دروغین را خواهد کشت... و جزیه را پایان خواهد داد[۱]. او مانند وزیری امین، همراه و مددکار مهدی موعود خواهد بود[۲]. او در بیت المقدس، نماز صبح را به حضرت مهدی علیه‌السلام اقتدا خواهد کرد[۳]. بنا بر روایات فریقین، حضرت مهدی علیه‌السلام از اهل بیت رسول خاتم و از اولاد فاطمه و علی و از نسل امام حسین علیه‌السلام است. از مجموع این مطالب می‌توان دریافت که عیسی شخصی جز مهدی است؛ او آن موعود نهایی نیست؛ بلکه در جایگاه وزیر و همراه، در کنار مهدی موعود خواهد بود.

برخی از مستشرقان، با استناد به روایتی که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت داده شده و بر اساس آن، مهدی موعود همان عیسی شمرده شده است، به تقویت شبهه اقتباس پرداخته‌اند، تا بدین وسیله، اصالت مهدویت را در آموزه‌های اسلامی مورد تردید و انکار قراردهند. ابن ماجه در سنن خویش، این روایت را نقل کرده است:

> حدّثنا یونس بن عبدالأعلی، حدّثنا محمد بن إدریس الشافعی، حدّث محمد بن خالد الجندی عن أبان بن صالح عن الحسن عن أنس بن مالک عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله:

۱. *معجم أحادیث الإمام المهدی*، ج۲، ص۴۵۸.

۲. همان، ص۴۲۳ و ۴۲۸ « پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله:...و هو (عیسی) الوزیر الأمین للقائم و حاجبه و نائبه».

۳. احمد بن حنبل، *مسند*، ج۳، ص۳۴۵ و ۳۴۸؛ مسلم نیشابوری، *صحیح مسلم*، ج۱، ص۱۳۷، ح ۲۴۷.

لایزداد الأمر إلّا شدّة و لا الدنیا إلّا إدباراً و لا النـاس إلّـا شـحّاً ولا تقوم الساعة إلّا علی شرار الناس و لا المهدی إلّا عیسی بـن مریم؛[۱]

ابن حمّاد نیز این معنا را به صورت «المهدی عیسی بن مریم و المهدی هـو عیسی بن مریم» نقل کرده است. هر دو روایت ابن حمّاد، از حسـن بصـری است و وی طبق نقل ابن حمّاد روایت را مستند به پیامبر اکرمﷺ نکـرده است؛ بنابراین اصولاً هر دو روایت ابن حمّاد با توجه به این که حسن بصری حتی از صحابه نمی‌باشد تا روایت وی در حد یک اثر قابـل پـذیرش باشـد، مقطوع و قابل تمسک نیست.

طبرانی در *معجم کبیر* عین روایت ابن ماجه را با سند دیگری نقل کـرده است؛ ولی قسمت اخیر آن یعنی «لا المهدی إلّـا عیسـی» در آن بـه چشـم نمی‌خورد[۲]. حاکم نیز روایت دوم طبرانی را که در لفظ، اندکی با روایت ابـن ماجه متفاوت است، تخریج کرده است. در روایت وی نیز عبارت «لا المهدی إلّا عیسی بن مریم» وجود ندارد. ابونعیم اصفهانی در *حلیـة الاولیـاء* پـس از نقل روایت ابن ماجه می‌گوید:

این حدیث از احادیث غریب است و ما فقط به خـاطر ایـن کـه شافعی آن را نقل نموده است آوردیم[۳].

---

۱. ابن ماجه، *السنن*، ج ۲، ص ۱۳۴۰، ح ۴۰۳۹.
۲. طبرانی، *المعجم الکبیر*، ج ۸، ح ۷۸۹۴.
۳. *حلیة الاولیاء*، ج ۹، ص ۱۶۱.

به علاوه، سند روایت ابن ماجه نیز دارای اشـکالاتی اسـت؛ از جملـه اینکـه محمد بن خالد جندی طبق گفته حافظ ابن حجر در *تقریب التهذیب* مجهول است. دیگر اینکه حسن بصری با اینکه از سوی حدیث‌شناسان اهـل‌تسـنّن توثیق شده و اهل فضل و از بزرگان تابعین محسوب مـی‌شـود؛ ولـی طبـق گفته ابن حجر، در نقل احادیث، بسیار ارسال و تـدلیس انجـام داده اسـت؛[۱] بنابراین در روایت ابن ماجه که وی روایت را به صورت معنعن از أنس نقـل کرده است نمی‌توان به اتصال سند روایت، اطمینان داشت.

با این اوصاف، روایت إبن ماجه در نهایت ضعف است؛ خصوصاً اگـر بـا احادیث صحیح وارده در مورد حضرت مهدی‌عجّل‌الله‌فرجه و اینکه ایشـان از عتـرت پیامبر اکرمﷺ می‌باشد در نظر گرفته شود. تفتازانی در *شـرح المقاصـد* در صدد توجیه روایت ابن ماجه بر آمده است؛ به این بیان کـه شـاید منظـور از «المهدی» مهدی اتمّ و به تمام معنا باشد؛ یعنی اینکه دو مهدی وجـود دارد؛ اول مهدی آخرالزمان که از عترت پیامبرﷺ است و دوم مهـدی بـه تمـام معنا که همان حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌باشد. ابن کثیر دمشقی نیز حـدیث «لا مهدی إلّا عیسی» را به گونه‌ای توجیه کرده است که خدشه‌ای بـه احادیـث ظهور مهدی فاطمی، وارد نیاید. تلاش این دو برای توجیه روایتی که پایه‌ای ندارد، تعجب‌برانگیز است.

از اهل سنت، بیهقی و قرطبی نیز احادیث مهدی فاطمی را قبول کرده و

---

۱. ابن حجر، *تقریب المذاهب*، ج ۱، ص ۲۰۲، « ...و کان یرسل کثیراً و یدلس».

حدیث حسن بصری را مردود شمرده‌اند. حتی ابن خلدون که به انکار احادیث مهدوی معروف است، حدیث «لا مهدی إلّا عیسی بن مریم»[۱] را ضعیف و مضطرب می‌داند. ابن تیمیه نیز در این باره می‌گوید:

> حدیثی که «لا مهدی إلّا عیسی بن مریم» در آن آمده، توسط ابن ماجه نقل شده که حدیثی ضعیف است. ابن ماجه، آن را از یونس از شافعی از پیرمرد ناشناخته یمنی نقل کرده است که با این اسناد، دلیل و حجتی برپا نمی‌شود و این شخص یمنی در اسناد او نیست و تکیه‌اش بر یونس بن عبدالأعلی است که از او روایت می‌کند که گفت: «از شافعی برایم حدیث شده است». و در *الخلعیات* و غیره گوید: «یونس از شافعی برای ما حدیث کرد» و نمی‌گوید: «شافعی برایمان حدیث کرد». سپس درباره حدیث محمد بن خالد جندی چنین گوید: «و این پنهان کردن اسناد حدیث، دلیل بر توهین و کوچک شمردن آن است. کسانی هم هستند که می‌گویند شافعی آن را روایت نکرده است».[۲]

به هر حال، خروج حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از عترت پیامبر اکرم ﷺ از مسلّمات احادیث اهل سنت است و روایت حسن بصری، قدرت برابری با آن را ندارد[۳].

۱. ابن خلدون، *المقدمه*، ص ۲۵۳.
۲. ابن تیمیه، *منهاج السنّة*، ج۴، ص۱۰۱ و ۱۰۲.
۳. ر.ک: مهدی اکبر نژاد و سعید آذرشین فام، *حضرت مهدی در مذاهب اربعه*، ص۱۱۵ تا ۱۱۷؛ سید ثامر الهاشم العمیدی، *مهدی منتظر در اندیشه اسلامی*، ص ۲۳۰.

مهدی، مقتدای مسیح

در روایات متعدد، از نبی مکّرم اسلام ﷺ روایت شده است که حضرت عیسی به هنگام نماز صبح، در بیت‌المقدس نزول می‌کند؛ در حالی که مسلمانان منتظر اقامه نماز به امامت امام خویش هستند. از حضرت عیسی خواسته می‌شود که امامت نماز را بر عهده بگیرد؛ ولی وی امتناع کرده، امام مسلمین را شایسته این مقام می‌داند و به آن حضرت اقتدا می‌کند[۱]. در برخی روایات اهل سنت، مانند آنچه در *صحیح بخاری* و *صحیح مسلم* آمده، نام امام مسلمانان ذکر نگردیده،[۲] اما بر این مطلب، تصریح شده که او از مسلمانان است؛ وانگهی، نام بردن از عیسی علیه السلام در کنار این امام، نشان می‌دهد که او فردی جز عیسی خواهد بود. همچنین روایت شده که هنگام نزول عیسی، امام مسلمین، مردی صالح خواهد بود؛ اما روایات صحیح دیگری نیز یافت می‌شود که در آن‌ها به صراحت از حضرت مهدی علیه السلام به عنوان امام مسلمین در زمان نزول عیسی، یاد شده است[۳]. ابن حجر عسقلانی هم پس از بازگویی دو روایت راجع به نماز خواندن عیسی علیه السلام

۱. ر.ک: أحمد بن حنبل، *مسند*، ج ۳، ص۳۴۵ و ۳۴۸. مسلم نیشابوری، *الصحیح*؛ ج ۱، ص ۱۳۷، ح ۲۴۷، و ج ۳، ح ۱۹۲۳. بیهقی، *سنن الکبری*، ج ۹، ص ۳۹.
۲. قال رسول الله ﷺ: «کیف بکم إذا نزل إبن مریم فیکم و إمامکم منکم »(بخاری، *صحیح*، ج۴، ص۲۰۵، مسلم نیشابوری، *صحیح*، ج۱، ص۱۳۶).
۳. ر.ک: ابوعمرو الدانی، *السنن الواردة فی الفتن*، ص۱۴۳؛ *البیان*، باب۱۱، ص۵۰۷؛ ابن قیّم، *المنار المنیف*، ص۱۴۷، ج۳۳۷.

پشت سر مهدی(ع) به نقل از ابوالحسن خسعی ابدی می‌گوید که «اخبار متواترند در این‌که مهدی(ع) از این امت است و عیسی(ع) پشت سر او نماز می‌خواند».

به هرحال، این موضوع مربوط به خبر دادن از یک امر غیبی است؛ بنابراین، جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند؛ اما می‌توان گفت از آنجا که حضرت مهدی(ع) و حضرت عیسی(ع) هر دو معصوم و پیراسته از ریا و خطا هستند، به عنوان دو انسان کامل و برگزیده، دراین مورد نیز بهترین موضع را اتخاذ می‌کنند. یعنی عیسی(ع) به خوبی می‌داند که حضرت مهدی(ع) از او برتر است. در غیر این صورت، برای او جایز نیست به مهدی اقتدا کند. در جایی دیگر، حضرت عیسی(ع) در رویارویی با مهدی(ع) تصریح می‌کند که:

> همانا من برانگیخته شده‌ام، تا وزیر و کمک شما باشم، نه امیر و فرمانده[۱].

او با این بیان، تقدّم حضرت مهدی(ع) را بیان می‌کند. البته قرار گرفتن یک پیامبر اولوالعزم در جایگاه یک وزیر، برای وصی و امام مسلمین، از نظر مسلمانان قابل پذیرش است؛ زیرا همان‌گونه که پیامبر(ص) خاتم پیامبران، و شریعت او کامل‌ترین دین است، وصی او نیز که میراث‌دار پیامبر است، بر همه افراد تقدّم خواهد داشت. این تقدّم، از منظر شیعه کاملاً پذیرفته شده است؛ زیرا مطابق آیه۱۲۴ سوره بقره، مقام امامت بالاتر از نبوّت است[۱].

---

۱. نعیم بن حمّاد، *الفتن*، ص۳۴۷. شیخ حر عاملی، *إثبات الهداة*، ج۳، ص۶۱۳.

۱. ر.ک: آیت الله مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج۱، ص۴۳۵ تا ۴۴۶.

در میان اهل سنت، تفتازانی معتقد است که حضرت مهدی(ع) به حضرت عیسی(ع) اقتدا خواهد کرد؛ زیرا او از حضرت مهدی(ع) بالاتر است. اما بسیاری از دانشمندان اهل سنت (با توجه به روایات نبوی) تصریح کرده‌اند که مهدی(ع) از انبیای گذشته برتر است[۱]. طبق منابع اهل سنت، حتی موسی بن عمران(ع) که از پیامبران اولوالعزم است، رسیدن به مقام حضرت مهدی(ع) را آرزو می‌کند[۲]. ابن جوزی می‌گوید:

> مفهوم نماز خواندن عیسی(ع) پشت سر مردی از این امت، با اینکه این امر در آخرالزمان و نزدیک برپایی قیامت خواهد بود، بنا بر صحیح‌ترین اقوال، نتیجه می‌دهد که زمین، هیچ‌گاه از حجتی که برای خدا قیام کند، خالی نخواهد بود[۳].

در هر حال، با استناد به نظر علمای اهل سنت، سخن تفتازانی از درجه اعتبار ساقط خواهد شد. او به این مطلب توجه نکرده است که با آمدن شریعت اسلام، آیین عیسی(ع) منسوخ شده و حضرت مسیح نیز ملزم به تبعیت از دین اسلام است و با این روش، زمینه را برای پذیرش دین اسلام از جانب پیروان آیین یهود و مسیحیت، آماده خواهد کرد.

---

۱. ابن ابی شیبة، *ألمصنف*، ج۸، ص۶۷۹؛ علی کورانی، *عصر ظهور*، ص۳۷۲.

۲. مقدسی، *عقد الدرر*، ص۷۴ و ۲۱۲.

۳. ر.ک: محمد اخوان، «مهدی موعود نه موهوم»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۱۱ و ۱۲، ص۲۷۴.

زمان رحلت عیسی علیه‌السلام

امام باقر علیه‌السلام در تفسیر آیهٔ ﴿و إن من أهل الکتاب إلّا لیؤمنّن به قبل موته و یوم القیامة یکون علیهم شهیدا﴾[۱] می‌فرمایند:

> همانا عیسی علیه‌السلام پیش از قیامت به دنیا فرود می‌آید و هیچ صاحب آیینی از یهودی و غیر یهودی باقی نمی‌ماند، مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان می‌آورد. و عیسی علیه‌السلام پشت سر حضرت مهدی علیه‌السلام نماز می‌خواند[۲].

در تفسیر این آیه و به ویژه درباره مرجع ضمیر«هاء» در «به» و «موته» اختلاف نظر وجود دارد؛ ولی بنا بر عقیده بسیاری از مفسّران، ضمیر مورد نظر، به حضرت عیسی علیه‌السلام بر می‌گردد؛ بنابراین، اهل کتاب، پیش از مرگ عیسی علیه‌السلام در آخرالزمان به او ایمان می‌آورند. مرحوم امین الاسلام طبرسی بعد از بیان این قول، یادآور می‌شود که این نظر، از ابن عباس، ابن مالک، قتاده و ابن زید نقل شده و همین قول از سوی طبری، پذیرفته شده است[۳]. فخر رازی همین مطلب را تأیید کرده است [۴] و قرطبی نیز به پذیرش آن تمایل دارد[۱]. گنجی شافعی نیز در تفسیر روایتی که پیامبر را در ابتدا، مهدی

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۹.
۲. قمی، *التّفسیر*، ج ۱، ص ۱۵۸.
۳. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۲۱۱.
۴. رازی، *التّفسیر الکبیر*، ج ۶، ص ۱۰۶.
۱. قرطبی، *الجامع الأحکام القرآن*، ج ۳، ص ۲۹۸.

را در وسط و عیسی را در پایان این امت دانسته، به این مطلب اشاره می‌کند که عیسی آخرین دعوت‌کننده است که بشر را به پذیرش اسلام فرا می‌خواند؛ اما این‌گونه نیست که او زنده بماند و مهدی از دنیا برود. با توجه به روایات، رحلت حضرت عیسی علیه‌السلام در زمان حیات امام زمان علیه‌السلام روی خواهد داد. حضرت مهدی علیه‌السلام مراسم خاک‌سپاری حضرت عیسی علیه‌السلام را آشکارا و در برابر همگان انجام می‌دهد تا اینکه برای عده‌ای، از جمله مسیحیان، حرفی باقی نماند و سخنانی چون گذشته بر زبان جاری نسازند. او حضرت مسیح را در کنار قبر مریم علیهاالسلام در قدس به خاک می‌سپارد[۱].

تصریح روایات متعدد بر وفات حضرت عیسی علیه‌السلام و حضور حضرت مهدی علیه‌السلام برای آنکه گیتی را زیر سلطه حکومت الهی خویش درآورد،[۲] جایی برای استناد به اندک روایات ضعیف که به حیات حضرت عیسی علیه‌السلام پس از دوران حضرت مهدی علیه‌السلام دلالت می‌کند، باقی نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

کارکرد مسیحایی، تعبیری است که مستشرقان برای بیان نوع شخصیت و عملکرد موعود اسلامی به کار برده‌اند و در موارد متعدد، اعتقاد به مهدی علیه‌السلام را برگرفته از آموزه‌های سایر ادیان و خصوصاً مسیحیت، قلمداد کرده‌اند. اما روایات متواتر فریقین در توصیف جایگاه والای حضرت عیسی علیه‌السلام در دوران ظهور

---

۱. میر تقی حسینی گرگانی، *نزول مسیح و ظهور موعود*، ص ۳۲۵؛ *عصر ظهور*، ص ۲۹.
۲. شیخ حرّ عاملی، *إثبات الهداة*، ج ۳، ص ۵۸۷.

حضرت حجت(ع)، ماجرای شکوهمند، نزول وی از آسمان و اقتدا به حضرت مهدی(ع) در نماز، و ایفای نقش در قالب وزیر و معاون برای آن حضرت، بیان‌گر تحقق وعده الهی در فرجام نیک بشر است که با همراهی حضرت عیسی(ع) و با محوریت آیین اسلام و پیشوایی منجی اسلامی به ثمر خواهد نشست.

عدم درک صحیح مستشرقان از حضور هماهنگ و هم‌زمان این دو انسان برگزیده، همراه با برخی شباهت‌ها[1] میان آن دو، و مدد جستن از معدود روایات مجعول یا ضعیف، بهانه‌ای برای برخی از اسلام‌شناسان غربی فراهم کرده است تا موضوع مهدویت را غیر اصیل و مخدوش بدانند؛ حال آنکه قرآن کریم از کشته نشدن و عروج عیسی(ع) به جانب خدا سخن گفته و روایات معصومان(ع)، نزول او را به زمین، در زمان ظهور حضرت مهدی(ع)، نوید داده‌اند. از مجموع روایات رسیده در این موضوع می‌توان دریافت که حضرت مهدی(ع) و حضرت عیسی(ع) دو نفر و دو شخصیت حقیقی هستند که در جریان تحقق وعده الهی، ایفای نقش می‌کنند. عیسی(ع) به مهدی(ع) اقتدا می‌کند و با این عمل، اعلان می‌کند که تابع آن حضرت بوده و به شریعت اسلام پایبند است و به این وسیله، گروه زیادی از اهل کتاب به اسلام خواهند پیوست. او مانند وزیری امین، یار و مددکار مهدی موعود در برپایی دولت کریمه مهدوی خواهد بود.

به تعبیر ساشادینا، خداوند طی دوران مختلف، در تاریخ، مداخله کرده و

---

۱. ر.ک: میرتقی حسینی گرگانی، *نزول مسیح و ظهور موعود*، ص ۵۳ -۱۴۰.

نمونه‌هایی زنده ـ یعنی پیامبران ـ را که می‌توانند ماهیت واقعی بشر و کمال او را از طریق ایمان به خدا متذکر شوند، به سوی مردم روانه کرد. در آخرالزمان، پس از آنکه بشر، زمان را به هدر می‌دهد و باز هم زمانی که خود را نیازمند احیای معنویت و اخلاق می‌داند تا وظیفه تاریخی خود را در ایجاد نظم الهی بر روی زمین بر عهده بگیرد، خداوند عیسی(ع) و مهدی(ع) را خواهد فرستاد، تا ایمان ناب و خالص را احیا کنند و کارهای ناروایی را که برضد بندگان درست‌کار خدا روا داشته شده، جبران نمایند. در این میان، انسان‌ها باید بکوشند تا ماهیت ازلی خود را از طریق اسلام (تسلیم) بشناسند[1].

در نهایت، با توجه به آرمان‌های مشترک مهدی(ع) و مسیح(ع) مانند برپایی حکومت الهی و اجرای احکام دین در سرتاسر گیتی، مجازات مجرمان و پاک‌سازی کامل زمین از تمام بدی‌ها و بدکاران، نابود کردن شیطان و دجال، لبریز کردن جهان از عدالت حقیقی و پایدار، تحقق حکومت صالحان و مستضعفان و برپایی دولتی که پایان‌بخش سیر تکاملی بشر و ثمره کوشش تمام پیامبران و ادیان آسمانی است، می‌توان دریافت که «ملکوت خدایی مسیح» که حضرت عیسی(ع) به آن بشارت داده و رسولان را به تبلیغ آن، و سایر مردم را به آمادگی برای آن فراخوانده، همان «دولت کریمه مهدوی» است[1].

---

۱. *دایرة المعارف جهان نوین اسلام* (آکسفورد)، مدخل Messianism ص ۹۵-۹۹.

۱. همان، ص۱۷۴.

فصل چهارم

مسلمانان و اعتقاد به مهدویت در نگاه دایرة‌المعارف‌های غربی

ضرورت بحث

در بیان علت ضرورت پرداختن به این مبحث، به دو عامل مهم می‌توان اشاره کرد:

الف. غفلت شرق‌شناسان از مبانی اعتقادی فریقین در موضوع مهدویت

شرق‌شناسان و اندیشوران غربی، گاهی از منظر دیگر ادیان به موضوع مهدویت پرداخته‌اند؛ که این نوع مباحث، از جهت تطبیق با اندیشه‌های اسلامی، بررسی شده و در ضمن مباحثی مثل منجی‌گرایی، هزاره‌گرایی، نجات، بازگشت مسیح و ...مطرح می‌گردد. اما در مواردی، مستشرقان، مستقیماً به مبحث مهدویت پرداخته و موضوع را از دیدگاه مسلمانان بررسی کرده‌اند. ورود مستقیم دین‌پژوهان غربی به آموزه‌های اسلامی و بررسی برخی موضوعات اساسی همانند مهدویت، به رغم فضای تحقیقی جذّاب که از طریق روشمندی در پژوهش و رویکرد پدیدارشناسانه حاصل می‌شود، باعث بروز برخی خطاهای فاحش و مطالب خلاف واقع در نوشته‌های آن‌ها

گردیده است. علت این امر را با فرض دور بودن مستشـرق از غـرض‌ورزی، می‌توان در عواملی همچون عدم آشنایی با مبانی اسلامی، تکیه کـردن بـر حدسیات و برداشت‌های شخصی در تحلیل موضـوع، اسـتناد بـه رفتارهـای عرفی و غیر معتبر برخی مسلمانان و عـدم قـدرت تفکیـک میـان شـریعت اسلام و فرهنگ و رسوم مسلمانان[1] دانست، که تصویری متفاوت از آنچه در اسلام است را برای دین‌پـژوه غربـی، ترسـیم مـی‌کنـد. همچنـین اسـتفاده افراط‌گرایانه از ابزار عقل و اتخـاذ روش تـاریخی‌نگـری در تحلیـل وقـایع، کنجکاوی سطحی و برجسته‌نمایی در مسـائل اختلافـی درون دینـی و نیـز عدم آشنایی با مبانی عقیدتی شیعه و سنی در موضوع مهدویت، باعث شـده است که اسلام‌شناس غربی در مواردی، بر اساس تفکر یک مـذهب دربـارۀ آموزه مهدویت اظهار نظر کرده، آن را درباره سایر مـذاهب اسـلامی تعمـیم دهد.

برای نمونه، گلدزیهر، بـی‌اطـلاع از مبـانی کلامـی ـ اسـلامی، عقیـده مهدویت را دارای وثاقت ندانسته، معتقد است اثبات کلامی و اعتقادی ایـن موضوع، در حدّی نیست که بتوان آن را یک عقیده دینی دانست؛ از ایـن رو آن را از دیدگاه اهل سنت، یک اعتقاد درجه دوم می‌داند که بـا نگـاه شـیعه متفـاوت اسـت[2]. او سـپس بـه تضـعیف مبـانی شـیعه پرداختـه، علـت

۱. *شرق شناسی و مهدویت* ص ۲۰۳ (توجه خانم «آنه مـاری شـیمل» بـه آداب و رسـوم متدوال میان مسلمانان و قضاوت بر مبنای آن).
۲. گلدزیهر، *العقیده و الشریعة فی الإسلام*، ص۲۰۳.

مهدویت‌خواهی شیعه را بر اثر روحیه مخالفت و انکار آنان در برابـر خلفـای وقت می‌داند و همچون دیگر مستشرقان، بنا بر شیوه تاریخی‌نگـری کـه در جست‌وجوی ریشه‌های تاریخی و علّی و معلولی یک عقیـده اسـت، مـدعی می‌شود که تفکر مهدویت شیعه، ریشه در عصر حاکمیت بنی‌امیـه داشـته و محصول تفکر وراثتی بنی‌امیه در امر خلافت و حکومـت اسـت. او از منظـر جامعه‌شناختی و تاریخی به موضوع مهدویت می‌نگرد.

همچنین همیلتون گیـب کـه بـه شـیعه از زاویـه تنـگ شـیعیان غـالی نگریسته، تفکر مهدوی شیعه را متأثر از حکمـت‌هـای کهـن بابـل و تفکـر گنوسی پنداشته است[1]. او بدون توجه به اختلاف دیدگاه سیاسی فریقین کـه ریشه در دیدگاه کلامی آن‌ها دارد، نظریه سیاسی اسلام را نادیـده گرفتـه و معتقد است که هیچ یک از فرقه‌های اسلامی به مخالفت با حاکمـان وقـت، توصیه نشده‌اند. وی در تحلیل ادعای خود معتقد است که اهل سنت، فاصله میان مردم با حکومت را از راه تسامح و بلکه اطاعت از حاکمان پر می‌کنند و حاکمان را حافظ منافع مردم و مجری احکام دین می‌دانند. شیعه نیز به این دلیل که حکومت را متعلق به امام معصوم می‌داند، در زمان غیبـت امـامش، تبعیت از حکومت‌های وقت را لازم می‌داند[2]. بر طبق دیدگاه گیب، با وجـود دو تفکر و تفاوت در مبانی اعتقادی شیعه و اهل سنت، نتیجه هر دو، همـان اطاعت و پیروی از حکومت وقت است.

۱. *شرق شناسی و مهدویت*، ص۱۸۳.
۲. همان، ص۱۸۹ (به نقل از: همیلتون گیب، *مذهب و سیاست در مسیحیت اسلام*، ص۳۷).

مونتگمری وات هم از آن دسته از اسلام‌شناسان غربی است که بدون توجه به جنبه کلامی پیدایش شیعه، به شکل‌گیری سیاسی و خارجی تفکر شیعه بسنده کرده، آغاز جنبش شیعیان را یک رشته ناکامی‌های سیاسی می‌داند که پس از واقعه کربلا روی داده است. او معتقد است که شیعیان تا زمان شهادت امام حسن عسکری(ع) و پس از وفات ایشان تصور نمی‌کردند که تعداد امامان به دوازده نفر ختم شود. او مدعی است که اعتقاد به امامان دوازده‌گانه بعد از سال ۸۷۴ م به وجود آمده است. از نظریات قابل توجه مونتگمری وات در فصل هفتم کتاب *فلسفه و کلام اسلامی* در بخش «توسعه تشیع» این است که او پیدایش مفاهیمی همچون «خلیفه» یا «امام» را در فرهنگ شیعه، متأثر از اندیشه‌های پاره‌ای از فیلسوفان همچون فارابی می‌داند[1].

آنچه بیان شد اندکی از نظرات گوناگون مستشرقان درباره مباحث عمده کلامی تشیع و تسنّن است که غالباً سست و بدور از واقعیت هستند. همان طور که پیش از این اشاره شد، این‌گونه اظهار نظرها، به دلیل نگاه برون‌دینی و عمدتاً فارغ از ایمان و دلبستگی، با روش تاریخی‌نگری و بر مبنای منابع دست دوم یا مخدوش یا بر اساس برداشت‌های شخصی خاورشناسان پیشین تنظیم شده است.

۱. «...فلسفه فارابی را می‌توان فراهم‌آورنده پایه و اساس تشیّع امامیه تلقّی کرد؛ چه بسا همین امر، باعث شد که فارابی در محیط شیعی حلب پذیرفته شود» (همان، ص۲۲۶).

ب. بی‌توجهی به جایگاه حساس آموزه‌های مهدوی

حساسیت و لزوم ورود به این‌گونه مباحث تاریخی، کلامی و روایی را از اینجا می‌توان فهمید که در بررسی اندیشه‌های مهدی‌پژوهان غربی، به وضوح معلوم می‌شود که حتی مستشرقان حق‌طلب و بی‌غرض هم، درک درستی از آموزهای دینی نداشته و قادر به تفکیک درست مرزهای عقیدتی در میان مذاهب اسلامی نبوده‌اند؛ برای مثال، هانری کربن که یکی از اسلام‌شناسان خوشنام و باانصاف است، تنها به جنبه‌های عرفانی و فلسفی مهدویت پرداخته و از جنبه‌های انسان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه، سیاسی و دیگر جنبه‌های عصر ظهور، غفلت کرده است. او تحت تأثیر آراء شهاب‌الدین سهروردی و فرقه‌های اسماعیلیه و شیخیه، درستی و نادرستی مطالب را از جنبه کلامی و تاریخی نادیده گرفته است. همچنین، شیفتگی او به جنبه‌های معنوی و عرفانی باعث شده است در مورد درستی روایات موافق طبعش دقت لازم را نداشته باشد[1].

همچنین گاهی اوقات، عدم تناسب میان نوع روش تحقیق و ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های موجود در بخش‌های گوناگون موضوع مورد پژوهش باعث

۱. همان ص۹۹. وی در مورد «خطبة البیان» که به عقیدهٔ بسیاری، از خطبه‌های غلوآمیز درباره امامت بوده و از حیث سند و دلالت، معتبر نیست می‌گوید: «در میان آثار رجب برسی که به هشت اثر می‌رسد، *مشارق الأنوار* را که مهم‌ترین خطبه‌های عرفانی منسوب به امام اول را شامل می‌شود، می‌توان دیباچه‌ای عالی بر حکمت شیعی تلقّی کرد» (*تاریخ فلسفه اسلامی*، ص۱۳۹).

می‌شود تا نتیجه به دست آمده، از واقعیت به دور باشد؛ برای مثال، دکتر عبدالعزیز عبدالحسین ساشدینا که از شیعیان دوازده‌امامی مقیم غرب می‌باشد و سال‌هاست از کرسی تدریس اسلام‌شناسی در دانشگاه‌های کانادا و آمریکا برخوردار است، کتاب *منجی اسلامی؛ اعتقاد به مهدی* علیه‌السلام *در تشیع اِثنی عشری* را با روش «مطالعه تاریخ اعتقاد به مهدویت؛ و نه خودِ اعتقاد به مهدویت» نگاشته و اثر ارزنده‌ای را پدید آورده است؛ اما در کنار مزایای این نگاه جذّاب و بدیع، لغزش‌هایی در این اثر دیده می‌شود که از یک پژوهش‌گر شیعه همانند ساشدینا پذیرفته نیست؛ به ویژه اینکه آثار این دانشمند مسلمان همواره مورد توجه و استناد دایرة‌المعارف‌ها و اسلام‌شناسان غربی بوده است. در این حالت، خواننده مؤمن و معتقد هم برای پرهیز از سوءتفاهم در هنگام مطالعه این اثر، باید توجه داشته باشد که نویسنده، نه به عنوان یک معتقد بلکه از منظر یک پژوهش‌گر و با شیوه تعقّل تاریخی به موضوع مهدویت نگریسته است.

نمونه این لغزش را می‌توان در صفحه ۱۲۵ این کتاب مشاهده کرد؛ آن جا که ساشدینا می‌نویسد: «این نکته، توجیه‌پذیر است که بگوییم تقسیم غیبت به کوتاه و طولانی، ابداع فقیهان امامیه است. در تأیید این تقسیم‌بندی، احادیث، ابداع یا تفسیر شده‌اند تا وضعیت را آن‌چنان که ظاهر شده با آن تطبیق دهند». واضح است که نظریه ساشدینا از دقت لازم برخوردار نیست؛ زیرا اعتقاد به دو غیبت، پس از رحلت سفیر چهارم (۳۲۹ق) به وجود نیامده و از سوی نعمانی و عالمانی همچون شیخ صدوق، شیخ مفید

و شیخ طوسی ابداع نشده است. تنها کار آنان این بود که تطابق میان دو غیبت و احادیثی که این اتفاق را پیش‌بینی می‌کرد تبیین نمودند.

از نظر تاریخی هم اخبار زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد احادیث مربوط به غیبت، پیش از سال ۳۲۹ ق از سوی امامیه به کار رفته است. مرحوم کلینی که در دوره غیبت صغرا می‌زیسته، این احادیث را در کتاب *کافی* آورده است[1]. جالب اینکه ویلفرد مادلونگ، که یک مستشرق غیرمسلمان است، زمانی که فارغ از این نگاه، به موضوع می‌نگرد، تصریح می‌کند که:

> پیش از غیبت امام دوازدهم، که بیشتر امامیه پس از وفات امام یازدهم، حسن بن علی عسکری [علیه‌السلام] در سال ۲۶۰ ق/ ۸۷۴م، او را مهدی می‌دانستند، آموزه غیبت با روایات امامان، کاملاً ثابت شده بود[2].

۱. مهدویت در شیعه و سنی از منظر دایرة‌المعارف‌های منتخب

در بررسی برخی مقالات موجود در دایرة‌المعارف‌های مورد بحث، درمی‌یابیم که در کنار معدود اظهارنظرهای مثبت صاحبان این مقالات، بیشتر مستشرقان، خواسته یا ناخواسته، در مورد موضوع مهدویت و جنبه‌های

---

۱. سیدمحمدتقی آیت اللهی، «مروری نقادانه بر دو اثر دانشگاهی در غرب درباره مهدویت»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۸ و۹، ص ۲۳۱.

۲. *دایرة‌المعارف اسلام* (لیدن)، ج ۵، مدخل Al-Mahdi.

کلامی و تاریخی آن در مذاهب اسلامی، قضاوت درستی انجام نداده‌اند؛ از این رو، در ادامه، بخش‌هایی از مقالات مورد نظر را که به بحث در مورد تفاوت‌های مبنایی میان شیعه و سنی در موضوع مهدویت مرتبط می‌شود، به صورت گزارشی مختصر و منسجم مرور می‌کنیم:

الف. دایرةالمعارف دین (میرچا الیاده)

هلمر رینگرن در ذیل مدخل «Messianism» در چند مورد، به بیان تفاوت دیدگاه شیعه و سنی در مورد مهدی موعودؑ پرداخته است. او معتقد است که طی دو قرن نخست (قرن هفتم و هشتم میلادی) دو گرایش بنیادی به وجود آمد؛ شیعه که معتقد به ضرورت ادامه جاذبه رهبری نبوی در مسیر سلاله محمد[ﷺ] از طریق منصب امامت بود و اکثریت سنی که طرفدار منصب خلافت، به عنوان جانشین مشروع رهبری پیامبر بودند؛ اما در عین حال عموماً جاذبه رهبری معنوی و دینی را از خلیفه سلب کردند و ترجیح دادند که قرآن را مرجع و راهنمای خود به عنوان مبنای احکام قضایی و دینی قرار دهند.

رینگرن در بیانی نه‌چندان روشن و دقیق، به تفکیک و تبیین برخی تفاوت‌های شیعه و سنی درباره مهدویت پرداخته، می‌گوید:

> در رهبری پرجاذبه آیین شیعه، هویت مهدی ـ اگرچه غایب است ـ شناخته شده است و فقط زمان بازگشت او معلوم نیست؛ اما برخی مسلمانان سنی می‌گویند هیچ کس نمی‌تواند هویت مهدی را بشناسد، تا اینکه او ظهور نماید؛ حال آنکه برخی دیگر، نقش مهدی را فقط تا حدّ عیسی محدود می‌کنند. او مانند انسان عادی ظهور می‌کند که کار او مانند یک اصلاح‌گر یا یک فاتح است. برخی از سنی‌ها قبول دارند که مهدی در خفاست؛ اما این غیبت را فوق‌طبیعی نمی‌دانند. گاه متکلمان سنی، کل اعتقاد به مهدی را با چنان احتیاط و تردیدی مورد توجه قرار می‌دهند که عنوان یا نقش او را نادیده می‌گیرند و این روند، امروزه جریان تجدیدشده‌ای به خود گرفته است.[1]

او در ادامه، سخن چندباره مستشرقان را تکرار می‌کند که دو مجموعه از چهار مجموعه اصلی روایی سنی، یعنی مجموعه بخاری و مسلم، هیچ اشاره‌ای به مهدی نکرده‌اند.

او معتقد است که گرایش دیرینه و ریشه‌دار به چشم‌انداز نبوت و مجموعه اسطوره‌های انباشته‌شده پیرامون مهدی، توأم با آرمانی‌ساختن تاریخ آغازین جامعه اسلامی به عنوان الگوی نخستین برای ماجرای مقدس آخرالزمان که در وجدان مسلمانان جای گرفته، سبب گشت مفهوم مهدی که در بین سنی‌ها به طور ناقص تعریف شده بود، با موقعیت موجود هماهنگ شود، یا طوری تنظیم گردد که یک داوطلب مناسب بتواند خود را مهدی منتظر اعلام کند.

نویسنده مقاله مورد بحث، با استناد به روش تاریخی‌نگری و بی‌توجه به پیچیدگی‌های ورود به مباحث تاریخی، و بدون در نظر گرفتن روایات نبوی

۱. *دایرة المعارف دین*، ج۹، ص۴۸۱.

در خصوص ائمه دوازده‌گانه، ویژگی‌های فردی و همچنین غیبت امام مهدی علیه‌السلام مدعی می‌شود:

جناح دیگری از شیعه که کمتر از آن گروه‌ها رسمیت نداشت و علویان حسینی (خاندان دوازده امام) مظهر آن‌ها بودند، انتظار منجی آینده را محور تعالیم خود قرار دادند. اما خاندان امامان حسینی در هیچ جنبش سیاسی علناً طرف‌دار «عصرطلایی» یا معتقد به ظهور منجی، شرکت نکردند...گروه‌های افراطی شیعه در عراق تا اوایل قرن هشتم میلادی شاهد موجی از فعالیت دینی- نظری بودند. ارتباط آن‌ها با سنت‌های قدیمی‌تر عرفانی، رهبانی و تصوف، مبهم است؛ اما پیامدهای مهمی برای شناخت آن‌ها از امام و در نتیجه برای شخصیت مهدی در پی داشت. عقایدی در رابطه با معصوم‌بودن امام مهدی، دانش فوق طبیعی او، چگونگی وجود معراجی او، قدرت شفاعت و بخشش گناهان و عظمت و حقانیت آینده او به وجود آمد و سرانجام در بین بزرگ‌ترین جمعیت شیعه، یعنی شیعه دوازده‌امامی، به عنوان جزء لازم شخصیت مهدی پذیرفته شد. این سلسله متوالی امامان در برابر تمایل گروه‌های رقیب برای «توقف» بر سر امامی خاص و انتظار ظهور مجدد او به عنوان مهدی تا زمان رحلت امام یازدهم، حسن عسکری[علیه‌السلام]، در سال ۸۷۴م مقاومت کردند؛ سپس اعلام کردند که پسر این امام، زنده اما غایب است و تا زمان بازگشت قریب‌الوقوع او، ارتباط با او از طریق مجموعه‌ای از نمایندگان (چهار نایب

خاص) امکان‌پذیر بود. پس از سال ۹۴۱م، فقهای دانشمند و برجسته شیعه دوازده‌امامی، غیبت کامل امام دوازدهم یا امام غایب تحت عنوان مهدی را تا زمان بازگشت او در آخرالزمان پذیرفتند. این تصمیم، بیان‌گر انتخاب موضع شیعه افراطی درباره مهدی بود که خاندان حسین[علیه‌السلام]، قبلاً آن را رد کرده بودند؛ اما اکنون بر بسط تصویری معنوی‌تر از مهدی، بر اساس اعتقاد به یک شخص رهایی‌بخش، تأکید داشتند. این اعتقاد با آداب خاص دینی و عبادی که ویژه شیعه دوازده امامی بود، تقویت شد و با الهیات ویژه آن‌ها در مورد عدم توارث، شهادت و رنج صالحان رواج یافت.[1]

ب. دایرةالمعارف اسلام

ویلفرد مادلونگ در دو مقاله «المهدی[علیه‌السلام]» و «قائم آل محمد[صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم]» به طور نسبتاً مفصّل، به برخی اختلاف دیدگاه‌ها در میان شیعه و سنی درباره مهدویت پرداخته است. او در مواردی کوشیده است تا با رویکردی منطقی به بررسی برخی تفاوت‌ها در مبانی عقیدتی شیعه و سنی در مورد مهدی علیه‌السلام بپردازد:

در بین شیعیان ـ به ویژه گروه‌های رادیکال‌تر ـ آرزوی ظهور احیاگر عدل و دین، معمولاً از همه شدیدتر بوده است. اعتقاد به آمدن مهدی از اهل بیت پیامبر، در اعتقادات شیعه رادیکال، بر

۱. همان.

> خلاف اعتقادات اهل تسنن به یک جنبه اصلی ایمان تبدیل شد. از آنجا که هریک از اعضای اهل بیت که به عنوان مهدی معرفی شدند نتوانستند در طول زندگی خود انتظارات مربوط به او را برآورده سازند، پیروان آن‌ها به آمدن مجدّد او امید بستند.[1]

او ادامه می‌دهد که امامیه در احتجاجات خود کوشیده‌اند ثابت کنند که توصیفات مهدی در احادیث اهل سنت، به امام دوازدهم مربوط می‌شود و عمر طولانی مهدی با توجه به اطلاعات مبتنی بر وحی درباره خضر، عیسی و دجال، و گزارش‌های غیردینی در خصوص افرادی که عمر طولانی داشته‌اند غیرمنطقی نیست. این‌گونه احتجاجات در اواسط قرن هفتم قمری (سیزدهم میلادی) هنگامی که چند عالم سنّی این اعتقاد امامیه را تأیید کردند که امام دوازدهم، مهدی منتظَر است، قوّت قابل توجهی یافت. در سال۶۴۸ق/ ۱۲۵۰م محمد بن یوسف گنجی قرشی، کتابی را تحت عنوان *البیان فی أخبار صاحب الزمان* تألیف نمود و بر اساس روایات اهل سنت، مهدی بودن امام دوازدهم را ثابت کرد. در سال۶۵۰ق/ ۱۲۵۳م، کمال‌الدین محمد بن طلحه عدوی نصیبینی، اثر خود به نام *مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول* را در شهر حلب سوریه به پایان برد و در آن امامت دوازده امام را تأیید کرده، به اعتراض‌های اهل تسنن بر اینکه امام دوازدهم مهدی است پاسخ داد. سبط بن جوزی در تذکره *خواص الأمة بذکر خصائص الأئمة* اخباری را از اهل سنت در خصوص فضایل علی[علیه‌السلام] و فرزندانش به ویژه

---

۱. *دایرة المعارف اسلام*، مدخل «المهدی»، ج۵، ص۱۲۳۰.

دوازده امام، گرد آورد و در پایان تأکید کرد که امام دوازدهم، مهدی موعود است. اظهارات این نویسندگان اهل سنت، در حمایت از مهدی بودن امام دوازدهم، و نیز نویسندگان بعدی از قبیل ابن صبّاغ اسفاقسی مکّی (متوفای ۸۵۵ق/ ۱۴۵۱م) و از متأخران، دانشمند حنفی، شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی(متوفای ۱۲۹۴ق/ ۱۸۷۷م) مکررا به وسیله احتجاج‌کنندگان امامیه ذکر شده است. از آثار گنجی و کمال الدین بن طلحه، به طور گسترده، به وسیله علی بن عیسی اربلی(متوفای۶۹۲ق/ ۱۲۹۳م) در کتاب *کشف الغمّة فی معرفة الأئمه* نقل شده و به استناد فراوان به منابع اهل سنت، نظر مثبت نویسندگان سنی را به خود جلب کرده است.

مادلونگ، با وجود اعتراف برخی از بزرگان اهل سنت به این واقعیت اشاره می‌کند که به رغم تأیید اعتقاد به مهدی به وسیله برخی محدّثان برجسته و متصوفه، این اعتقاد هرگز به بخش اساسی آموزه مذهبی اهل سنت تبدیل نشد. بسیاری از علمای مشهور مانند غزالی از بحث دربارهٔ این موضوع خودداری کرده‌اند. این طرز برخورد، اغلب احتمالاً به سبب ترس از تحریک نهضت‌های مخرّب سیاسی در میان امت اسلامی بوده است، تا در اثر تردید درباره صحت اعتقاد به مهدی. انتقاد صریح از اعتقاد به مهدی مانند آنچه ابن خلدون در مقدمه خود انجام داده، از موارد استثنایی محسوب می‌شود.

او با نگاهی واقع‌بینانه به وضعیت روایات مربوط به مهدی در منابع اهل سنت، به این نکته اشاره می‌کند که:

> تردیدهای پابرجا در خصوص مهدی، ممکن است تا حدودی به سبب نبودن روایتی در خصوص او در صحیح بخاری و مسلم باشد. اما روایات مربوط به مهدی در مجموعه‌های روایی اصیل اهل سنت از قبیل کتب ابو داود، ترمذی، ابن ماجه، نسایی به اندازه‌ای است که مبنای محکمی برای اعتقاد همگانی به مهدی را به وجود آورد.[۱]

او به موضوع غیبت مهدی علیه‌السلام نیز می‌پردازد و می‌گوید: «روایات واقفی منسوب به امام جعفر صادق[علیه‌السلام] در خصوص دو غیبت مهدی[علیه‌السلام] وجود دارد. این دو غیبت را به دو بار دستگیری امام کاظم[علیه‌السلام] تعبیر کرده‌اند که پیش از آخرین حبس خود به دست هارون الرشید، مدت کوتاهی در زمان خلافت مهدی عباسی زندانی شده بود. اکنون چنین تفسیر می‌شد که این قبیل روایات، به غیبت صغرا و کبرای امام دوازدهم اشاره می‌کند».

ولی او در جای دیگر، با اشاره به روایاتی که پیش از جریان واقفه درباره غیبت در میان مسلمانان شهرت داشته‌اند، می‌گوید: «پیش از غیبت امام دوازدهم ـ که بیشتر امامیه پس از وفات امام یازدهم، حسن بن علی عسکری[علیه‌السلام]، در سال ۲۶۰ق/۸۷۴م، او را مهدی می‌دانستند– آموزه غیبت، با روایات امامان، کاملاً ثابت شده بود».

مادلونگ، همچنین، با ورود ناقص به یکی از مباحث روایی مربوط به نسب حضرت مهدی علیه‌السلام که مورد اختلاف شیعه و سنی است، به اختلاف

۱. همان.

نظر علمای اهل سنت در این مورد اشاره کرده، می‌نویسد: «هرچند ابو نعیم اصفهانی، به روشنی موافق این عقیده بود که مهدی[علیه‌السلام] از سلاله حسین[علیه‌السلام] خواهد بود، ابن قیم جوزیه و به دنبال او ابن حجر هیتمی، معتقد بودند صحت روایاتی که تصریح می‌کنند مهدی از خاندان حسن[علیه‌السلام] خواهد بود بهتر تأیید می‌شود، و استدلال می‌کردند که خداوند از این جهت فرزندان حسن[علیه‌السلام] را ترجیح داده که حسن[علیه‌السلام] با اختیار خود و به خاطر دل‌سوزی برای امت اسلام، دست از خلافت کشید؛ اما حسین[علیه‌السلام] به طمع خلافت، درگیر جنگ شد».

البته مادلونگ این حقیقت را ابراز می‌کند که:

> این از تحلیل‌های بی‌محتوایی است که بنی امیه برای تخریب چهره امامان شیعه در میان افراد رواج دادند. علی هروی قاری (متوفای۱۰۱۴ق/۱۶۰۶م) این استدلال را رد کرده است و عبدالرحمن ایدروسی (متوفای۱۱۹۲ق/۱۷۷۸م) هم مؤید این دیدگاه بود که مهدی[علیه‌السلام] از خاندان حسین[علیه‌السلام] است.[۱]

ج. دایرةالمعارف هزاره‌گرایی

تیموتی آر.فرنیش در مقاله‌ای با عنوان «Mahdism» درباره تفاوت میان نگرش مبنایی شیعه و سنی در موضوع مهدی علیه‌السلام در جملات کوتاهی این‌گونه اظهار نظر می‌کند:

۱. *دایرة المعارف اسلام*، ج۵، ص ۱۲۳۰.

> شیعه و سنی، نظام‌های عقیدتی متفاوتی را در خصوص مهدی ارائه کرده‌اند. سنی‌ها ظهور او را بیشتر به بازگشت دوباره عیسی ارتباط داده و بر آن بوده‌اند که نقش او را با نقش مجدِّد که هر قرن ظهور می‌کند و ساختار جامعه اسلامی را تجدید می‌کند یکی بدانند.[1]

او در ادامه با اشاره به نقش عرفان و تصوّف، به این جمله کوتاه اکتفا می‌کند که «یکی دیگر از گروه‌های عمده اسلامی هم، دیدگاه خود را به نگرش‌های موجود در خصوص مهدی افزوده‌اند. این گروه، صوفی‌ها یا عرفایی هستند که عمدتا عقاید مشترکی با شیعه و سنی دارند».

د. دایرةالمعارف جهان نوین اسلام

رابرت.اس.کرامر در مقاله‌ای بسیار مختصر تحت عنوان «المهدی» آثار علمای صوفی، خصوصا ابن عربی (متوفای ۱۲۴۰م) را از عوامل مهم گسترش اندیشه مهدویت دانسته است و سپس در بیان گوشه‌ای از تفاوت مبانی مهدویت در مذهب تشیع و تسنن می‌گوید:

> مهدویت، نقشی اساسی در اعتقادات شیعه داشته؛ اما در اسلام سنی از چنین اقبالی برخوردار نبوده است. در میان اهل سنت، تکیه بر اجماع علما و اعتقاد به توان جامعه در جهت اصلاح خود، به لحاظ نظری، ضرورت اعتقاد به چنین شخصی را نفی می‌کند. این مفهوم در طی ناآرامی‌های سیاسی قرون اولیه در

۱. *دایرة المعارف هزاره‌گرایی*، ص۱۸۷.

> اعتقاد عمومی اهل سنت، نفوذ بسزایی داشت... به طور کلی، دیدگاه اهل سنت در خصوص مهدویت، در مقایسه با دیدگاه شیعه، بیشتر ناظر بر کسی است که احیاگر دین است؛ کسی که که برای تصدی مسند قدرت برگزیده می‌شود، نه اینکه صرفاً از غیبت بازگردد.[1]

ساشدینا هم در مدخل «Messiani» به جایگاه و نقش فعّال اعتقاد به مهدویت اشاره کرده و به اختلاف مبنایی شیعه و سنی در مبحث خلافت و امامت پرداخته است:

> پیش از پایان قرن هشتم میلادی، بیشتر مسلمانان، خلافت تاریخی را تداوم مقام دنیایی پیامبرشان می‌دانستند که به دور از هر گونه پیش‌بینی معادشناختی (آخرالزمانی) بود. این نقش معادشناختی به خلیفه آینده خدا (مهدی) محوّل شد و این، کانون اصلی اعتقاد اهل سنت درباره میراث مهدویت پیامبر را شکل می‌داد؛ اما زیرمجموعه‌های مختلف شیعیان بر ضرورت تداوم اقتدار دنیایی و معنوی پیامبر در شخصیت یک امام منصوب از جانب خدا برای هدایت جامعه به سوی رستگاری نهایی تأکید کرده‌اند. این، اصل اساسی شیعیانی بود که خلافت تاریخی را نفی می‌کردند و آن را مداخله بشر در تحقق طرح الهی می‌دانستند و در انتظار ظهور مهدی به عنوان احیاگر نظام آرمانی اسلام بودند... در شیعه اثنی عشری، اعتقاد به

۱. *دایرة المعارف جهان نوین اسلام*، ص۱۸.

مهدویت، نقشی پیچیده و ظاهرا متناقض داشته است. این اعتقاد، اصل هدایت‌کننده هم بوده است. نگرش سیاسی فعّال، مؤمنان را دعوت می‌کند تا همواره آماده و هشیار باشند، تا روزی به همراه مهدی که هر لحظه ممکن است ظهور کند، دست به انقلاب بزنند. از سوی دیگر، چشم‌انتظار تقدیر الهی بودن، تقریباً به صورت تسلیم و رضا نسبت به قضا و قدر درباره بازگشت این امام در آخرالزمان است. در هر دو نگرش، مسئله اصلی، تعیین راهکار صحیح در وضعیت سیاسی و اجتماعی خاص بوده است.[1]

۲. نقد و بررسی

۲.۱. مبانی اهل سنّت در مورد مهدویت

مقدمه

با توجه به نظرات گوناگون مستشرقان در توصیف شاخصه‌های آموزه مهدویت در میان شیعه و سنی، ضرورت مطالعه و بررسی تطبیقی میان دو مذهب عمده اسلامی از جنبه کلامی و حدیثی نمایان‌تر می‌شود؛ تا از این طریق با مشخص‌کردن مبانی اعتقادی مهدوی هر یک، از آشفتگی و سوء برداشت در این موضوع جلوگیری شود. این، همان چیزی است که بیشتر

۱. همان، ص۹۵.

مستشرقان و دین‌پژوهان غربی از درک درست آن عاجز بوده‌اند. پیش از ورود به بحث آموزه‌های اساسی اهل سنت درباره مهدویت، توجه به نکاتی ضرورت دارد:

الف. عدم انحصار موعودباوری در تشیع

اعتقاد به مهدی موعود(ع) و نظریه ظهور منجی، بخشی از اعتقادات اسلامی و جزء جدایی‌ناپذیر فلسفه سیاسی اسلام است که به رغم تعدّد مذاهب اسلامی و تفاوت‌های عقیدتی ناشی از آن، مورد قبول همه مسلمانان قرار گرفته است. این باور عمومی، بر مبنای کلام رسول خداﷺ و بشارت‌های ایشان در این‌باره شکل گرفته است. بسیاری از علمای اهل سنت، از قرن سوم هجری تا به امروز، بر این مطلب تأکید کرده‌اند که اعتقاد به ظهور مهدی موعود(ع) نه تنها مورد اتفاق مسلمانان، بلکه از اعتقادات مسلّم اسلامی است. دانشمندان زیادی از اهل سنت، در این باره کتاب‌ها نوشته یا در کتب روایی خود، احادیث مربوط به مهدی(ع) را جمع آوری کرده‌اند. حتی برخی از آنان احادیث مربوط به مهدی(ع) را در حدّ تواتر دانسته‌اند. با این حال، تعداد انگشت‌شماری از نویسندگان مسلمانان که عمدتاً تحت تأثیر القائات مستشرقان بوده‌اند، با شیعی معرفی کردن باور مهدویت، در صدد انکار یا تشکیک در این عقیده همگانی اسلامی برآمده یا کوشیده‌اند مهدی اهل سنت را متفاوت از مهدی مورد اعتقاد شیعه نشان-

دهند[1]. این افراد با انگیزه‌های خاص یا شاید به سبب ناآگاهی از مبانی اسلامی، در پی آن بوده‌اند تا این عقیده را برگرفته از تفکرات شیعه معرفی کنند؛ اما واقعیات تاریخی و حدیثی، خلاف این ادعا را ثابت می‌کند؛ به گونه‌ای که برخی اندیشمندان اهل سنت نیز که در زمره منکران یا تردیدکنندگان مهدویت قلمداد شده‌اند، به پذیرش مهدویت از جانب عموم اهل سنت اعتراف کرده‌اند[2].

به رغم پاره‌ای از اختلاف نظرها در برخی جزئیات مربوط به شخص امام مهدی علیه‌السلام و نیز چگونگی ظهور و تشکیل حکومت آن حضرت، تمام مذاهب اسلامی، و از جمله، چهار مذهب اصلی اهل سنت، این باور را از اعتقادات

۱. در سال های اخیر(۱۴۲۹ق) کتاب «*متی یشرق نورک أیها المنتظر*» تألیف محمد بن عثمان خمیس، به تصحیح و تحقیق عبدالله بن سلیمان و با ترجمه اسحق بن عبدالله عوضی، به نام *عجیب‌ترین دروغ تاریخ* در عربستان با شمارگان میلیونی، چاپ و منتشر شده است. هدف نویسنده بر این متمرکز است که ثابت کند مهدی مورد اعتقاد شیعیان، غیر از مهدی مورد اعتقاد اهل سنت است و مذاهب اسلامی، در این مورد به توافق نمی‌رسند.

۲. « بدان که در گذر روزگار، میان تمام پیروان اسلام، مشهور شد که ناگزیر در پایان دوران، مردی از خاندان نبوی سربرافرازد که به دین استواری بخشد و دادگری پدیدار سازد و مسلمانان وی را پیروی کنند. او بر سرزمین های اسلامی فرمان‌روایی می کند و مهدی نامیده می‌شود» (ابن خلدون، *مقدمه*، ص ۲۴۵).

«...و اما اهل سنت نیز به مهدویت ایمان آورده‌اند» (*حضرت مهدی علیه‌السلام در مذاهب أربعه*، ص۲۰، به نقل از احمد امین، *ألمهدی و المهدیّة*، ص ۴۱).

اسلامی دانسته و اعتقاد به آن را واجب شمرده‌اند[1]. همچنین بسیاری از علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت، به لزوم ایمان به مهدی علیه‌السلام فتوا داده‌اند که متّقی هندی (متوفای۹۷۵ق) تعدادی از آن‌ها را در پایان کتاب *البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان* ذکر کرده است[2]. این فتاوا، در واقع، پاسخی از جانب علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت، ساکن در مکه در قرن دهم هجری است به استفتای مسلمانان هند درباره شخصی که مدعی مهدویت بوده و در سال ۹۱۰ ق از دنیا رفته است. این فقها، پس از تقبیح و ردّ ادعای این شخص و مریدانش، به شخصیت والای مهدی موعود علیه‌السلام اشاره کرده و تعدادی از علایم ظهور او را از روایات برشمرده‌اند که هنوز محقّق نشده است[3]. حتی برخی از فقهای اهل سنت، منکر خروج مهدی را کافر و در مواردی واجب القتل می‌دانند. برخی نیز گفته‌اند باید او را تأدیب کرد، تا به حق بازگردد[4].

۱. شیخ محمد بن جعفر الکتانی (متوفای۱۳۴۵ق) در کتاب خود می‌گوید: «فالإیمان بخروج المهدی واجب» (کتانی، أبو عبدالله محمد بن جعفر، *نظم المتناثر*، ص۲۸۹).

۲. متقی هندی، ج۲، ص۸۶۶.

۳. در متن پاسخ احمد بن حجر شافعی که یکی از این فقیهان است، آمده: «اگر این انکار به دلیل انکار سنت باشد، حکم کفر و ارتداد آنان باید صادر گردد و کشته شوند. و اگر این انکار، نه به سبب انکار سنت، بلکه از روی دشمنی با علمای اسلام است پس تعزیر آن‌ها لازم است». (ر.ک: مهدی اکبر نژاد، *بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت*، ص ۳۲۸ – ۳۳۳).

۴. سیدرضی قادری، *مهدویت در صحاح ستّه*، ص۱۴ (به نقل از: *ینابیع المودّة*، ص۴۴۷؛ ...

ب. آفت تأثیرپذیری از آراء مستشرقان

بزرگان اهل سنت، با دیدگاه‌ها و مذاهب گوناگون، درباره آن عدالت‌گستر، رساله‌های مستقلی نوشته و بسیاری از محدّثان، در کتاب‌های خود، بابی را به روایات مربوط به مهدی علیه‌السلام اختصاص داده‌اند. قوّت این آموزه اصیل اسلامی، به اندازه‌ای است که افراد معدودی جرأت انکار آن را داشته‌اند. این افراد در قرون اخیر می‌زیسته و عمدتاً متأثر از نظرات ناصواب مستشرقان بوده‌اند؛ برای نمونه، احمد امین مصری در تحلیل موضوع مهدویت، ادعا می‌کند:

> اندیشه مهدی، اسباب سیاسی اجتماعی و دینی دارد. به گمانم این فکر، زاییده شیعه است که پس از خروج خلافت از دست اهل بیت، آن را ابداع کردند. رهبری هوشمند شیعه با سوء استفاده از ساده‌اندیشی توده‌ها و شوق آنان به دین اسلام، از این جنبه شروع به تبلیغ کردند؛ حدیث‌ها را جعل نموده، آن را از قول پیامبر روایت کردند.[1]

احمد امین و افرادی از قبیل رشید رضا[2]، فرید وجدی[3] و دکتر عدّاب محمود

القول المختصر، ص۲۶؛ ناصرالدین، مجلة *التمدن الإسلامیة*، ش۲، ص۶۴۳).

۱. احمد امین، *ضحی الإسلام*، ج۳، ص۲۴۳.

۲. «...برای شیعه، در مورد مهدویت، خرافاتی است که با اصول دین مخالفت دارد» (رشید رضا، *ألمنار*، ج۱۰، ص۲۹۴).

۳. ر.ک: *مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت*، ص۳۰۷. وی پس از بیان چند روایت در مورد مهدی علیه‌السلام می‌نویسد: «پیامبر منزه از آن است که چنین مطالبی را بیان کند. این احادیث، موضوع و مجعولند» (به نقل از: بررسی تطبیقی، فرید وجدی، *دایرةالمعارف*

الحمش[1]، و برخی دیگر، از نویسندگان متأخر اهل سنت با گرایش‌های روشنفکر مآبانه هستند که عمدتا تحت تأثیر القائات مستشرقان، از این منظر به آموزه اصیل مهدویت نگریسته‌اند. شباهت این گفته‌ها با مطالبی که در صفحات پیشین، از جانب دین‌پژوهان غربی عنوان شد، بیان‌کننده تأثیر عمیق مستشرقان بر افکار این دسته از نویسندگان مصری است.

به نظر می‌رسد تفکرات این اندیشوران مسلمان، بیش از آنکه مستند به مبانی علمی باشد محصول شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، و عقل‌گرایی و شک‌گرایی رایج در این مقطع زمانی است. اوضاع سیاسی و فرهنگی مصر نیز در ایجاد فضای مناسب برای چنین نظریه‌پردازی‌هایی بی‌تأثیر نبوده است. ساشدینا در بیان انگیزه تأثیرپذیری و هم‌گرایی اهل سنت با اسلام‌شناسان غربی می‌گوید:

> اهل سنت و دانشمندان غربی در موضوع مهدویت در اسلام، این گرایش را داشته‌اند که آیین‌های شیعی را برگرفته از منابع مسیحی و یهودی نشان دهند و رهبران شیعی را متهم سازند که این آیین‌ها را به شکل اسلامی درآورده و لباس دین را به

القرن العشرین، ج۱۰، ص۴۷).

۱. همان، ص۳۰۹. او در سال ۱۹۹۹ میلادی با نوشتن کتاب «*ألمهدی المنتظر فی روایات أهل السنة و الشیعة دراسة حدیثیة نقدیة*» موضوع مهدی را به بحث گذارده و نتیجه گرفته است احادیث مهدی، چه از جانب شیعه وچه اهل سنت، صحیح نیست.

آن پوشانده‌اند، تا بدین وسیله، حکومت‌های سنی مذهب را سرنگون کنند.[۱]

ج. تعصّب و تحریف در آثار اهل سنت

مایه تأسف است که آموزه مهدویت گاه، تنها به این دلیل که در میان شیعه از غنای بیشتری برخوردار بوده، ساخته و پرداخته ذهن شیعه پنداشته و مردود اعلام شده است.[۲] گویی برخی از اهل سنت در توصیف مهدی موعود(ع) به امور سلبی روی آورده‌اند؛ بدین معنا که بر خلاف روایات نقل‌شده از پیامبر(ص) تلاش عده‌ای در جهت نفی صفاتی است که امامیه در مورد مهدی موعود(ع) قائل شده است؛ از جمله نفی عصمت، نفی تولد، نفی نسب و نفی غیبت مهدی(ع).[۳] مستشرق معروف، سوسنه دیفلد در این باره سخنی تأمل‌برانگیز دارد. او معتقد است:

> هر کس می‌خواهد عقاید اهل سنت را بفهمد، ابتدا باید در خاطر خویش، مجسّم سازد که هر جمله‌ای از آن عقاید، ردّ بر یکی از فرقه‌های مخالف ایشان بوده است. عقیده کلامی اهل سنت بر پایه ردّ فرقه‌هایی است که از دیدگاه ایشان ضالّه حساب می‌شوند.[۴]

---

۱. عبدالعزیز ساشدینا، «امام مهدی(ع) منجی اسلام»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۱۰، ص ۱۱۰.

۲. ر.ک: *المنار*، ج ۱۰، ص ۲۹۴. احمد امین، *ضحی الإسلام*، ج ۳، ص ۲۴۱.

۳. عبدالمنعم ألنمر، *تاریخ و وثائق*، ص ۱۸۸.

۴. جعفر سبحانی، *بحوث فی الملل و النحل*، ج ۳، ص ۳۰۷.

تأسف‌بارتر اینکه در دوران اخیر، از روی عناد و غرض‌ورزی، برخی از عبارات تأییدکننده عقیده شیعه، از متون اهل سنت، حذف شده است؛ برای مثال، ابن عربی در *فتوحات مکیة* ولادت حضرت مهدی(ع) را پذیرفته و به نام پدر بزرگوار ایشان تصریح کرده است. عبارت محیی الدین عربی در باب ۳۶۶ *فتوحات*، که شعرانی[۱]، صبّان و حمزاوی[۲] نیز این مطلب را از او نقل کرده‌اند، چنین است:

> بدانید که خروج امام مهدی حتمی است...او از خاندان پیامبر و از فرزندان فاطمه است؛ جدّش حسین بن علی و پدرش حسن عسکری است...و هم‌نام پیامبر است.

اکنون بنگرید به عبارت کنونی فتوحات:

> ...او از خاندان رسول خدا و از فرزندان فاطمه است. او هم‌نام رسول خدا و جدّش حسین بن علی بن ابی‌طالب است. میان رکن و مقام با او بیعت می‌شود.[۳]

ملاحظه می‌کنید که در چاپ‌های جدید *فتوحات*، نام امام حسن عسکری(ع) نیامده است.[۴]

---

۱. شعرانی، *الیواقیت و الجواهر*، ج ۲، ص ۵۶۲.

۲. حمزاوی، *مشارق الأنوار*، ص ۱۱۲.

۳. ابن عربی، *فتوحات مکیة*، ج ۶، ص ۵۱.

۴. مهدی اکبرنژاد، *بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت*، ص ۲۱۱.

مهدویت در قرآن از منظر اهل سنت

از آنجا که متون مقدس ادیان، مهم‌ترین خاستگاه برای اندیشه منجی موعود به شمار می‌رود، واکاوی این آموزه در نوشته‌های مقدس هر دین، می‌تواند میزان اصالت آن را در دین موردنظر، مشخص کند. در میان مسلمانان، قرآن و سنت پیامبرﷺ دو منبع اصلی و مورد اتفاق همگان برای تبیین و تفسیر آموزه‌های اسلامی است. برخی از آیات قرآن کریم، دربردارنده وعده نجات و حکومت مستضعفان، غلبه دین الهی و تحقق اراده خداوند در زمین هستند. از آنجا که این آیات به فرجام جهان و آینده روشن بشریت دلالت می‌کنند، ظهور مهدی موعود(ع) را می‌توان مصداق کامل آن بشارت‌های قرآنی دانست.

دسته دیگر، آیات فراوانی هستند که بر مفهوم نجات و تحقق وعده الهی دلالت روشن، ندارند. این آیات، هیچ تصریحی به موضوع مهدویت ندارند و استناد به آن‌ها بر اساس روایاتی است که در این خصوص وارد شده است. این روایات تفسیری عمدتاً در کتب تفسیر و مجامع حدیثی شیعه نقل شده‌اند؛ اما در آثار بزرگان اهل سنت نیز می‌توان نمونه‌هایی از آن را یافت؛ برای مثال، در تفسیر ﴿لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم﴾،[1] خواری بنی اسرائیل در دنیا، به ظهورحضرت مهدی(ع) و قتل آنان به دست منجی موعود(ع)، تفسیر شده است. بزرگانی مانند طبری[2]،

۱. سوره بقره، آیه۱۱۴.

۲. *جامع البیان*، ج۱، ص۶۹۹.

قنوجی بخاری[1]، رشیدالدین میبدی[2]، قرطبی[3]، ابن کثیر[4] و سیوطی[5]، این معنا را پذیرفته‌اند. همچنین، قرطبی مالکی در ذیل آیهٔ شریف ﴿لیظهره علی الدین کلّه﴾[6] آن را به پیروزی اسلام بر همه ادیان در زمان ظهورمهدی(ع) تفسیر کرده است[7]. آلوسی بغدادی نیز در تفسیر آیهٔ ﴿و إنه لَعِلم للسّاعة﴾[8] به موضوع «اشراط الساعة» و نزول عیسی(ع) پرداخته و می‌گوید:

«اکثر بر این عقیده‌اند که عیسی به مهدی اقتدا می‌کند»[9].

در تفاسیر اهل سنت، چندین آیه دیگر، به موضوع مهدویت تفسیر شده‌اند. در این میان، برخی مفسّران اهل سنت از قبیل رشید رضا نویسنده *المنار*[10] و احمد مصطفی مراغی، صاحب *تفسیر المراغی*[11] موضع منفی اتخاذ کرده‌اند که به مبنای آن‌ها در ردّ احادیث مهدویت مربوط می‌شود[1].

۱. *فتح البیان*، ج۱، ص۲۵۸.

۲. *کشف الأسرار*، ج۱، ص۳۲۵.

۳. *ألجامع لأحکام القرآن*، ج۱، ص۵۳.

۴. *تفسیر القرآن العظیم*، ج۱، ص۱۶۲.

۵. *الدر المنثور*، ج۱، ص۱۰۸.

۶. سوره توبه، آیه۳۳.

۷. *الجامع لأحکام القرآن*، ج۸، ص۱۲۱.

۸. سوره زخرف، آیه۶۱.

۹. *روح المعانی*، ج۲۵، ص ۹۵.

۱۰. ر.ک: *المنار*، ج۶ و ۹ و ۱۰ و ۱۱.

۱۱. *التفسیر*، ج۱، ص۱۶۲.

۱. ر.ک: *حضرت مهدی(ع) در مذاهب اربعه*، ص۱۴۶.

به هر حال، قرآن کریم، نامی از منجی نبرده و چنین انتظاری هم از قرآن نیست که در این‌گونه موارد به صراحت، سخن گفته باشد؛ اما به طور قطع، این آیات قابلیت آن را دارد که اندیشه مفسّران و مؤمنان را به موضوع منجی موعود معطوف کند. در موعودباوری اسلامی، تبیین این‌گونه حقایق بر عهده روایات فراوانی است که از برپایی عدل و داد به دست مهدی علیه‌السلام در آخرالزمان خبر می‌دهد. با وجود این گونه روایات، می‌توان مصداق تامّ وعده‌های قرآنی را شناسایی کرد؛ بنابراین می‌توان گفت که آنچه در واقع، سبب تثبیت این آموزه در اسلام شده، «روایات» است[1].

مهدویت در منابع روایی اهل سنت

قرآن کریم، به منزله قانون اساسی اسلام، مشتمل بر کلیات و اصول معارف دین می‌باشد و تبیین آیات آن بر عهده رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛[2] به همین سبب، برای فهم هر موضوع و مسأله، هم‌زمان با مراجعه به قرآن، رجوع به سنت نیز ضرورت دارد. به یقین، اگر احادیث فراوان در موضوع مهدویت نبود، اثری از ویژگی‌های مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و قیام او بر لوح دین نقش نمی‌بست.

سنت نبوی، دربردارنده تمام آن چیزی است که برای تأسیس آموزه منجی موعود در یک دین، لازم است. روایات نقل شده از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منجی

---

۱. ر.ک: *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص ۲۷۰.
۲. سوره نحل، آیه ۴۴.

موعود اسلام را با اسم و عنوان و حتی برخی خصوصیات ظاهری توصیف کرده و در مورد وقایع قبل و بعد از ظهور و قیام او خبر داده است. این روایات، سینه به سینه نقل شده و سپس با نگارش کتاب‌ها و مجموعه‌های حدیثی، ثبت و ضبط گردیده است.

با توجه به آنکه اهمیت بحث در مورد مهدی علیه‌السلام در نزد اهل سنت، بیشتر ناظر به جنبه‌های روایی است تا مباحث کلامی، بسیاری از محدّثان اهل سنت، در کتاب‌های خود، بابی را به روایات مربوط به مهدی موعود علیه‌السلام اختصاص داده‌اند. این آموزه که به عنوان یکی از اشراط‌الساعة در میان اهل سنت مطرح بوده، در طول تاریخ، توجه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد تقریباً تمام کتب حدیثی اهل سنت اعم از صحاح و غیر آن، به نحوی روایات مرتبط با مهدویت را ذکر کرده‌اند. در تعداد اندکی از این کتاب‌ها که به صراحت از مهدی موعود علیه‌السلام نام برده نشده است، ویژگی‌هایی بیان گردیده که جز بر آن حضرت، قابل تطبیق نیست.

کتب حدیثی اهل سنت گاهی در ضمن بیان سایر موضوعات، بخشی را در ذیل عنوان «الفتن»، «اشراط الساعة»، «باب المهدی» و «کتاب المهدی» به مهدی موعود علیه‌السلام اختصاص داده‌اند و گاه به صورت اختصاصی به موضوع مهدویت پرداخته‌اند[1].

---

۱. مهدی اکبرنژاد، سعید آذرشین‌فام، *حضرت مهدی علیه‌السلام در مذاهب اربعه*، ص ۱۳ - ۴۰.

در میان اهل سنت می‌توان از محدثان و دانشمندان مشهور همچون صنعانی(متوفای ۲۱۱ق)، ابن ابی شیبه(۲۳۵ق)، احمد بن حنبل(۲۴۱ق)، ابن ماجه(۲۷۳ق)، أبو داود(۲۷۵ق)، ترمذی(۲۹۷ق)، مقدسی(۳۵۵ق)، طبرانی(۳۶۰ق)، حاکم نیشابوری(۴۰۵ق)، ابن اثیر(۶۰۶ق)، سبط جوزی(۶۵۴ق)، ابن تیمیه(۷۲۸ق)، ابن کثیر دمشقی(۷۷۴ق)، هیثمی(۸۰۷ق)، سیوطی(۹۱۱ق)، ابن حجرهیتمی(۹۷۴ق) و متقی هندی(۹۷۵ق) و... نام برد. افزون بر این، ده‌ها نفر از بزرگان صحابه در اسناد حدیث‌های مهدویت حضور دارند که با توجه به شأن والای آن‌ها در نزد سنیان، بر اعتبار روایات مهدویت در نزد اهل سنت افزوده می‌شود. درباره اینکه چه تعداد از صحابه در اسناد این احادیث حضور دارند، گزارش‌های مختلف ارائه شده است. برخی شمار این صحابه را ۲۶، عده‌ای ۳۱ یا ۳۳ و گروهی ۵۰ نفر شمرده‌اند[۱]؛ افرادی همانند علی بن ابی طالب علیه‌السلام، عمار یاسر، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، ام سلمه، ام حبیبه، حذیفة الیمان، عبدالله بن مسعود، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، ابو هریره، عایشه، انس بن مالک، ابو قتاده، زید بن ارقم و...[۲].

۱. *بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت*، ص۹۹.

۲. ر.ک: *مهدی منتظر در اندیشه اسلامی*، ص۴۱ – ۵۰.

حجیت احادیث مهدویت در دیدگاه اهل سنت

اعتقاد به موضوعی که مبتنی بر احادیث است، متوقف بر پذیرش و حجت دانستن روایات مربوط به آن خواهد بود؛ در نتیجه اگر حجیت و اعتبار آن روایات، مورد تأیید اهل فن نباشد، اصل موضوع به خودی خود، مورد تردید و انکار قرار خواهد گرفت. آموزه مهدویت نیز که ریشه در سنت و بشارت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد، از این امر مستثنا نیست. خوشبختانه احادیث مهدویت، فارغ از برخی اختلاف نظرهای جزیی و با وجود اینکه برخی از آن احادیث، خالی از ضعف در سند یا متن نیستند، از آن دسته روایاتی‌اند که ویژگی حجّیت و مقبولیت را دارا هستند.

برخی از نویسندگان سنّی معاصر، ۶۷ دانشمند اهل سنت را نام برده‌اند که به احادیث مهدویت استدلال کرده و آن را پذیرفته‌اند. در میان تعابیر ایشان در وصف ده‌ها روایت مهدویت، عباراتی مانند: «هذا حدیث حسن صحیح»، «رجاله رجال صحیح»، «و رجاله ثقات»، «هذا حدیث حسن و قد روی من غیر وجه عن النبی»، «و هذا إسناد قوی صحیح» و مشابه آن به فراوانی دیده می‌شود،[۱] برای مثال، دکتر عبدالعلیم البستوی در کتاب *المهدی المنتظر فی ضوء الأحادیث و الآثار الصحیحة و الضعیفة*، ۴۶ حدیث را صحیح و حسن معرفی کرده، می‌نویسد:

۱. *بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت*، ص۷۰؛ محمد احمد اسمعیل، *المهدی و فقه أشراط الساعة*، ص ۶۶ – ۶۹؛ *مهدی منتظر در اندیشه اسلامی*، ص ۵۴- ۶۰.

> خلافت مهدی در آخرالزمان، حق است و انکار آن ممکن نیست؛ زیرا احادیث صحیح و حسن بر این مطلب دلالت دارد[۱].

در اسناد این روایات، کثرت تعداد راویان در همه طبقات به اندازه‌ای است که نشان‌دهنده تواتر در مجموعه روایات مربوط به مهدی موعودعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است؛ و هرگاه حدیثی به صورت متواتر نقل شده باشد دیگر نیازی به بررسی سند آن روایت نیست. در این حالت، وجود برخی افراد ضعیف در طرق آن روایت، خدشه‌ای به اعتبار سند روایت وارد نمی‌سازد[۲].

بسیاری از دانشمندان اهل سنت، بر متواتربودن احادیث مربوط به حضرت مهدیعلیه‌السلام تصریح کرده‌اند[۳]؛ هر چند به تعبیر الغماری الشافعی (متوفای ۱۳۸۰ق) این تواتر بر بسیاری از مردم پنهان مانده است[۴]. این، مایه شگفتی است که مطلبی تا به این حد مشهور و مورد اتفاق اهل سنت[۵]، مورد غفلت قرار گرفته باشد. آیا می‌توان تاکید و تصریح اهل فن را در طی قرون متمادی، نادیده انگاشت و روش تردید و انکار را در پیش گرفت؟ به راستی

---

۱. بستوی، *المهدی المنتظر*، ج ۱، ص۳۵۵ و ۳۵۶.

۲. *حضرت مهدی در مذاهب اربعه*، ص۶۳ – ۷۷ (به نقل از: جلال الدین سیوطی، *تدریب الراوی*، ج ۲، ص۱۵۹).

۳. ر.ک: *نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت*، ص۱۶ و ۱۷.

۴. غماری، *ابراز الوهم المکنون من کلام إبن خلدون*، ص ۴۳۶ – ۴۴۳.

۵. حسین الهی‌نژاد، «هم‌گرایی مسلمانان در باورداشت مهدویت»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۲۳، ص ۱۴۱، (پاسخ رابطة العالم الإسلامی (مرکز دینی وهابیت) به پرسش یک مسلمان سنی اهل کنیا درباره مهدی موعودعلیه‌السلام).

اگر این موضوع، مورد تشکیک قرار بگیرد، دیگر کدام‌یک از معتقدات اسلامی مورد تردید قرار نخواهد گرفت؟

ادعای تعارض در روایات مهدویت

افرادی مانند رشید رضا، تعارض میان برخی روایات را بهانه‌ای برای تشکیک در مورد مهدویت قرار داده‌اند. وی در طی بحث از علایم قیامت و بیان تعارضات اخبار آن، به ویژه در مورد دجّال می‌نویسد:

> تعارض در روایات مهدی، قوی‌تر و ظاهرتر و جمع میان آن‌ها دشوارتر [از روایات دجال] است. منکران آن‌ها بیشتر و شبهه درباره آن‌ها ظاهرتر است.[۱]

او در ادامه، تعارض میان حدیث‌های مربوط به نام پدر امام مهدیعلیه‌السلام و احادیثی که بیان‌گر نسب آن حضرت است را ذکر کرده و می‌گوید:

> برخی روایات، مهدی[علیه‌السلام] را از نسل حسن[علیه‌السلام] و بعضی از نسل حسین[علیه‌السلام] معرفی می‌کنند و در اسم پدرش هم اختلاف دارند[۲].

در پاسخ این افراد باید گفت:

۱. تعارض در میان چند روایت، نشان‌دهنده جعلی‌بودن برخی از آن روایات است و این، مطلب تازه‌ای نیست؛ همواره در یک موضوع مهم، روایات جعلی هم دیده می‌شود. پس به مجرّد اینکه احادیث و اخبار در یک

---

۱. رشید رضا، *المنار*، ج ۹، ص۴۹۹ و ۵۰۱ (ذیل تفسیر آیه ۱۸۷ سوره أعراف).

۲. همان.

موضوع، دچار برخی تعارضات باشند، باعث نمی‌شود که از تمام آن احادیث صرف‌نظر کرده، آن‌ها را مردود بدانیم؛

۲. هنگامی به تعارض ترتیب اثر داده می‌شود که میان دو دسته از روایات متعارض، از نظر قوّت و ضعف، تساوی وجود داشته باشد؛ اما در جایی که یک طرف از احادیث، قوی و طرف دیگر ضعیف باشد، تعارض واقعی شکل نمی‌گیرد و به آن، ترتیب اثر داده نمی‌شود؛

۳. تعارضاتی از قبیل آنچه رشید رضا به آن اشاره کرده، تعارض در جزئیات و خصوصیات مربوط به مهدی علیه‌السلام است، نه تعارض در اصل و اساس مهدویت؛ که در اصل موضوع، تعارضی در روایات نیست.

جایگاه مهدویت در اندیشه متکلّمان اهل سنت

در کتب کلامی اهل سنت، بر خلاف منابع روایی، بحث‌های مفصّل و مستقل در موضوع مهدویت، یافت نمی‌شود. این مسأله باعث شده است تا افراد ناآگاه به مبانی کلامی اهل سنت، به ویژه مستشرقان، به گمانه‌زنی و پیش‌داوری پرداخته، آن را دلیل بر سستی اعتقاد به مهدویت در میان علمای متقدّم اهل سنت بدانند؛ در حالی که واقعیت، چنین نیست. درباره علت بی‌رغبتی متکلمان سنی به موضوع مهدویت گفته‌اند:

۱. با توجه به سرگذشت پرفراز و نشیب علم کلام و انشعابات آن در میان متکلمان اهل سنت[1] و با درنظر گرفتن جبهه‌گیری‌های فرقه‌ای در این مورد،

۱. ر.ک: *حضرت مهدی در مذاهب اربعه*، ص۹۵ – ۱۰۴.

مدار مباحث کلامی به طور عمده در جهت اثبات عقاید خود و نفی دیگران بوده و نوعی کلام تدافعی ایجاد شده است؛ بنابراین نباید از آن‌ها توقع داشت که در کتاب‌های خود به مباحث مهدویت پرداخته باشند؛ چون احتمالاً، از آنجا که اصل اندیشه مهدویت مورد اختلاف کلامی نبوده و بر آن اتفاق نظر بوده، به معرکه مباحث و کتب کلامی کشانده نشده است؛ شبیه بحث معاد و نبوت که قطعاً از اصول دین است، اما به نسبت بحث عدل، در کلام معتزله، چشم‌گیر نیست؛ چرا که اساساً در این مورد اختلافی نبوده است.

شهرت اعتقاد به مهدی موعود علیه‌السلام از دیرباز، به گونه‌ای بوده که گاه، افرادی خود را مصداق مهدی علیه‌السلام معرفی کرده‌اند؛ و با این وجود، این آموزه، محل نزاع‌های کلامی اهل سنت واقع نشده است. این مطلب می‌تواند گواه بر اتفاق نظر متکلمان اهل سنت در اعتقاد به مهدی موعود علیه‌السلام باشد؛

۲. از آنجا که نزد اهل سنت– بر خلاف شیعه– امامت از مسائل فرعی است و جایگاهی در علم کلام ندارد، مهدویت نیز جایگاهی در مباحث کلامی نخواهد داشت. غزالی (متکلم بزرگ سنی) می‌گوید:

> ما به پیروی از روش مشهور، امامت را در کلام بحث می‌کنیم، وگرنه کلام، جای مباحثی همچون مهدویت نیست[1]؛

۳. اتکای مباحث مهدویت به منابع سرشار روایی، در مغفول ماندن این‌گونه مباحث در کتاب‌های کلامی بی‌تأثیر نبوده است. علمای اهل سنت از دیرباز،

۱. محمد غزالی، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، ص ۲۱۳.

مبحث مهدی موعود﵇ را در ذیل عنوان اشراط‌الساعة قرار می‌دادند؛ اما از آنجا که در کتب کلامی با رویکردی عقلانی به دین پرداخته می‌شود، این موضوع مطرح نبوده یا به صورت گذرا در مورد آن بحث شده است؛ زیرا موضوع ظهور مهدی موعود﵇، مربوط به آینده و اخبار از آن به نحوی اخبار از غیب است و تنها راه اطلاع بر آن، احادیث وارده از نبی مکرم‌ﷺ است. متکلمان متأخر اهل سنت نیز در مباحث کلامی، سبک و روش اسلاف خود را پیموده‌اند. آثاری چون *إحیاء علوم الدین* از ابوحامد غزالی و *شرح المقاصد*، اثر تفتازانی شاهد این مدّعاست. شایان ذکر است که بسیاری از متکلمان سنی در این‌باره، به دلایلی که ذکر شد، سکوت کرده‌اند؛ اما گزارشی از انکار آموزه مهدویت هم از هیچ متکلمی ثبت نشده است.

۲. ۲. مبانی شیعه درباره مهدویت

مقدمه

خاستگاه شیعه

برخی از نویسندگان اعم از مسلمان و مستشرق در موضوع پیدایش شیعه و بسط تاریخی آن، نظرات ناصوابی ارائه داده‌اند که عمدتاً از سر غرض‌ورزی یا ناآگاهی بوده است. مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی معمولاً هر جا به بحث دربارهٔ آموزه‌های شیعی پرداخته‌اند، به برخی فرضیات مطرح شده در مورد ریشه تشیع اشاره کرده‌اند، تا بدین طریق، شیعه را غیراصیل معرفی کنند؛ حدسیاتی همچون: ساخته دست عبدالله بن سبا، جعل‌شده به دست

ایرانیان یا تحت تأثیر آنان، حاصل تلاش امام محمد باقر﵇ و امام صادق﵇، پدید آمده از جریان سقیفه یا پس از ماجرای حکمیت و یا پس از حادثه کربلا و ... که البته محققان به تمام این شبهات پاسخ داده‌اند.

در یک کلام می‌توان گفت که نباید تاریخی برای پیدایش تشیع- به مثابه تفسیری خاص از اسلام- جدای از تاریخ اسلام قائل شد؛ بلکه باید آن را همزاد اسلام دانست[۱].

سعد اشعری و نوبختی (از عالمان متقدم در بحث ملل و نحل) تصریح می‌کنند:

> تشیع در مفهوم توجه و ستایش خاص از امتیازات و ارزش‌های امام علی﵇ است که در زمان حیات رسول اکرمﷺ ظاهر شده بود[۲].

به علاوه واژه شیعه به دفعات، در مفهوم اصطلاحی آن، در زمان پیامبر اکرمﷺ و از سوی شخص آن حضرت به کار رفته است که حاکی از اصالت و همزادی آن با اسلام است.

مفهوم اصطلاحی شیعه

واژه شیعه چنانچه به نحو مطلق یا همراه با الف و لام معرفه و به صورت غیرمضاف ذکر شود، فقط بر پیروان امیرالمؤمنین﵇ اشاره دارد که در برخی

---

۱. *آشنایی با فرق تشیع*، ص۲۷ – ۳۶؛ علامه طباطبایی، *شیعه در اسلام*، ص۲۸.

۲. سعد بن عبدالله اشعری، *المقالات و الفرق*، ص ۱۵؛ حسن بن موسی نوبختی، *فرق الشیعة*، ص۲۳.

باورها متفاوت از اهل سنت می‌اندیشند؛ اما از آنجا کـه شـیعیان یـا پیـروان امیرالمؤمنین(ع) نیز دارای گرایش‌ها و فرقه‌های مختلف هستند در کـاربرد مختلف کلمه شیعه باید توجه کرد که در هر مورد، منظور کدام فرقـه شـیعه است. با این وجود، شیعه در سراسر تاریخ اسلام، بیشتر یادآور سه فرقه مهم زیدی، اسماعیلی و جعفری (اثناعشری) است که به مرور زمان و به ویژه در قرون اخیر، برای شـیعیان دوازده‌امـامی تثبیـت شـده و شـیعیان زیـدی یـا اسماعیلی به همین دو نام یا دیگر نام‌های خاص خود شناخته می‌شوند.

مهدویت در کیسانیه و واقفیه

فرقه کیسانیه در زمره سه فرقه اصلی شیعه نیسـت؛ امـا در جریـان بررسـی تاریخ مدعیان مهدویت، مستشرقان به این فرقه بسیار اشاره کرده و در مورد آن به تحلیل و گمانه‌زنی پرداخته‌اند. این فرقه با نام محمد حنفیـه و مختـار ثقفی عجین شده و از نخستین فرقه‌هایی است که از واژه «مهدی» در جهت مقاصد خود استفاده کرده است. بنابر گزارش نوبختی، پس از شـهادت امـام حسین(ع) گروهی از شیعیان به مهدویت محمد حنفیه قائل شدند و پیش از درگذشت محمد حنفیه در سال ۸۱ ق به سه دسته تقسیم شدند کـه بعـدها انشعاباتی در آن‌ها ایجاد شد. در بیان برخـی انحرافـات در اعتقـاد کیسـانیه دربارۀ آموزه اصیل مهدویت، به این دو مورد بسنده می‌کنیم:

۱. لزومی ندارد مهدی[(ع)] از نسل فاطمه[(س)] یا حتی علی[(ع)] باشد؛ بلکه کافی است از بنی هاشم باشد؛ اما او پس از برقرای عـدل در جهـان و

هنگام مرگ، حکومت را به فردی هاشمی از نسل فاطمه[(س)] می‌سپارد[۱]؛

۲. او در زمان غیبت، در مکان خاص و دور از دسترس(کوه رضویٰ) قرار دارد و از مواهب الهی بهره می‌برد.

فرقه واقفیه نیز جزء سه فرقه عمده شیعی نیست؛ اما از آنجا که در آثـار مستشرقان به افکار و اقدامات آن‌ها بسیار استناد شده، به آن اشاره می‌کنیم. نوبختی می‌نویسد که پس از وفات هر یک از امامان، گروهـی بـر او توقـف کرده‌اند؛ اما لقـب «واقفـه» بـه توقـف‌کننـدگان بـر امامـت امـام کـاظم(ع) اختصاص دارد. او سپس واقفیه را به پنج دسته تقسیم می‌کنـد کـه همگـی قائل به مهدویت امام کاظم(ع) بوده‌اند. بـه اسـتثناء بشـیریه کـه از غالیـان واقفی به شمار می‌روند و به الوهیت امام هفـتم(ع) معتقـد بـوده‌انـد، سـایر واقفی‌ها به مهدویت و غیبت و ظهور امام کاظم(ع) معتقد بودند. واقفیان به عمد، چشمان خود را بر روایات نبوی بسته‌اند. حتی بزرگان اهل سـنت هـم روایات مربوط به خلفای دوازده‌گانه را نقل کـرده‌انـد. بنـابر روایـات، شـمار امامان، دوازده تن است، نه هفت تن. مهدی(ع) هم‌نام پیامبر(ص) است؛ اما نام امام کاظم(ع) «موسی» است. بنابر روایات، کنیه مهدی موعود، ابوالقاسم است؛ اما کنیه امام کاظم(ع) ابوالحسن است؛ بنابراین، با چند روایت ضعیف یا برداشت نادرست از چند خبر، نمی‌توان روایات متواتر را نادیده گرفت.

---

۱. *فرق الشیعة*، ص۳۵.

مهدویت در نگاه زیدیه

در عقاید زیدیه، عنوان «مهدی» به دو صورت به کار رفته است:

۱. هر امام و رهبر زیدی‌مسلک، چون امام (فاطمی فاضل و قائم بالسّیف) است. شأن او قیام به هدایت مردم و نجات آنان از ظلم و ستم است. به این معنا، هر یک از امامان زیدی را می‌توان مهدی نامید. این کاربرد به معنای لغوی واژه «مهدی» بسیار نزدیک است و در واقع، نباید آن را یک اصطلاح به شمار آورد؛

۲. کاربرد مهدی در مفهوم اصطلاحی آن، یعنی مهدی موعود اسلام؛ همو که آخرین فرد از سلسله امامانی است که امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در رأس آن بوده است. در مجموع می‌توان گفت که گرچه اعتقاد به قیام مهدی موعود یک باور مقبول در میان زیدیه است، به دلیل آنکه امر قیام برای امامان زیدی از مولّفه‌های اصلی شکل‌گیری و مشروعیت امامت آنان بوده، به همین دلیل قیام‌های متعدد از جانب آن‌ها صورت گرفته و دیگر جایی برای انتظار مهدی علیه‌السلام در میان زیدیان باقی نمانده است؛ به همین دلیل، نوعی کم‌توجهی به این موضوع در آثار و تألیفات زیدیه وجود داشته است.

غفلت از تفکیک صحیح میان این دو نوع کاربرد واژه «مهدی» در مذهب زیدیه، باعث شده است تا مستشرقان، تحلیلی نادرست و آشفته را از مهدویت در اندیشه زیدیه ارائه دهند؛ وانگهی، انحراف زیدیه از مبانی صحیح مهدویت، در برخی اندیشه‌های آنان مشهود است؛ به گونه‌ای که گرچه باور به مهدی موعود علیه‌السلام در نزد آنان، اعتقادی مسلّم و ریشه‌دار است،

به نظر می‌رسد زیدیه در موضوع مهدویت به مذهب اهل سنت، نزدیک‌تر است تا شیعه؛ از جمله:

۱. به باور زیدیه، مهدی علیه‌السلام یکی از فرزندان فاطمه علیهاالسلام و به عبارت دیگر فردی از اهل بیت علیهم‌السلام است؛ خواه از نسل امام حسن یا امام حسین علیهماالسلام. او زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد؛

۲. اغلب زیدیان معتقدند که مهدی موعود علیه‌السلام در آینده (آخرالزمان) متولد شده، ظهور خواهد کرد؛ بنابراین، طبق عقیده آنان و به خلاف شیعه، مهدی موعود علیه‌السلام در غیبت به سر نمی‌برد. از نظر زیدیه، همان طور که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بشارت داده است، مهدی علیه‌السلام از ذریه او ظهور خواهد کرد؛ اما نام او و زمان ظهورش مشخص نیست[1].

اسماعیلیه و مهدویت

اسماعیلیه، از فرقه‌های عمده شیعی است که پیدایش آن از اواسط قرن دوم قمری آغاز شده و تاریخی پر از فراز و نشیب را طی کرده است. اینان مانند شیعیان دوازده‌امامی، در موضوع امامت، اشتراک عقیده داشته و امامت را نیز به نص می‌دانند؛ اما درباره امامان پس از حضرت صادق علیه‌السلام دچار انحراف و اختلاف شده‌اند. با توجه به انشعابات و تطوّرات عقیدتی در اسماعیلیه، آموزه امامت و به تبع آن، مهدویت از جمله موضوعات پر ابهام در میان آن‌هاست. اسماعیلیه خالصه (از شاخه‌های اسماعیلیه نخستین) به مهدویت اسماعیل،

---

۱. *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص ۴۱۹ - ۴۲۲.

فرزند امام صادق علیه السلام اعتقاد دارند؛ اما قرمطیان (از شاخه اکثریت مبارکیه) حتی او را امام ندانسته، در عوض، فرزند او «محمد» را امام و مهدی قائم می‌دانند که نمرده و در سرزمین روم غایب است و سرانجام ظهور خواهد کرد.

شکل‌گیری فرقه اسماعیلیه بر مبنای مهدویت اسماعیل یا محمد بن اسماعیل، حکایت از جایگاه این باور در اعتقادات شاخه‌های نخستین مذهب اسماعیلی دارد. اسلام‌شناسان غربی در نوشته‌های خود به موضوع مهدویت در اسماعیلیه توجه ویژه کرده‌اند؛ به ویژه اینکه بعدها فاطمیان توانستند با بهره‌گرفتن از اندیشه مهدویت در شمال آفریقا توفیق‌های فراوان به دست آورده، پایه‌گذار حکومتی برای چندین قرن شوند. در بیان انحراف اسماعیلیه از مبانی حقیقی مهدویت به ذکر چند مورد اکتفا می‌کنیم:

۱. بنابر روایت نوبختی و سعد الأشعری، مفهوم «مهدی قائم» در عقیده اسماعیلیه معنای جدیدی داشت. «قائم» به معنای رسالت و آوردن شریعت تازه و نسخ شریعت اسلام بود و «مهدی»، هم امام و قائم بود وهم یک پیامبر اولوالعزم که هر چیزی از جمله محارم بر او مباح خواهد بود. آن‌ها این عقیده را بر پایه نقل اخباری از امام صادق علیه السلام قرار دادند؛ از جمله این حدیث که چون قائم ما قیام کند، قرآن به روش جدید بر شما تعلیم خواهد شد[1]؛

۲. علاقه به پیش‌بینی زمان قریب‌الوقوع ظهور، در برهه‌هایی، باعث

---

۱. *فرق الشیعه*، ص۱۰۸؛ *المقالات و الفرق*، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

گرایش مردم به دعوت‌ها می‌شد. با توجه به ادواری‌بودن زمان و تاریخ در عقاید اسماعیله، عقیده به ظهور مهدی قائم و ناطق در دوره پایانی (دوره هفتم) مسلّم است[1]؛

۳. عبیدالله در سال ۲۹۷ ق حکومت فاطمیان را بنا نهاد و معتقد شد مهدی عنوانی عام است که به شخصی خاص ارتباط ندارد و هر ظهورکننده‌ای می‌تواند مهدی باشد[2]؛

۴. در گزارش از موضوع مهدویت در اسماعیلیه باید به انشعابات عقیدتی آن‌ها توجه شود؛ برای مثال، مهدی موعود علیه السلام در یکی از گرایش‌های اخیر اسماعیلیه، با«اَوَتاره» یا تنزّل دهم «ویشنو» تطبیق داده می‌شود[3].

آموزه مهدوی از دیدگاه شیعه إثناعشری

مهدویت در مباحث کلامی امامیه

اصل امامت، گرچه باعث تمایز شیعه از اهل سنت است؛ اما همان‌طور که پیش از این بیان شد، در میان فرقه‌های مختلف شیعی نیز در این‌باره اعتقاد یکسانی وجود ندارد. بحث درباره خلافت و امامت، یکی از مهم‌ترین و دیرینه‌ترین بحث‌هاست که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جهان اسلام پدید

---

۱. ر.ک: *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۴۲۶.
۲. *آشنایی با فرق تشیع*، ص۱۱۳.
۳. *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص ۴۳۴.
۴. ریاض محمد حبیب الناصری، *الواقفیة*، ص۱۸.

آمده است. به تعبیر شهرستانی، اختلاف در امامت، بزرگ‌ترین اختلاف میان امت اسلامی به شمار می‌رود؛ زیرا درباره هیچ یک از قواعد دینی، در هیچ زمان، چنان نزاع و ستیزی که درباره امت در گرفته، رخ نداده است. البته این بحث، صرفاً یک بحث تاریخی نیست؛ زیرا امامت با حیات فکری، اعتقادی، سیاسی و اجتماعی امت اسلامی، رابطه‌ای استوار و تعیین‌کننده دارد. شیعه، امامت را از اصول دین و عقاید اسلامی می‌داند؛ ولی معتزله، اشاعره و دیگر مذاهب کلامی، آن را از فروع دین می‌دانند. ریشه این دو دیدگاه، این است که از نظر شیعه، نصب و تعیین امام، از شئون خداوند است و در تعیین امام به «انتصاب» قائل است؛ ولی مذاهب دیگر نصب و تعیین امام را از شئون و وظایف مکلّفان می‌دانند و در تعیین امام به «انتخاب» معتقد هستند[1].

امامت یکی از اصول اعتقادی شیعه به شمار می‌رود و شیعه امامی بر این باور است که اصول آموزه‌های اعتقادی خود را از امامان معصوم(ع) اخذ کرده است. امامیه به نحو مبنایی معتقد است که این امامان صاحب ولایت، دوازده نفر هستند؛ به همین دلیل، به شیعه اثناعشری معروف شده‌اند. شیعه اثناعشری – خصوصاً پس از قرن چهارم قمری ـ به لحاظ آثار علمی و دانشمندان بزرگ و همچنین از نظر جمعیت، بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین شاخه تشیع به شمار می‌آید.

می‌توان گفت روشن‌ترین دیدگاه در مورد مهدویت، در تشیع دوازده‌امامی

---

۱. علی ربّانی گلپایگانی، «خلافت و امامت در کلام اسلامی»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۴، ص۵۷.

پدیدار شده و از این جهت، در میان سایر فرقه‌های اسلامی کاملاً ممتاز است. اینان معتقدند دوازدهمین امام، همان مهدی موعود(ع) است که اکنون زنده است؛ ولی در دوران غیبت به سر می‌برد. این غیبت، ظاهری و شأنی است، نه غیبت کلّی که هیچ ارتباطی با عالم و انسان‌ها نداشته باشد. مهدی(ع) از دیده‌ها نهان است؛ اما بر احوال همگان آگاه بوده، از سالکان و اهل معنا دست‌گیری می‌نماید و به مقامات بلند معنوی و باطنی هدایتشان می‌کند. او عاقبت به اذن الهی ظهور کرده، حقیقت اسلام را آشکار می‌نماید و جهانیان را به سوی سعادت و کمال رهنمون می‌شود.

علمای متقدّم مانند شیخ صدوق، باور شیعه امامیه را درباره مهدی موعود(ع) بیان کرده‌اند که این عقیده، از زمان نگارش، در تاریخ کلام شیعه امامیه، دچار تغییر نشده است. در این شرح کوتاه، در واقع، مضمون روایات صحیح رسیده در باب مهدی(ع) بیان شده است:

> ما بر این باوریم که حجت خداوند در زمینش و خلیفه او بر بندگانش در زمان ما عبارت است از قائم منتظر، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب. او کسی است که پیامبر(ص) از جانب خداوند از نام و نسب او خبر داده است. او کسی است که زمین را از عدل و داد، سرشار خواهد ساخت؛ آن چنان که از جور و ستم آکنده شده بود. او کسی است که خداوند، دین خود را به وسیله او به رغم تمایل مشرکان، بر تمام ادیان، پیروز می‌گرداند. او کسی است که خداوند، شرق و غرب عالم را به دستان او می‌گشاید، آن چنان که هیچ جایی نماند،

مگر اینکه ندای اذان در آن، طنین افکند و دین خدا در همه جا حاکم شود. او همان مهدی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این‌چنین از او خبر داده است که هنگام خروج و قیامش، عیسی بن مریم نازل شده، به امامت او نماز می‌گزارد. مقام عیسی بن مریم، که به مهدی علیه‌السلام اقتدا می‌کند، همانند مقام علی علیه‌السلام که بر پیامبر اقتدا کرد، مقام خلافت اوست. بر این باوریم که غیر او قائم نخواهد بود و او در غیبت خواهد بود تا زمانی که در آن باقی بماند. اگر مدت غیبت او به اندازه عمر دنیا به درازا بکشد، قائمی جز او نخواهد بود؛ زیرا پیامبر و امامان ـ که درود خدا بر آنان باد ـ ما را بر نام و نسب او راهنمایی نموده، بر او تصریح و تنصیص کرده و به او بشارت داده اند[1].

مهدویت در کتب حدیثی امامیه

افزون بر جایگاه والای امامت و مهدویت در اصول کلامی شیعه، مهم‌ترین ویژگی این مبحث در امامیه، کثرت روایاتی است که در ابعاد مختلف این موضوع وجود دارد. این ویژگی، باعث شده است که باور به مهدی علیه‌السلام از دیدگاه امامیه از ثبات و وضوح لازم برخوردار باشد. در میان کتب روایی شیعه، کمتر حدیثی را می‌توان یافت که به موضوع مهدویت نپرداخته باشد. با توجه به سیر تاریخی تدوین احادیث مهدویت در کتاب‌های حدیثی شیعه تا قرن دهم، این آثار به دو دسته تقسیم می‌شوند؛

۱.ر.ک: علامه حلّی، *کشف المراد*، ص۵۳۹؛ شیخ مفید، *مجموعه مصنفات* (الاعتقادات)، ج۵، ص۹۵.

۱. کتاب‌های حدیثی عمومی: این کتاب‌ها دربردارنده موضوعات گوناگونی هستند که به تناسب، موضوعات مهدویت را هم نقل کرده‌اند. از جمله این آثار می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: *کتاب سلیم بن قیس*[1]، *محاسن برقی*[2]، *بصائر الدرجات*[3]، *تفسیر عیاشی*[4]، *تفسیر قمی*[5]، *اصول کافی*[6]، *اثبات الوصیة*[7]، *اختیار معرفة الرجال*[8]، *عیون اخبار الرضا*[9]، *علل الشرایع*[10]، *امالی*[11]، *خصال*[12]، *ارشاد*[13]، *دلائل الامامة*[14]، *روضةالواعظین*[15]، *الخرائج و الجرائح*[16]، *کشف الغمّة*[1]؛

---

۱. سلیم بن قیس هلال عامری (متوفای ۸۰ق).
۲. احمد بن خالد برقی (۲۷۴ یا ۲۸۰ق).
۳. محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی (۲۹۰ق).
۴. محمد بن مسعود عیاشی (۳۲۰ق).
۵. علی بن ابراهیم قمی (قرن چهارم).
۶. محمد بن یعقوب (ثقة الإسلام کلینی) (۳۲۹ق).
۷. علی بن حسین بن علی هذلی مسعودی (۳۴۶ق).
۸. محمد بن عمر کشّی (۳۵۰ق).
۹.، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (شیخ صدوق) (۳۸۱ق).
۱۰. همو.
۱۱. همو.
۱۲. همو.
۱۳. شیخ مفید (۴۱۳ق).
۱۴. أبو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی (قرن پنجم).
۱۵. فتّال نیشابوری (۵۰۸ق).
۱۶. قطب الدین راوندی (۵۷۳ق).

۲. کتب روایی ویژه مهدویت: این کتاب‌ها که به طور اختصاصی در موضوع مهدویت نگاشته شده‌اند عبارتند از: *غیبت نعمانی*[2]، *اکمال الدین و إتمام النعمة*[3]، *غیبت طوسی*[4].

مهدویت از منظر تصوّف

آموزه منجی موعود در میان اهل تصوّف، آموزه‌ای اصیل است. در اثبات این ادعا می‌توان به بازتاب این باور در تاریخ وقایع نهضت‌ها و جریان‌هایی اشاره کرد که در حوزه تصوف روی داده است. از آن جا که در تصوف و عرفان اسلامی، آموزه مهدی موعود با اصل ولایت و موضوع خاتم اولیا در پیوند است و «منجی موعود بودن» یکی از شئون «خاتم‌اولیا بودن» است، باید موعودباوری اهل تصوف و عرفان را در این بستر مطالعه کرد. در عین حال چنین نیست که متصوفه هیچ رویکرد مستقلی به آموزه مهدویت نداشته باشند؛ بلکه در آثارشان، اگر چه به صورت ضمنی، به مهدویت پرداخته‌اند[5]. می‌توان گفت که اندیشه منجی موعود در تصوف، بیش از آنکه آموزه‌ای نبوی یا یک باور دینی باشد، آموزه‌ای عرفانی است که ابعاد تکوینی–

←...

۱. علی بن عیسی بن أبی الفتح اربلی (قرن پنجم).

۲. محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی (قرن چهارم).

۳. شیخ صدوق (۳۸۱ق).

۴. محمد بن حسن (شیخ طوسی) (۴۶۰ق).

۵. *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۳۶۱.

تشریعی و سلوکی دارد.

مهدی علیه‌السلام که در سنت نبوی، منجی موعود است، نزد اهل تصوف، یک «ولیّ» است که در میان اولیا، مقام و جایگاه «ختم ولایت» را داراست و تعابیری از قبیل «مهدی»، «قائم»، «موعود»، «منجی» و «حجت» در ولّی خاتم (خاتم الأولیا) معنا می‌یابد. در مورد تفکیک این آموزه در تصوف شیعی و سنی می‌توان گفت: عرفای شیعه، آموزه ختم ولایت را با مهدویت یکی می‌دانند؛ اما دیدگاه عرفای اهل سنت، گاه از این بابت متفاوت است؛ عارفانی چون ابن عربی، مولوی و عطار از یک سو بر ولایت خاصه مهدی علیه‌السلام تصریح می‌کنند، اما از دیگر سوی، سخن از ولایت و «مهدویت نوعی» نیز رانده‌اند[1]؛ حال آن‌که در عرفان و تصوف شیعی بر خلاف دیدگاه اهل سنت، موعود از لحاظ ماهیت، شخصی و متعین است.

۱. «محیی الدین، اندلسی است؛ ولی روی آن ذوق عرفانی‌ای که دارد و معتقد است زمین، هیچ‌گاه نمی‌تواند خالی از ولی و حجت باشد، نظر شیعه را قبول کرده و اسم ائمه و حضرت زهرا علیهاالسلام را ذکر می‌کند، تا می‌رسد به حضرت حجت و مدعی می‌شود که من در سال ششصد و چند، محمد بن حسن عسکری را در فلان‌جا ملاقات کردم. البته بعضی از حرف‌هایی که زده، ضد نظر شیعه است و اصلاً سنی است؛ ولی در عین حال، چون ذوق عرفانی همیشه ایجاب می‌کند که زمین، خالی از یک ولیّ به قول آن‌ها (و به قول ما ائمه) حجت نباشد، این مسأله را قبول کرده و حتی مدعی مشاهده هم هست و می‌گوید: من به حضور محمد بن حسن عسکری که اکنون از عمرش سیصد و چند سال می‌گذرد و مخفی است، رسیده و به زیارتش نائل شده‌ام» (شهید مطهری، *مجموعه آثار*، ج۴، ص۹۴۴).

برخی مستشرقان نسبت بـه اندیشـه‌هـای اهـل تصـوف و عرفـان در موضوع مهدی موعود علیه السلام اشتیاق نشان داده‌اند. هانری کـربن در تبیـین تفاوت جوهری و بنیادین میان تشیع و تسـنن، بـه موضـوع امامـت و اعتقاد شیعه به این اصل اشاره کرده و معتقد است شیعه بر خلاف اهل سنت بر این باور است که با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها دایـره نبـوت مسدود شده، اما دایره ولایت آغاز گشـته اسـت. او تحلیـل عرفـان و تشیع را بدون مسأله مهدویت، ناتمام دانسته، معتقـد اسـت مهـدویت، آموزه‌ای است که در عرفان اسلامی توانایی تبدیل شدن به یک نظریـه جامع را دارد[1].

پاسخ به اختلافات مطرح شده در دایرةالمعارف‌های غربی

اغلب مستشرقان ارادت و دلبستگی به هیچ یک از مذاهب اسـلامی ندارنـد؛ اما به رغم قـوّت مبـانی کلامـی و روایـی شـیعه امامیـه در بحـث مهـدی موعود علیه السلام اغلب به سراغ آموزه‌های سایر فرقه‌های شیعی و سنی رفته و به توصیف مهدویت از منظر آن‌ها پرداخته‌اند. اختلاف نظرهای موجود در میان فرقه‌های اسلامی، مورد استقبال مستشرقان قرار گرفته و در نوشته‌های خود به آن استناد کرده‌اند. شاید در این نوع انتخاب، تعمّدی در کار بوده تا بـدین وسیله به شبهات دامن زده شود و در واقع، این توصیف به تضعیف مهدویت بینجامد. به هر حال، با توجه به پاره‌ای از نظرات دین‌پژوهان غربـی کـه در

۱. *شرق شناسی و مهدویت*، ص۸۴.

دایرةالمعارف‌ها یا آثار دیگر، منعکس شده می‌توان دریافت که اتکا به منـابع دست دوم و روایات ضعیف و همچنین نوعی پیش‌داوری در بحث مهدویت، وجه غالب این نوشته‌هاست.

برجسته‌سازی نقاط افتراق میان شیعه و سـنی در موضـوع مهـدویت، از مواردی است که نمونه‌هـایی از آن، قـبلا، از قـول مستشـرقان بیـان شـد. بی‌شک اگر اسلام‌شناسان و مهدی‌پژوهـان غربـی در بررسـی مهـدویت از منابع دست اول و روایـات صـحیح و مـورد اتفـاق بهـره مـی‌بردنـد و اگـر تفاوت‌هـای کلامـی میـان مـذاهب گونـاگون اسـلامی را بـه خـوبی درک می‌کردند، تصویر مناسبی از منجی موعود اسلامی ارائه می‌دادند. اکنون لازم اسـت بـا بررسـی پـاره‌ای از مـوارد اختلافـی در مـورد مهـدویت، بـه نقـد اندیشه‌های مستشرقان بپردازیم.

مهدویت نیز مانند بسیاری از مسائل اختلافی میان شیعه و سنی، بـیش از هر چیز دیگر، به اختلاف در مبانی کلامی و روایی برمی‌گردد. یکسـان‌نبـودن جایگاه امامت در مبانی کلامی شیعه و سنی از یک سـو، و تفـاوت در فراینـد پذیرش یا ردّ برخی روایات از سوی دیگر، مانع از پیدایش یـک وحـدت نظـر جامع در موضوع مهدویت میان شیعه و اهل سنت است؛ اما با ایـن وجـود، در اتحاد همهٔ فرقه‌های اسلامی در اعتقاد به مهدی موعود علیه السلام تردیـدی نیسـت. می‌توان گفت که عمده‌ترین موارد اختلافی میان شیعه و اهل سنت عبارتند از:

الف. تولد مهدی موعود علیه السلام

بسیاری از علمای اهل سنت با عقیده شیعه موافق بـوده، معتقدنـد حضـرت

مهدی علیه‌السلام در نیمه شعبان ۲۵۵ ق به دنیا آمده است که اسامی ۱۱۲ نفر از آنان در کتاب *إصالة المهدویة فی الإسلام*[۱] ذکر شده است. قاضی بهلول بهجت افندی می‌گوید:

> امام دوازدهم، صاحب الأمر و الزمان، القائم المهدی ابوالقاسم، در پانزدهم شعبان سال۲۵۵ق به دنیا آمد. نام مادرش نرجس است. او دو غیبت دارد؛ صغری و کبری... آن حضرت زنده است و به اذن خدا ظهور خواهد کرد.[۲]

کنجی شافعی در کتاب *البیان فی أخبار صاحب‌الزمان* پس از عنوان باب بیست و پنجم، به دفع استبعاد حیات طولانی آن حضرت اشاره کرده، می‌نویسد:

> هیچ امتناعی در بقاء مهدی وجود ندارد؛ به دلیل اینکه عیسی و الیاس و خضر که از اولیای خداوندند زنده هستند و دجال و ابلیس که از دشمنان خدا می‌باشند نیز زنده هستند و زنده‌بودن آن‌ها به وسیله قرآن و سنت اثبات شده است...آن‌گاه که بر این موضوع اتفاق کرده‌اند زنده‌بودن مهدی را انکار نمودند...پس به سخن هیچ کسی بعد از این، توجه نمی‌شود در اینکه بخواهد باقی‌بودن مهدی را انکار نماید.[۳]

شایان ذکر است آن دسته از علمای اهل سنت که ولادت حضرت

۱. محمد یعقوب بشوی، *نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت*، ص۱۵.
۲. همان، ص۱۶.
۳. کنجی شافعی، *البیان*، ص۹۷.

مهدی علیه‌السلام را پذیرفته‌اند، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. کسانی که هم ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام و هم موعودبودن ایشان را پذیرفته‌اند؛ مانند: محیی الدین عربی، محمد بن طلحه شافعی، علی بن محمد احمد مالکی (ابن صباغ)، سبط جوزی و کنجی شافعی؛

۲. کسانی که ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام را پذیرفته، اما مهدی موعود بودن ایشان را قبول نکرده‌اند و حتی با صراحت، آن را انکار کرده‌اند؛ مانند: ابن حجرهیتمی و ابن خلکان.

بنابراین، پذیرش ولادت محمد بن الحسن العسکری علیه‌السلام، الزاماً به معنای پذیرش عقیده مهدویت درباره آن حضرت نیست. در هرحال، پذیرش و یا پذیرفتن موضوع ولادت حضرت، مانند بسیاری از مسائل اختلافی میان شیعه و سنی، به اختلاف در مبانی برمی‌گردد که با توجه به نگرش‌های گوناگون هر یک در مورد منابع مورد اعتماد خود، موارد مورد قبول آن‌ها هم متفاوت خواهد بود.

ب. نام پدر مهدی موعود علیه‌السلام

همه علمای اهل سنت، مانند شیعه معتقدند حضرت مهدی علیه‌السلام هم‌نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. اما بر طبق حدیثی که ابوداود در سنن خود نقل کرده است[۱]، برخی از عالمان اهل سنت معتقدند اسم پدر مهدی علیه‌السلام همان نام

۱. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «لو لم‌یبق من الدنیا الّا یوم، لطوّل الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلاً منّی أو من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی و اسم أبیه اسم أبی» (*سنن أبی داود*، ج۲، ←

پدر پیامبرﷺ (عبدالله) است. همان‌گونه که در فصل دوم این نوشتار، درباره سیر تاریخی استفاده از عنوان مهدی، به دو شخصیت جنجالی ـ یعنی محمد بن عبدالله بن حسن مثنّی(نفس زکیه) و محمدبن عبدالله منصور(مهدی عباسی) ـ اشاره شد، برخی مستشرقان، این روایت و مانند آن را بهانه‌ای قرار داده‌اند، تا این‌گونه القا کنند که همه روایات نبوی در مورد مهدی موعود، مجعول و محصول منازعات سیاسی هستند[1]. در مورد این حدیث که دستاویز برخی از مستشرقان قرار گرفته به نکاتی اشاره می‌کنیم:

۱. این حدیث ضعیف است؛ زیرا در این روایت، تعبیر«اسم أبیه اسم أبی» دارای اضطراب است. «عاصم» در حدیث، کثیرالخطا است[2]؛

۲. این حدیث با همین سند، در سنن ترمذی آمده است؛ اما عبارت «اسم أبیه اسم أبی» در آن دیده نمی‌شود[3]. احمد بن حنبل هم این روایت را بدون قسمت اخیر (اسم أبیه اسم أبی) در *مسند* آورده است[4]. همچنین بزرگانی

←

ص۴۲۸۲).

۱. شهید مطهری: «مورّخین و از آن جمله دارمستتر نوشته‌اند که منصور (خلیفه عباسی) مخصوصاً اسم پسرش را مهدی گذاشت، برای اینکه می‌خواست استفاده سیاسی بکند؛ بلکه بتواند یک عده از مردم را فریب بدهد و بگوید آن مهدی که در انتظار او هستید، پسر من است» (*مجموعه آثار*، ج۱۸، ص ۱۷۳).

۲. *نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت*، ص۵۹.

۳. ترمذی، *سنن* ج۳، ص۲۲۳۰.

۴. احمد بن حنبل، *مسند*، ج۱، ص۳۷۷ و ۴۳۰.

مانند طبرانی در *المعجم الکبیر* و مقدسی شافعی در *عقدالدرر*، این روایت را بدون جمله مورد نظر آورده‌اند. ابو نعیم اصفهانی در کتاب *فی مناقب المهدی* این روایت را به طرق فراوان بیان کرده و فقط در طریق ابن عاصم ابری، عبارت «اسم أبیه اسم أبی» را آورده است. این مطلب، نشان می‌دهد که وی این روایت را اضافه کرده است[1]؛

۳. برخی از عالمان اهل سنت پذیرفته‌اند که حضرت مهدیؑ فرزند امام حسن عسکریؑ است[2]؛

۴. در کتاب *جنّات الموحدین و کفایة الموحدین* آمده است که امام یازدهم شیعیان دو اسم داشت؛ حسن و عبدالله[3]؛

۵. احادیث فراوان و در حد تواتر و با اسناد متفاوت و متعدد، وجود دارد که ثابت می‌کند نام پدر حضرت مهدیؑ حسن است، نه عبدالله؛ وانگهی حدیث مذکور، در کتاب‌های روایی شیعه، بدون عبارت «اسم أبیه اسم أبی» آمده است.

ج. نسب مهدی موعودؑ

آیا مهدیؑ از نسل امام حسنؑ است یا امام حسینؑ؟ در پاسخ باید گفت:

۱. فقط یک حدیث در این مورد است که هارون بن مغیره از عمرو بن ابوقیس از شعیب بن خالد از ابو إسحاق روایت کرده است که

۱. ر.ک: *مهدویت در صحاح ستة*، ص۱۰۰.

۲. محمد بن طلحة شافعی، *مطالب السؤول*، ص۸۹؛ ابن صباغ مالکی، *الفصول المهمة*، ص۲۷۴.

۳. *منتخب الأثر*، ص۲۹۵.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرزند خود، حسن علیه‌السلام نگریست و فرمود:

> این فرزندم، آقا و سرور است؛ همچنان که رسول خدا او را این‌گونه نامیده است. از نسل او فرزندی ظهورخواهد کرد که هم‌نام با پیامبرتان است؛ در خلق و خوی شبیه اوست؛ ولی در خَلق (چهره و اندام) شبیه او نیست.[1]

۲. «منذری» که *سنن ابوداود* را شرح داده و مختصر کرده، اشاره می‌نماید که این حدیث از حیث سند، مقطوع است[2]؛

۳. گفته شده که سند حدیث، مجهول است چون ابوداود گفته از هارون بن مغیره برایم حدیث شد؛ حال آن که راوی پیش از هارون، نامعلوم است؛

۴. این روایت، خبر واحد است و نمی‌تواند با روایات فراوان که حضرت مهدی علیه‌السلام را از نسل امام حسین علیه‌السلام دانسته، معارضه کند؛

۵. در نقل دیگری از کتب اهل سنت، لفظ «حسین» به جای کلمه «حسن» به کار برده شده است. جزری شافعی(متوفای ۸۳۳ق)، همین حدیث را با اسناد خود از ابوداود سجستانی نقل کرده و به جای «حسن»، کلمه «حسین» را آورده و بر این مطلب تأکید کرده است[3]؛

۶. احتمال تصحیف و تغییر شکل کلمه «حسین» و تبدیل آن به «حسن»

---

۱. ابوداود، *السنن*، ج۲، ح۴۲۹۰.

۲. *مهدویت در صحاح ستة*، ص۱۰۴.

۳. محمد جزری دمشقی، *أسنی المناقب*، ص ۱۰۳«و الأصح أنّه من ذریة الحسین بن علی(رضی الله عنهما) لنصّ أمیر المؤمنین علی(رضی الله عنه)».

بعید نیست؛

۷. این احتمال جدّی وجود دارد که حسنیان و پیروان آن‌ها که گمان می‌کردند مهدی موعود، همان محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن است، این روایت را در جهت مقاصد سیاسی جعل کرده باشند؛

۸. روایاتی که مهدی علیه‌السلام را از نسل امام حسن علیه‌السلام می‌دانند با روایاتی که ایشان را از فرزندان امام حسین علیه‌السلام دانسته‌اند تعارض ندارد؛ چون ایشان از جانب مادر، نسب به امام مجتبی علیه‌السلام می‌برد و مادر امام باقر علیه‌السلام، فاطمه بنت الحسن علیه‌السلام بوده و در نتیجه، امام پنجم و امامان پس از او، از نسل امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هر دو بوده‌اند. البته این مطلب، مؤید قرآنی هم دارد؛ قرآن کریم حضرت عیسی علیه‌السلام را از طریق مادرش، از نسل پیامبران پیشین و ملحق به آن‌ها دانسته است[1]؛

۹. در پاسخ به توجیهی که گفته است این انتساب به پاس صبر و فداکاری امام حسن علیه‌السلام در پذیرش صلح بوده باید گفت که اثبات تلافی خدا در برابر فداکاری امام مجتبی علیه‌السلام در پذیرش صلح، فرع بر اثبات این است که امام مهدی علیه‌السلام از ذریه آن حضرت است و بدون آن، چنین ادعایی بی‌مورد است. ضمن اینکه اجر الهی امام حسن علیه‌السلام در هرحال (قیام یا پذیرش تحمیلی قرارداد برای حفظ اسلام و مسلمین) قابل انکار نیست؛ ولی تعیین آن نیز از عهده بشر خارج است[2].

---

۱. سوره أنعام، آیات ۸۴ و ۸۵.

۲. مهدی اکبرنژاد، *بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت*، ص۲۴۶.

د. مهدی موعود علیه‌السلام یکی از مصادیق خلفای دوازده‌گانه

یکی از احادیث صحیح و متواتر که در صحاح ستّه و دیگر منابع معتبر اهل سنت و همچنین در کتب شیعه آمده، حدیث «دوازده خلیفه» است[۱]. این روایت از طرق متعدد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده به گونه‌ای که صدور آن از نبی مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله قطعی است[۲]؛ اما از نظر دلالت، همواره مورد بحث بوده است. از نظر شیعه، خلفای دوازده‌گانه، همان امامان معصوم از امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا مهدی موعود علیه‌السلام هستند؛ اما در میان اهل سنت درباره مصادیق این دوازده نفر، اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. در این مورد، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. اختلاف نظر و تفسیرهای گوناگون در این مورد، گواه سستی و بطلان مصادیق احتمالی است[۳]؛

۲. با توجه به آنچه در کتب لغت در معنای «خلیفه» آمده[۴] و روایات نبوی

۱. جابر بن سمرة یقول: سمعت النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: «لایزال الإسلام عزیزاً إلی إثنی عشر خلیفة، فقال کلمة لم أفهمها؛ فقلت لأبی ما قال، فقال: کلّهم من قریش».

۲. بخاری، *صحیح*، کتاب الأحکام، باب ۵۲، ح ۷۲۲۲. مسلم، *صحیح*، باب الإمارة، ح۷. شیخ صدوق، *کمال الدین*، ج۱، باب ۲۴، ح۲۶.

۳. یکی از معروف‌ترین مصادیق دوازده‌خلیفه از نظر اهل سنت عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه‌السلام، معاویه، یزید بن معاویه، معاویة بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز.

۴. خلیفه کسی است که جانشین قبل از خود به سبب غایب بودن مستخلف‌عنه یا مرگ و یا عجز او باشد(*مفردات راغب*، ص ۱۵۶؛ *لسان العرب*، ج۹، ص۸۲).

هم بر آن صحّه می‌گذارد، این خلافت باید پیاپی و بدون فاصله باشد؛

۳. قداست جایگاه خلافت و جانشینی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با آنچه تاریخ از عملکرد برخی از خلفای ادعاشده از جانب اهل سنت نشان می‌دهد، هم‌خوانی ندارد[۱]؛

۴. برخی از دانشمندان اهل سنت به عجز خود در یافتن مصادیق حدیث خلفای دوازده‌گانه اعتراف کرده‌اند[۲]؛

۵. برخی همانند قندوزی حنفی به اسامی دوازده امام اعتراف کرده‌اند:

> **إنّ مراد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من حدیثه هذا الائمة إثنی عشر من اهل بیته و عترته إذ لایمکن أن یحمل هذا الحدیث علی الخلفاء بعده من أصحابه فلا بدّ من أن یحمل هذا الحدیث علی الائمة الآثنی عشر من أهل بیته و عترته...**[۳]؛

۶. در برخی منابع اهل سنت، اسامی دوازده معصوم علیهم‌السلام به عنوان دوازده خلیفه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، یک‌یک ذکر شده است[۴].

ه. مهدی موعود؛ نوعی یا شخصی

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، برخی دانشمندان اهل سنت بر این باورند که

۱. *نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت*، صص ۴۲ - ۴۶.

۲. مهلب: «لم ألق أحدا یقطع فی هذاالحدیث بمعنی» (*شرح صحیح البخاری*، ج۸، ص۲۸۷). إبن عربی: «و لم أعلم للحدیث معنی» (*عارضة الاحوذی*، ج۹، ص۶۹).

۳. سلیمان قندوزی، *ینابیع المودّة*، ص۱۰۵.

۴. همان.

مهدی موعود(ع) فردی شناخته شده و معین است که به دنیا آمده و نام و نسب او مشخص می‌باشد. این گروه در بحث «مهدی شخصی» تا حد زیادی با دانشمندان شیعه هم‌عقیده‌اند؛ اما بسیاری از اهل سنت، مهدی(ع) را ناشناخته و نامعین پنداشته‌اند. اینان معتقدند که آن حضرت هنوز متولد نشده است و در آخرالزمان، در زمانی نامعین از پدر و مادری ناشناخته، تولد یافته، در زمانی ناشناخته قیام خواهد کرد. این گروه به «مهدی نوعی» اعتقاد دارند. با توجه به کثرت روایات وارده در موضوع ولادت و همچنین تصریح روایات به نام پدر بزرگوار مهدی موعود(ع)، می‌توان به شخصی‌بودن ایشان پی برد.

و. رایات سود

در منابع اهل سنت، روایات زیادی درباره یکی از نشانه‌های ظهور، یعنی رایات سود (پرچم‌های سیاه) دیده می‌شود. این پرچم‌ها از جانب مشرق[1] یا از سوی خراسان[2] به حرکت درمی‌آیند.

در این‌باره به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. تعارضی در این دو دسته از روایات نیست؛ چون احادیثی که بیان می‌کند پرچم‌های سیاه از جانب مشرق ظاهر می‌شود، عام است و روایات ناظر به ظهور پرچم‌های سیاه از سمت خراسان، خاص است؛

۱. ابن ماجه، *سنن*، ج۲، ص۱۳۶۷.
۲. *المستدرک*، ج۴، ص۲۰۵؛ *البدایة و النهایة*، ج۶، ص۲۷۶.

۲. برخی ادعا کرده‌اند این احادیث، به دست عباسیان جعل شده است؛ زیرا پرچم سیاه علامت آن‌ها بوده است. مستشرقان نیز در تحلیل‌های تاریخی و سیاسی خود از این مطلب، بهره فراوان برده‌اند؛ اما این مطلب درست نیست؛ زیرا با شواهد تاریخی، سازگار نیست. این روایات، پیش از حکومت عباسیان در میان مردم شهرت داشت؛ به گونه‌ای که شخصی به نام حارث بن سریج در زمان دولت بنی‌امیه و در عصر خلافت مروان حمار، خود را «صاحب الرایات السود» معرفی کرد که در سال ۱۲۸ ق کشته شد[1]؛

۳. ابن کثیر می‌گوید:

> این پرچم‌های سیاه، آن پرچم‌هایی نیست که ابومسلم خراسانی برافراشت و دولت بنی‌امیه را سرنگون کرد؛ بلکه پرچم‌هایی است که در هنگام ظهور مهدی[(ع)] نمودار می‌شود[2].

ز. أشراط الساعة

«أشراط» جمع شرط (به فتح شین و راء) به معنای علامت[3] و منظور از «الساعة»، روز قیامت است. اهل سنت روایاتی را از پیامبر(ص) نقل می‌کنند که حضرت، اموری را به عنوان علامت‌های قبل از قیامت بیان فرموده‌اند[1]؛ مانند طلوع خورشید از مغرب، خروج دجال، نزول عیسی از آسمان و.... یکی

۱. عبدالعلیم البستوی، *المهدی المنتظر*، ص۱۹۳.
۲. *النهایة*، ج۲، ص۴۹.
۳. ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل کلمه «شرط».
۱. ابن ماجه قزوینی، *السنن*، ج۲، ح۴۰۵۵.

از أشراط الساعة، ظهور حضرت مهدیؑ در آخرالزمان است که به گونه‌ای نشانه نزدیک بودن قیامت است. تقارن نزول حضرت عیسیؑ، به عنوان یکی از أشراط الساعة، با ظهور مهدی موعودؑ نیز مؤید این مطلب است. در کتاب‌های مربوط به «ملاحم و فتن»[1] که در سبک و سیاق کتب أشراط الساعة نوشته شده، دربارهٔ خروج سفیانی و دجال، مطالبی ذکر شده است.

به تعبیر مستشرقان جایگاه آموزه منجی موعود در اندیشه اهل سنت به عنوان یکی از أشراط الساعة مطرح بوده است؛ اما میان آنچه در منابع روایی شیعی به عنوان «علایم ظهور» نامیده شده و در عین حال در منابع اهل سنت تحت عنوان أشراط الساعة بیان گردیده، منافاتی نیست؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، بسیاری از علایم ظهور مثل خروج سفیانی، دجال، نزول حضرت عیسیؑ... و حتی ظهور حضرت حجتؑ در بسیاری از منابع اسلامی از علایم قیامت شمرده شده است؛ بنابراین، چنانکه برخی از محققان گفته‌اند، لازم است با روش علمی، علائم ظهور از نشانه‌های آخرالزمان و قریب الوقوع بودن قیامت، تفکیک شود[2].

نتیجه‌گیری

اعتقاد به مهدی موعودؑ و نظریه ظهور منجی، بخشی از اعتقادات

---

۱. ملاحم، جمع «ملحمه» به معنای جنگ شدید و «فتن» به معنای آزمایش‌های سخت و سرنوشت‌ساز است (*حضرت مهدی در مذاهب اربعه*، ص۱۴۱).

۲. مصطفی صادقی، «تأملی در روایت های علائم ظهور»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۸ و ۹، ص۳۱۷ و ش۱۰، ص۱۸۵.

اسلامی و جزء جدایی‌ناپذیر فلسفه سیاسی اسلام است که به رغم تعدّد مذاهب اسلامی و تفاوت‌های عقیدتی ناشی از آن، از جانب همه مسلمانان، پذیرفته شده است. این باور عمومی، بر مبنای کلام رسول خداﷺ و بشارت‌های ایشان در این باره شکل گرفته است. البته قرآن کریم، نامی از منجی نبرده و بشارتی به ظهورشخص مهدیؑ نداده است؛ اما برخی آیات، قابلیت آن را دارد که اندیشه مفسّران و مؤمنان را به موضوع منجی موعود معطوف کند. در موعودباوری اسلامی، تبیین این‌گونه حقایق، بر عهده روایات فراوانی است که از برپایی عدل و داد به دست مهدیؑ در آخرالزمان خبر می‌دهد، و با وجود این‌گونه روایات می‌توان مصداق تامّ وعده‌های قرآنی را شناسایی کرد؛ بنابراین می‌توان گفت که آنچه در واقع، سبب تثبیت این آموزه در اسلام شده، روایات است.

موعودباوری در بیشتر فرقه‌های تشیع، از قوی‌ترین مصادیق این اندیشه در میان ادیان است. قرار گرفتن امامت– و به تبع آن مهدویت– در زمره اصول اعتقادی شیعه امامیه و بهره‌مندی از ده‌ها روایت صحیح و متواتر درباره شخص مهدی موعودؑ باعث شده است تا اعتقاد به مهدویت در میان شیعه دوازده‌امامی، جایگاه ممتازی بیابد. بازتاب این آموزه در تاریخ وقایع و تحولات جامعه شیعی، بسیار گسترده است. مهدویت در حیات دینی پیروان این مذهب، حضوری جدّی دارد و توجه و توسّل به حضرت مهدیؑ در آیین‌های شیعیان اثناعشری، بسیار پررنگ است.

امامت و مهدویت از اصول اعتقادی اهل سنت نیست؛ اما بسیاری از

علمای اهل سنت، از قرن سوم هجری تا امروز، بر این مطلب تأکید کرده‌اند که اعتقاد به ظهور مهدی موعودعليه‌السلام نه تنها مورد اتفاق مسلمانان، بلکه از اعتقادات مسلّم اسلامی است. همچنین ـ به رغم پاره‌ای از اختلاف‌نظرها در برخی جزئیات مربوط به شخص امام مهدیعليه‌السلام و نیز چگونگی ظهور و تشکیل حکومت آن حضرت ـ چهار مذهب اصلی اهل سنت، این باور را از اعتقادات اسلامی دانسته و اعتقاد به آن را واجب شمرده‌اند. با این حال، تعداد انگشت‌شماری از نویسندگان مسلمان که عمدتاً تحت‌تأثیر القائات مستشرقان بوده‌اند، با شیعی معرفی کردن باور مهدویت، در صدد انکار این عقیده همگانی اسلامی یا تشکیک در آن، برآمده و یا کوشیده‌اند مهدی اهل سنت را متفاوت از مهدی مورد اعتقاد شیعه نشان دهند.

بیشتر دین‌پژوهان غربی نیز در بررسی موضوع مهدویت، مرتکب برخی خطاهای فاحش شده‌اند و مطالب خلاف واقع در نوشته‌های آن‌ها درج گردیده است. علت این امر را– با فرض دور بودن آن‌ها از غرض‌ورزی– می‌توان در عواملی همچون عدم آشنایی با مبانی اسلامی، تکیه بر حدسیات و برداشت‌های شخصی در تحلیل موضوع و استناد به رفتارهای عرفی و غیر معتبر برخی مسلمانان دانست که تصویری متفاوت از حقیقت اسلام را برای دین‌پژوه غربی، ترسیم می‌کند. همچنین استفاده افراط‌گرایانه از ابزار عقل و اتخاذ روش تاریخی‌نگری در تحلیل وقایع، کنجکاوی سطحی و برجسته‌نمایی در مسائل اختلافی درون‌دینی و عدم آشنایی با مبانی عقیدتی شیعه و سنی در موضوع مهدویت، باعث شده است تا مهدی‌پژوهان غربی

در مواردی، بر اساس تفکر یک مذهب، دربارهٔ آموزه مهدویت اظهار نظر کرده، سپس آن را درباره سایر مذاهب اسلامی تعمیم دهند. این‌گونه اظهارنظرها، به دلیل نگاه برون‌دینی و عمدتاً فارغ از ایمان و دلبستگی است که با روش تاریخی‌نگری و بر مبنای منابع دست دوم یا مخدوش و یا بر اساس برداشت‌های شخصی خاورشناسان پیشین تنظیم شده است. همچنین، گاهی، عدم تناسب میان نوع روش تحقیق و ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های موجود در بخش‌های گوناگون موضوع پژوهش باعث می‌شود نتیجه به‌دست آمده، از واقعیت بدور باشد.

در این فصل، تلاش ما بر این بود تا ضمن بیان پاره‌ای از نظرات مستشرقان و کسانی که تحت تأثیر آن‌ها بوده‌اند، بهره‌برداری آن‌ها از موارد اختلافی میان شیعه و اهل سنت را یادآور شویم. به نظر می‌رسد از طریق تبیین اصول و مبانی فرقه‌های اسلامی، اعم از شیعه و سنی، و بررسی موارد اختلافی، می‌توان زمینه شبهه‌افکنی و انکار در مورد آموزه مهدویت را از بین برد.

فصل پنجم

مدّعیان مهدویت در دایرة‌المعارف‌های غربی

مقدمه

همان‌گونه که در فصل‌های پیشین گفته شد، اعتقاد به منجی موعود، به صورت عقیده‌ای فراگیر، تقریباً در میان همه ادیان و ملت‌ها نهادینه شده است. آرزوی دیرینه بشر در برقراری عدالت و رفع ظلم و تبعیض که از فطرت پاک او سرچشمه گرفته است، تنها در پرتو این عقیده، محقق خواهد شد. در شریعت اسلام، از این اندیشه با تعابیری همانند «مهدی باوری» و «مهدویت» نام برده شده است. بازتاب اعتقاد به ظهور مهدی موعود و تأثیر این اندیشه در پیشبرد اهداف مدعیان مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام، دلیلی روشن بر اصالت و فراگیری اندیشه مهدویت در میان مسلمانان است؛ زیرا هرگز اندیشه‌ای بدون ریشه مستحکم نمی‌تواند زمینه‌ساز چنین تحولات و وقایع گسترده‌ای در میان تمام فرقه‌های اسلامی باشد. این اندیشه از همان ابتدا در میان اصحاب پیامبر ﷺ نهادینه شده بود و آنان این عقیده را به نسل‌های بعد (تابعین و تابعینِ تابعین) منتقل کردند و به این صورت، حرکت‌های عظیمی در جهان اسلام، به نام مهدی و با ادعای مهدویت آغاز شد.

این ادعاها و فرقه‌سازی‌ها، نمایان‌گر اعتقاد عمیق توده‌های مسلمان به مهدی موعود است؛ اما نوعی انحراف به شمار می‌رود. اساساً، ارزش‌های دینی هیچ‌گاه از خطر انحراف در امان نبوده‌اند. حتی توحید که اصل اولیه تمام ادیان آسمانی است، به واسطه مدعیان دروغین خدایی و اعتقادات شرک‌آمیز، در معرض تحریف بوده است. برخی نیز مدعی مقام نبوت شده و عده‌ای را به گمراهی کشانده‌اند. به همین ترتیب، امامت و خاصه مهدویت نیز به علل و انگیزه‌های گوناگون، بارها مورد سوء استفاده قرار گرفته است. روایات نبوی در مورد مهدی علیه‌السلام و شهرت فراوان این موضوع باعث شد تا از همان صدر اسلام، مدعیان مهدویت، پای در عرصه گذارده، از این اعتقاد ناب اسلامی در جهت مقاصد خود بهره‌برداری کنند؛ و این روند، در یک فراز و فرود تاریخی ادامه یافت. جالب آنکه این ادعاها تنها از جانب برخی محافل شیعی مطرح نمی‌شد؛ برای مثال بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس که از مخالفان سرسخت علویان بودند به جای از بین‌بردن اندیشه مهدی موعود، در پی تأویل آن به نفع اغراض سیاسی خویش برآمدند. همچنین اصحاب حدیث اهل سنت که پیرو عثمانی‌مذهبان بودند، این آموزه را به صورت گسترده در کتاب‌های خود آورده، آن را در میان اهل سنت رواج دادند[1].

---

۱. مهدی فرمانیان، «بازتاب مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام»، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۲۸۷.

توجه ویژه مستشرقان به تاریخ مدعیان مهدویت

ظلم و ستم روزافزون حاکمان جوامع اسلامی از یک سو و اعتقاد حتمی مسلمانان به ظهور مهدی موعود از سویی دیگر، همواره برخی فرصت‌طلبان را برآن می‌داشت تا از عقاید پاک توده‌های مردم سوءاستفاده کنند؛ تا اینکه در حدود دو قرن پیش، و در پی توجه ویژه استعمارگران و مستشرقان به مشرق زمین و ممالک اسلامی، فرقه‌سازی و حمایت از مدعیان مهدویت، در دستور کار آنان قرار گرفت، تا از این طریق، علاوه بر تفرقه‌انگیزی در میان امت اسلامی، اصل مهدویت را به چالش کشیده، آن را ساخته فرصت‌جویان و قدرت‌طلبان معرفی کنند. البته برخی معتقدند که جریان مدعیان مهدویت در آغاز قرن نوزدهم، واکنشی در برابر قدرت‌های استعماری بوده است؛[1] هرچند که استعمار نیز از آن بهره برد. آن‌ها با حمایت از عناصر فریب‌خورده و حتی دخالت مستقیم در جریان مدعیان دروغین، کوشیده‌اند اهداف خود را در آفریقا، ایران، پاکستان، هند و سایر کشورهای اسلامی دنبال کنند و هم‌زمان، مستشرقانی همچون فلوتن[2]، گلدزیهر[3]، مارگلیوث[4]، دارمستتر[5]،

---

۱. «در آغاز سده نوزدهم که قدرت‌های استعماری بر جهان اسلام چیرگی یافته بودند، یکی از واکنش‌ها در برابر سلطه آن‌ها موجی از مهدویت بود که بسیاری از سرزمین‌های اسلامی را فراگرفت. در برخی نواحی، این موج، موجب ظهور افرادی با عنوان مهدی شد که از نفوذ دینی و سیاسی بالایی برخوردار بودند» (سیدحسین نصر، *قلب اسلام*، ص۱۰۳).

۲. ر.ک: فان فلوتن، *السیادة العربیة و الشیعة و الإسرائیلیات فی عهد بنی امیة*.

۳. ر.ک: اجناس جولدتسیهر، *العقیدة و الشریعة فی الإسلام*.

۴. ر.ک: دی. اس. مارگلیوث، *دایرةالمعارف دین و اخلاق*.

۵. ر.ک: دارمستتر، *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم*.

ولهوسن[۱]، پروکیلمن[۲]، دونالدسن[۳] و... با نگاه تاریخی و از طریق برجسته‌کردن جریان‌های انحرافی مهدوی در تاریخ اسلام، به تضعیف این آموزه اصیل اسلامی پرداخته‌اند.

دارمستتر (۱۸۹۴م) در شرح حال مدعیان دروغین مهدویت و حوادث زمان صدر اسلام، به موضوع قیام مختار ثقفی و مهدویت محمد بن حنفیه اشاره کرده، در ادامه، به بیان جریان ماجرای مدعیان مهدویت در سرزمین‌های روم، آفریقا، عثمانی و سودان می‌پردازد. وی تحت تأثیر مدعی هم‌عصر خود، محمد احمد سودانی (۱۸۸۵م) کتاب *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم* را تألیف کرد. دارمستتر برای فهم ادعای مهدی سودانی، به بررسی تاریخ مهدویت در صدر اسلام می‌پردازد و سپس به فرقه‌ها و افرادی اشاره می‌کند که مدعی مهدویت بوده‌اند. او با تکیه بر روش تاریخی‌نگری و بدون توجه به مبانی اعتقادی مهدویت، به برجسته‌سازی نقش مدعیان پرداخته، آن را به گونه‌ای تحلیل می‌کند که گویی از یک امر خرافی و بدون پشتوانه اعتقادی سخن می‌گوید.

گلدزیهر اعتقاد به مهدی موعود را برآمده از سرخوردگی‌های تاریخی و راهی برای توجیه فتنه‌ها و آشوب‌هایی می‌داند که به وسیله برخی از انقلابی‌های سیاسی‌کار، به وجود آمده است. از نظر او مهدویت راهی برای

---

۱. ر.ک: ولهوسن، *الخوارج و الشیعة*.

۲. ر.ک: پروکیلمن، *تاریخ الشعوب الإسلامیة*.

۳. ر.ک: دونالدسن، *عقیدة الشیعة*.

جلب اعتماد و محبت مردم است که همچون ابزاری در دست بعضی از شورشیان و انقلابیون قرار گرفته است[۱]. او نیز مانند برخی مستشرقان کوشیده است تا بی‌توجه به مبانی کلامی و با تکیه بر تحلیل‌های تاریخی، اعتقاد به مهدی را ساخته دست شیعه و بهانه‌ای برای در امان ماندن قیامشان از گزند اعتراضات مردمی معرفی کند[۲]. همزمانی گلدزیهر، دارمستتر و سایر مستشرقان قرن نوزدهم میلادی با مدعیانی مانند مهدی سودانی باعث شد تا آنان متأثر از این وقایع و با استناد به اندیشه‌های ابن خلدون، به نفی مهدویت بپردازند.

همچنین فان فلوتن (۱۹۰۳م) با شیوه تاریخی‌نگری به تحلیل وقایع دو قرن نخست اسلام پرداخته و متأثر از قیام کوفیان و جایگاه مختار ثقفی، مهدویت را بدعتی از جانب او و هم‌فکرانش نامیده است[۳]. سخنان مارگلیوث (۱۹۴۰م) نیز تأکیدی بر نظرات مستشرقانی مثل دارمستتر و گلدزیهر است. او بدون پرداختن به دلایل اعتقاد به مهدویت، به بیان علت‌های تاریخی اعتقاد به مهدویت در صدر اسلام پرداخته، آن را همچون ابزاری در دست

---

۱. «و قد أمکن استخدام هذه العقیدة خلال عصور تاریخ الإسلامی لتبریر الفتن و القلاقل التی أشعل نیرانها بعض الثائرین السیاسیین الدینیین، متطلعین إلی قلب النظم الحکومة القائمة و ساعین إلی استجلاب محبه الشعب حتی یفتتن بهم علی اعتبار أنهم یمثلون الفکره المهدیة، فدفعوا بذلک باجزاء کبیره من العالم الإسلامی إلی خوض غمار الاضطرابات و الحروب» (*العقیدة و الشریعة فی الإسلام*، ص۲۱۸).

۲. همان، ص۸۵.

۳. ر.ک: فان فلوتن، *تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه*.

گروه‌های سیاسی، در مقابله با حاکمیت وقت یا استعمار خارجی می‌داند[۱].

در درون امت اسلامی نیز برخی روشنفکران معاصر، مانند احمد امین، رشید رضا... و افرادی مانند کسروی، احمد الکاتب و... به ترویج اندیشه‌های این گروه از مستشرقان پرداخته‌اند. رشید رضا که از معروف‌ترین سلفی‌های شمال آفریقاست، معتقد است:

> مسئله مهدی باعث فتنه‌های زیادی در جامعه اسلامی شده است؛ زیرا بسیاری از محبّان ریاست و سلطنت از نام مهدی بهره برده، بدعت و فساد در زمین ایجاد کردند...[۲].

او در جای دیگر می‌نویسد:

> اعتقاد به مهدی، باعث پیدایش فتنه‌های عظیمی شده است. در مناطق و زمان‌های مختلف، افرادی به پاخاسته و مدعی مهدویت شده‌اند. آنان بر اهل و نزدیکان سلطان وقت، خروج کرده‌اند. فریب‌خوردگانی نیز آنان را اجابت کرده، میان آن‌ها و حاکمان، جوی خون راه افتاده است[۳].

احمد امین نیز در این‌باره می‌گوید:

> یکی از آثار این اعتقاد، انقلاب‌های پیاپی در تاریخ مسلمانان است که در هر عصر و دوره‌ای، یک نفر یا تعدادی برپاخاسته، مدعی می‌شوند مهدی منتظَر هستند و گروهی از مردم نیز

---

۱. *شرق‌شناسی و مهدویت*، ص۱۶۱ – ۱۶۵.
۲. *تفسیر المنار*، ج۹، ص۴۹۹.
۳. همان، ج۶، ص۵۷.

> اطراف او را می‌گیرند...اگر شمار کسانی را که در تاریخ اسلام خروج نموده و ادعای مهدویت کرده‌اند، شمارش کنیم و به تفصیل، قیام‌ها و فروپاشی دولت‌های اسلامی و تقسیم و تحلیل قوای آن‌ها را بیان کنیم، سخن به درازا می‌کشد و یک کتاب مستقل نیز برای این مهم کافی نیست[۱].

واقعیت آن است که فراوانی مدعیان مهدویت، با وجود آنکه نشان‌دهنده رسوخ و فراگیری این باور اسلامی در میان همه مسلمانان است، راه را برای تحلیل‌های شبهه‌افکنانه مستشرقان هموار کرده است؛ به گونه‌ای که حجم قابل ملاحظه‌ای از مقالات مرتبط با مهدویت، در دایرةالمعارف‌های معتبر غربی، به سرگذشت فرقه‌ها و مدعیان مهدویت اختصاص یافته و در ادامه، انکارهای افرادی مانند رشید رضا، احمد امین و ...را در پی داشته است.

مدعیان مهدویت در نگاه دایرةالمعارف‌های مورد نظر

بهره‌گیری اغلب مستشرقان از روش تاریخی‌نگری باعث شده است تا موضوع مهدویت نه به عنوان یک اصل مسلم اسلامی، بلکه به صورت مسئله‌ای تاریخی و مربوط به زمان و مکان خاص، بررسی شود؛ از این‌رو، بسیاری از اسلام‌شناسان غربی با بیان این مطلب که تفکر مهدویت‌گرایی بیشتر در بن‌بست‌های اجتماعی، ناامیدی‌های سیاسی، ناکامی‌ها و در هنگام مخالفت با حکومت‌های وقت، مورد استفاده قرار گرفته، این واقعیت را به

---

۱. *ضحی الإسلام*، ج۱۳، ص۲۴۴.

جای دلیل اصلی مهدویت‌گرایی که همان متون دینی است، نشانده و نتیجه گرفته‌اند که مهدویت، پشتوانه کلامی ندارد و صرفاً بهانه‌ای است در دست برخی فرصت‌طلبان. آنچه در ادامه خواهد آمد، گزارشی از مقالات مورد بحث در رابطه با مدعیان مهدویت است که عمدتاً بر مبنای وقایع تاریخی مرتبط با مدعیان بیان شده است:

۱. هلمر رینگرن و مدعیان مهدویت

رینگرن در ذیل مدخل «Messianism» به بررسی شخصیت مهدی موعود می‌پردازد و در تبیین انگیزه مدعیان مهدویت معتقد است موارد بسیاری در تاریخ اسلام در خصوص مدعیان مهدی وجود دارد که آن‌ها بر آن بوده‌اند تا نظم سیاسی موجود را به چالش کشیده، به زور سلاح، آن را سرنگون کنند. جنبش‌های مهدوی به ندرت توانسته‌اند به موفقیت سیاسی واقعی دست یابند، جز آنکه توانسته‌اند پایه‌ای را بر اساس وفاداری‌های قبیله‌ای موجود، بر اساس مفهوم روستایی یا اندکی شهری از خلع ید یا واگذاری، یا بر اساس الگوهایی از مخالفت اجتماعی – سیاسی بنیان نهند.

وی سپس به بیان عوامل مؤثر در بروز این جنبش‌ها پرداخته، می‌گوید:

> سنت اعتقاد به عصر طلایی به عنوان ابزاری مناسب برای مخالفت اجتماعی و مخالفت دینی از همان ابتدا در تاریخ اسلام وجود داشته است. عامل دیگر که هنوز نیز بسیار مؤثر است، وضعیت پویا و به لحاظ معنوی ستیزه‌جوی آگاهی و ایدئولوژی اسلامی توأم با تعریف خود به عنوان نظام نجات‌بخش جهان‌شمول و نهایی است. به طور کلی، جنبش‌های موفق، سه مرحله متوالی را پشت سر می‌گذارند:
>
> ۱. ابتدا تبلیغ وسیع نوعی احیاگری اسلامی با هدف کسب حمایت در میان افراد ناراضی و محروم؛
>
> ۲. ایجاد سازمانی نظامی برای انجام تبلیغات مربوط به مطالبات آن و ریسک‌های نظامی به وسیله افزایش طرفداران؛
>
> ۳. ظهور یک دولت سرزمینی که آرمان‌های دینی آن به تدریج کهنه می‌شود.[۱]

رینگرن معتقد است که با آغاز قرن قبل از هزاره اول اسلامی، پیش‌گویی‌ها درباره مهدی، اهمیتی خاص یافت. از شخصیت‌های مختلفی که در این زمینه اهمیت یافته‌اند می‌توان به سیدمحمد نوربخش اشاره کرد که رهبری جنبش مهدی‌گرا در بدخشان (ایران) و سپس عراق را به عهده داشت. همچنین چند مبلّغ اصلاح‌گر برجسته در هندوستان، از جمله میرسید محمد جانپوری (۱۵۰۵م) در بلوچستان، و [جنبش] مهدویت هند که در اصل، گروهی رعیت سنی بسیار مقدس‌مآب متشکّل از زاهدان ستیزه‌جو بودند که با رهبران دینی رسمی دربارها مخالفت می‌کردند.

این مستشرق، مدعی است که در حوزه ترکیه – ایران، این منطقه شاهد آشوب‌های عمده‌ای بود که منجر به اختصاص موفقیت‌آمیز ایدئولوژی مهدی به رهبران قبیله به ویژه ظهور سلسله صفوی در ایران در آغاز قرن

---

۱. *دایرةالمعارف دین*، ج ۹، ص ۴۶۹.

شانزدهم، تحت حکومت شاه اسماعیل شد که خود را مهدی اعلام کرده بود.

او همانند بسیاری از اسلام‌شناسان غربی، به موضوع مهدی سودانی و فرقه بابیه توجه ویژه دارد و می‌نویسد:

سر زندگی و قدرت اعتقاد به مهدی در اسلام، با مهدی سودانی، محمد احمد بن عبداللّه، نمود بسیار چشم‌گیری یافت. جنبش او به نام مهدیه، در دو دهه آخر قرن نوزدهم به سرعت، سودان وابسته به ساکنان دره نیل را فرا گرفت و به میزان زیاد باعث شد که سودان به عنوان یک دولت - ملت در قرن بیستم ظاهر شود. در ماه ژوئن ۱۸۸۱م این مرد مقدس و برجسته سودانی، مهدی‌بودن خود را علناً در جزیره «آبا» اعلام کرد و طی مدت نسبتاً کوتاهی جنبش او سودان را به حکومتی اسلامی و سپس پادشاهی اسلامی تبدیل نمود که از زمان فوت مهدی در سال ۱۸۸۵م تا زمان فروپاشی آن در سال ۱۸۹۸ تا ۱۸۹۹م، تحت حکومت قائم مقام ارشد و جانشین موقت او، خلیفه عبداللّه، بوده است.

در ایران نیز، جنبش مهم باب (زمینه‌ساز مهدی) به رهبری علی‌محمد شیرازی که در سال ۱۸۵۰م اعدام شد، با نشان دادن اینکه اعتقاد به مهدی ـ به‌رغم سکوت سیاسی حاکم بر مقامات بلندپایه دینی شیعه ـ هنوز برای برخی شیعیان راه حل معتبری است، آسودگی خاطر شیعه دوازده‌امامی را به هم ریخت. جنبش بابی تا اوایل قرن بیستم منجر به ایجاد دین بهایی به عنوان یک دین جداگانه شد. اگر بیشتر به طرف شرق برویم، در پنجاب، میرزا غلام احمد قادیانی (۱۹۰۸م) را می‌بینیم که جنبش احمدیه را بنیان نهاد و مدعی شد که نقش مهدی را بر عهده دارد و پیروان او در پاکستان و غرب اروپا، حتی در اواخر قرن بیستم به تبلیغ او ادامه می‌دادند.[۱]

۲. مدعیان مهدویت در نگاه کرامر

رابرت اس.کرامر، در مقاله «المهدی» فراوانی تعداد مدعیان مهدویت را نشان‌گر اقبال عمومی به این اندیشه دانسته، می‌نویسد:

مؤید اقبال عمومی به اندیشه مهدویت، فراوانی تعداد مدعیان این عنوان در تاریخ اسلام است. محمد عبیداللّه (۹۳۴م) نخستین خلیفه فاطمی، با استفاده از انتظارات مردم از مهدی و احساسات شیعه، در شمال آفریقا به قدرت رسید. او با ظاهر شدن در جبل مسا واقع در مغرب که در آن زمان محل ظهور مهدی تلقی می‌گشت، مدعی شد که از نوادگان دختر پیامبر، فاطمه[علیهاالسلام]، است و اظهار کرد که برادر امام غایب، امام دوازدهم است. بنیان‌گذار جنبش اصلاح‌طلب موحّدون در قرن دوازدهم، محمد بن تومَرت (۱۱۳۰م) نیز مدعی شد که مهدی و از نوادگان امام علی[علیه‌السلام] است.

در این دوران، حداقل سه رهبر جنبش‌های اصلاح‌طلب در غرب آفریقا، شیخ عثمان دن فودیو از سوکوتو، شیخ احمدو

---

۱. همان.

باری از ماسینا و حاج عمر تال از امپراتوری توکلور، از گرایش‌های مردم به مهدویت برای آغاز جهاد خود بهره گرفتند. انتظار آمدن مهدی از شرق، موج مهاجران غرب آفریقا را به سوی نیل گسیل داشت و این امر، قیام و موفقیت محمد احمد سودانی (۱۸۸۵م) را تسهیل کرد. در این میان، چند مهدی در مصر ظهور کرد که به قیام برضد اشغال فرانسه و نیز حکومت دولت مصر انجامید. تا پایان قرن نوزدهم، قیام تحت عنوان مهدویت برضد امپریالیسم اروپا تقریباً امری عادی بود که در کشورهای گوناگون از جمله در هند، الجزایر، سنگال، غنا، و نیجریه رخ داد. آنچه در تمام این نهضت‌ها مشترک بود، این تصور بود که فساد، آرمان‌های اسلامی را در بر گرفته و سلطه سیاسی و فرهنگی غرب، نابکارانه [در میان مسلمین] نفوذ کرده است. اخیراً همین تفکر، عامل تصرف مسجدالحرام در مکه در سال ۱۹۷۹م به وسیله مهدی عربستان سعودی بود. انتقاد شیعه از «نظم نوین جهانی» به رهبری امریکا نیز با واژه‌های مربوط به مهدویت عنوان شده است.[1]

کرامر مقاله خود را این‌گونه به پایان می‌رساند:

با توجه به قدرت برانگیزنده مهدویت و شرایط انعطاف‌پذیر ظهور مهدی، می‌توان انتظار داشت هر جا تصور شود که منافع

۱. *دایرة المعارف جهان نوین اسلام*، ص۱۸.

اسلام در خطر است، ادعای مهدویت مطرح شود.[1]

۳. نظر ساشدینا در مورد مدعیان مهدویت

این اسلام‌شناس مسلمان، در مقاله‌ای تحت عنوان «مهدویت» به تبیین سیر مهدویت در طی هزاره اول اسلام پرداخته است. وی می‌نویسد:

«در قرن اول، عوامل تاریخی و جامعه‌شناختی پس از رحلت پیامبر ﷺ در سال ۶۳۲م، در تشدید امیدها و انتظارات مربوط به مهدویت در جامعه اسلامی مؤثر بود؛ به‌ویژه در میان کسانی که به دلیل شیعه‌بودن (پیروی از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و طرفداری از ادعای وی در مورد خلافت) مورد آزار و اذیت واقع می‌شدند. آنان هنگامی که خلافت در سال ۶۶۱م از دست بنی‌هاشم خارج شد، بسیار ناامید و سرخورده شدند. از آن پس، اندیشه [خلافت] یک رهبر کامل و امام منصوب از جانب خداوند همواره در میان مسلمانان، و در میان شیعیان به گونه‌ای خاص، مورد تأکید واقع شد.[2]

ساشدینا مسلمانی معتقد است؛ اما در مواقعی به مانند اغلب دین‌پژوهان غربی، روش تاریخی‌نگری را در بررسی‌های خود به‌کارگرفته و به جای تبیین اعتقاد به مهدویت، به مطالعه تاریخ اعتقاد به مهدویت بسنده کرده است. از نگاه او «وقوع جنگ‌های داخلی و وضعیت آشفته آن» در ایجاد

۱. همان، ص۱۹.
۲. همان، ص۹۵.

اندیشه منجی مسیحایی نقش بسیار پررنگی داشته است؛ منجی‌ای که در وهله نخست، باید ظلم‌های واردشده بر ستم‌دیدگان را جبران، و عدالت را برقرار کند و در مرحله ی بعد، جهان را به دین اسلام در آورد. این انتظار، فقط امید به آینده نیست؛ بلکه نوعی ارزیابی مجدد در هر دوره از حیات اجتماعی و تاریخی است. هر نسل به دلیلی تصور می‌کرد که ممکن است مهدی در زمان آن‌ها ظهور کند و با دعوت به ایجاد تحول عظیم اجتماعی به وسیله خود آن‌ها و تحت فرمان او و با وعده کمک الهی در صورت نیاز، ایمان آن‌ها را محک بزند؛ در نتیجه، گرایش‌های مربوط به مهدویت، عامل نگرش‌های بدعت‌گذارانه و حتی ستیزه‌جویانه در میان شیعیان شد. قدرت‌های حاکم از این قیام‌های انقلابی در هراس بودند و آن‌ها را به سبب عواقب بالقوه ویران‌گر و آشوبنده‌شان، به شدت سرکوب می‌کردند. مهم‌ترین آن‌ها انقلاب بنی‌عباس بود که بر اساس مبانی عمدتاً شیعی، تبلیغات بسیار مؤثری را بر ضد خاندان امیه به راه انداخت که با انتظار مهدویت نیز انطباق داشت. عباسیان توانستند بنی‌امیه را سرنگون، و در قرن هشتم، سلسله خود را پایه‌گذاری کنند.

انقلاب فاطمیون در قرن دهم، شورش دیگری بود که حمایت مردمی قابل‌توجهی را به دست آورد. این قیام برای آرمان خود، طرفداران بسیاری یافت و در مورد تشکیل حکومتی شیعه در آفریقای شمالی موفق شد. در این قیام نیز رهبر آن از ایدئولوژی شیعه بهره گرفت و حتی از عنوان مربوط به مهدویت شیعه، یعنی «المنصور»، «فاتح» و «المهدی» استفاده کرد.

وی در ادامه به تغییر ایجادشده در جریان عدالت‌طلبی شیعه اشاره کرده، معتقد است که همه تلاش‌های شیعه، موفقیت‌آمیز نبود و زمانی که پیروان آن با شکست‌ها و آزارهای پی‌درپی، روبه‌رو شدند، دیگر تلاش برای نیل به تحول انقلابی را کنار گذاشتند. با این تغییر سرنوشت، ایدئولوژی شیعه به ابزاری عمده برای هر مسلمانی که به تحول بنیادین می‌اندیشید، تبدیل شد و در قالب تعالیم مهدویت باطنی تداوم یافت. عنوان مهدی، دیگر معنای اقدام سیاسی لحظه‌ای و مستقیم را در خود نداشت. سرخوردگی طرفداران پیش‌گویی‌های مهدویت به تدریج از تأکید بر مهدی به عنوان «قدرت سیاسی»، به «اصلاح دینی» تبدیل شد و باز هم حیات اجتماعی و عمومی مسلمانان را تحت تأثیر قرار داد. مهدویت هم‌چنان نشان‌گر آرمان‌گرایی امت بود؛ یعنی امید به اینکه روزی اسلام با همه لوازم سیاسی و اجتماعی خود، به خلوص نخستین خود بازگردد. عقیده بر این بود که رسالت اولیه و تاریخی اسلام ـ یعنی ایجاد جامعه‌ای آرمانی تحت هدایت الهی ـ در لوای حکومت مهدی و در آینده، تحقق می‌یابد.

در مرحله بعد، ساشدینا به میراث مهدویت و وضعیت آن در آستانه هزاره اول اسلام و پس از آن می‌پردازد. وی معتقد است:

> با نزدیک‌شدن هزاره اول پس از ظهور پیامبر اسلام، گروه‌های مختلف، به زنده‌کردن امیدهای خود برای آینده‌ای بهتر اقدام کردند. در شهرهای مقدس مکه و مدینه، عده‌ای از علمای دینی، دیدگاه‌های خود را در تأیید اعتقاد عموم به ظهور یک مجدد (اصلاح‌گر) در آغاز هر قرن، به رشته تحریر درآوردند.

إبن حجر مکی، فقیه برجسته سنی، اظهار داشت: «انتظار می‌رود مهدی در این هزاره ظهور کند. این شخصیت مسیحایی از سلاله فاطمه [علیهاالسلام] دختر پیامبر [صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] خواهد بود. او هم‌نام پیامبر است و نام پدر و مادرش نیز نام پدر و مادر پیامبر است». اما تشخیص مهدی حقیقی، کار ساده‌ای نبود؛ چرا که سبک و روش روایت‌های مربوط به پیش‌بینی ظهور شخصیتی معادشناختی، گوناگون بود. مسئله هویت مهدی بسیار پیچیده بود و هیچ مرجع دینی یا حاکم سیاسی قادر به حل آن نبود.[۱]

نویسنده مقاله، به برخی قیام‌های صورت‌گرفته با عنوان «مهدی» نیز اشاره کرده و درباره تأثیر آن در میان اهل سنت، می‌گوید که اعتقاد به مهدی در قرن پانزدهم در میان سنیان هند رواج داشت. در آن‌جا ظهور این عقیده که سیدمحمد جانپور، مهدی است فصل جدیدی را در تاریخ مهدویت در اسلام گشود. او از جانب فقهای حنفیه در گجرات، مرتد شناخته شد و به مرگ محکوم گردید. علت این محکومیت شدید، این بود که تفسیر انقلابی سوسیالیستی ـ اخلاقیِ او از اسلام، با برداشت سنتی و متداول اهل تسنن از دین، مغایرت داشت.

نمونه دیگری از شدت و تأثیر ایدئولوژی مهدویت در میان اهل تسنن، در نهضت «مهدیه» به رهبری مهدی سودان «محمد احمد بن عبدالله» طی دو دهه آخر قرن نوزدهم یافت می‌شود. این نهضت، الهام‌گیرنده از فلسفه

۱. همان.

حیات اخلاقی متصوفه و مبتنی بر معارف مهدویت در شیعه بود.

نویسنده مقاله به فرقه‌های بابیه، بهائیه، قادیانیه و احمدیه نیز اشاره کرده، و معتقد است در این شرایط بود که در ایران علی‌محمد، از شیراز ـ که خود را باب (= راه ورود) می‌نامید ـ در آغاز هزاره پس از غیبت امام دوازدهم، در سال ۱۸۴۴م خود را باب معارف باطنی و اصلاح‌گر، معرفی کرد. او شریعتی نو و کاملاً نامتعارف را تبلیغ می‌کرد. دین بهایی که در سال ۱۸۶۳م به وسیله بهاءالله اعلام شد، حاوی رسالت اجتماعی بابی‌ها و نمادهای فرهنگی ایران شیعی بود. همچنین در اواخر قرن نوزدهم میرزا غلام احمد از قادیان– که ادعای مهدویت می‌کرد، به اصلاح اسلام سنتی اهل تسنن، اقدام نمود و موفق به تشکیل یک نهاد اجتماعی تأثیرگذار شد که دارای تعاونی‌های اقتصادی و دیگر تشکیلات نمونه‌ای بود که سود آن‌ها به پیروان او اختصاص داشت.

ساشدینا به امیدهای مهدویت در عصر حاضر نیز اشاره می‌کند:

احادیث مربوط به مهدویت در خصوص پیش‌بینی حوادث آخرالزمان و توصیف پایان فاجعه‌آمیز جهان، هم در انقلاب ایران، در سال ۱۹۷۸– ۱۹۷۹م، و هم در بحران خلیج فارس درسال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱م، به طور وسیعی در خاورمیانه جریان داشت و به تقویت امیدها و نگرانی‌های مسلمانان منجر شد.[۱]

۱. همان، ص۹۹.

٤. دیدگاه تیموتی آر.فرنیش درباره مدعیان مهدویت

فرنیش، نویسنده مقاله «مهدویت»، معتقد است:

> در طول تاریخ اسلام، تعداد زیادی از نهضت‌های مبتنی بر مهدویت بر پایه چنین عقایدی ظهور یافته است؛ اما چهار مورد از این نهضت‌ها، یعنی عباسیان، فاطمیون، موحّدون و مهدیون، به طور خاص موفقیت‌آمیز بوده‌اند. عباسیان، امپراطوری نوپای اسلام را در سال ۷۵۰م تصاحب کردند. بیشتر مورخان، این دوران را عصر طلایی تاریخ اسلام می‌دانند. بین سال‌های ۵۷۰ و ۷۵۴م مبلّغان عباسیان، مدعی مقام مهدویت برای حاکمان خود شدند؛ اما عباسیان، زمانی که در بغداد بر مسند قدرت مستقر شدند، ادعاهای خود در خصوص مهدویت و گرایش‌های شیعی خود را عمدتاً کنار گذاشتند؛ هرچند برخی از خلفای آن‌ها همچنان لقب «المهدی» را به نام خود ضمیمه می‌کردند.[۱]

او به سه گروه دیگر اشاره کرده، معتقد است بر خلاف به‌کارگیری نسبتاً سطحی و ظاهری از ایدئولوژی مهدویت از سوی عباسیان، سه گروه عمده بعدی یعنی فاطمیون، موحّدون و مهدیون سودان که از مهدویت به عنوان ابزاری برای سلطه استفاده کردند، از عقاید فرجام‌شناختی(موعودباورانه) در اداره حکومت‌های خود نیز بهره بردند و فقط در تأسیس حکومت از آن استفاده نکردند.

---

۱. *دایرة المعارف هزاره‌گرایی*، ص ۱۸۷.

فاطمیون، خاندان شیعه اسماعیلی بودند که از سال ۹۶۹ تا ۱۱۷۱م، در مصر حکومت می‌کردند. بنیان‌گذار اسماعیلیه (عبیداللّه) به پشتوانه اینکه به واسطه دختر پیامبر [ﷺ] از سلاله آن حضرت است در سال ۹۱۰م ادعا کرد که مهدی موعود است. مبلغان او حمایت سپاهیان بربر را به سوی او جلب کردند و تا سال ۹۶۹م بخش اعظم آفریقای شمالی و مصر را به تصرف خود درآوردند. فاطمیون، مهدویت را با نوعی کیهان‌شناسی باطنی که برگرفته از عرفان‌گرایی و نوافلاطون‌گرایی بود، درهم‌آمیختند. آن‌ها بر خلاف سایر گروه‌های شیعه، از قدرت کافی برای اقدام جدی به منظور تحقق هدف تصرف کل جهان اسلام، برخوردار بودند. به این منظور، آن‌ها سپاه خود را به طور علنی نه تنها بر ضد امپراتوری بیزانس و حکومت‌های صلیبیون، بلکه بر ضد خلافت عباسیان نیز به کار گرفتند، و پنهانی، از مبلغان اسماعیلی که در صدد تضعیف عباسیان بودند، حمایت کردند؛ اما در نهایت، شکست خوردند و پس از ضعیف‌شدن در اثر حملات صلیبیون، به دست صلاح‌الدین ایوبی مغلوب شدند.

فرنیش، در ادامهٔ گزارش خود از عملکرد مدعیان مهدویت در آفریقا معتقد است یکی دیگر از نهضت‌های مبتنی بر مهدویت که در قرون وسطا در آفریقای شمالی رخ داد ـ اگرچه بیشتر نهضت سنی بود تا شیعه ـ نهضت موحّدون بود که در فاصله سال‌های ۱۱۳۰ تا ۱۲۶۹م، بر مغرب، یعنی شمال غرب آفریقا و اسپانیا حکومت می‌کردند. بنیان‌گذار آن، ابن تومَرت(۱۱۳۰م) مدعی شد همان مهدی منتظر است. او اندکی پس از آغاز نهضت خویش درگذشت(۵۲۲ق) و

جانشین او، عبدالمؤمن، فتوحات او را به انجام رساند و حکومتی سنی مبتنی بر مهدویت تشکیل داد که بیش از یک قرن ادامه داشت.

پس از موحدون، موفق‌ترین نهضت مبتنی بر مهدویت، نهضت مهدیون سودان در اواخر قرن نوزدهم بود. در قرن نوزدهم، جهان اسلام به طور کلی، و آفریقای اسلامی به طور خاص، شاهد تعداد زیادی جهاد یا «جنگ مقدس» بر ضد حاکمان یا قدرت‌های استعمارگر بوده است. جهادی که به رهبری محمد احمد در محل سودان امروزی که در آن زمان، بخشی از امپراتوری عثمانی و تحت حاکمیت مصر بود، رخ داد، تنها جهادی بود که بنیان‌گذار و رهبر آن ادعا کرد همان مهدی آخرالزمان است و صرفاً یک مجدّد نیست. او یک سنی صوفی‌مسلک بود. وی پس از آنکه علناً خود را مهدی نامید و وظیفه خود را بیرون راندن ترک‌های کافر، مصریان کافر و انگلیسی‌های کافر از سودان دانست، کلیه مخالفان رژیم را متحد کرد و با تشکیل یک سپاه، بین سال‌های ۱۸۸۱و۱۸۸۵م بخش اعظم سودان امروزی را به تصرف خود درآورد. محمد احمد پیش از وفات در سال ۱۸۸۵م کوشید جامعه اسلامی اولیه را احیا کند. او تمام فرقه‌های صوفی را منحل کرد، قانون اسلام را با خشونت اجرا نمود و دستور داد همگان او را مهدی بدانند. جانشین او عبدالله تا سال ۱۸۹۸م حکومت می‌کرد، تا اینکه ارتش بریتانیا به فرماندهی کیچنر، در یکی از آخرین حملات خود برای تصرف آفریقا، از مصر که در اشغال بریتانیا بود، به سمت جنوب پیش رفت و به حکومت «مهدیه» خاتمه بخشید.

تیموتی فرنیش به فرقه‌سازی‌های انجام‌شده در دو قرن گذشته هم اشاره می‌کند و فرقه‌های بابیه و بهائیه، احمدیه، قادیانیه را نام می‌برد؛ اما در عین حال اعتراف می‌کند که این‌گونه ادعاها پیشرفت چندانی در میان توده مسلمانان سنتی در قرن بیستم نداشته است. او برای نمونه می‌نویسد:

> پیش از این، در مورد سرنوشت مهدی سودانی که خود را مهدی خواند، سخن گفتیم و دیدیم که شکست خورد. زمانی هم در جریان انقلاب ایران، نظریه‌هایی رواج یافت مبنی بر این که آیت‌الله خمینی، همان امام غایبی است که ظهور کرده؛ اما خود امام خمینی، هرگز مدعی چنین عنوانی نشد. با وجود این، به گواه تاریخ، اکنون که جهان وارد یک قرن و هزاره جدید می‌شود، مهدویت همچنان به عنوان یک ایدئولوژی مخالف و به طور بالقوه قدرتمند در جهان اسلام به بقای خود ادامه می دهد.[۱]

فرنیش، کلام خود را با این جملات به پایان می‌برد:

> مهدویت، ایدئولوژی قدرتمندی در سراسر تاریخ اسلام بوده که هم در سرنگونی حکومت‌های موجود و هم در تشکیل حکومت‌های جدید، نقش داشته است و نمونه‌های فوق‌الذکر، این امر را اثبات می‌کند...کاملاً روشن است که این اعتقادات، هم‌چنان در قرن بیست و یکم نیز نقش مهمی را در جهان

---

۱. *دایرة المعارف هزاره‌گرایی*، ص ۱۹۰.

اسلام ایفا خواهند کرد.[1]

سیر تاریخی مدعیان مهدویت

اعتقاد به مهدی موعود، همواره مورد اتفاق همهٔ فرقه‌های اسلامی بوده؛ به گونه‌ای که در طول تاریخ، بارها از سوی مدعیان دروغین، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. البته آن‌گونه که در فصل دوم همین نوشتار اشاره شد، در بعضی مواقع، واژه «مهدی» به معنای اصطلاحی و آخرالزمانی آن به کار نرفته و صرفاً برای تجلیل و احترام استفاده شده است. روشن است که این نوع کاربرد، از بحث «مهدی منتظَر» خارج است؛ اما واقعیت، آن است که در مواردی، مدعیان مهدویت یا مریدان آن‌ها واژه «مهدی» را در مفهوم خاص آن به کار برده و به این طریق، برخی فرقه‌ها و نهضت‌ها را در ممالک اسلامی پی‌ریزی کرده‌اند.

پیش از دوران بنی‌امیه، این واژه عمدتاً به عنوان لقبی محترمانه به کار رفته که تعبیر «خلفای راشدین مهدیین»[2] یکی از نمونه‌های آن است. اندیشه مهدویت در ابتدای دوران حکومت بنی‌امیه، رونق چندانی نداشت. آن‌ها نه تنها مروّج این عقیده نبودند، بلکه سرسختانه با آن مخالفت می‌کردند؛ وانگهی تا سال ۶۱ق این موضوع، جایگاهی برای طرح نداشت؛ زیرا از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره‌ای نشده بود که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام منجی

۱. *همان*، ص۱۹۱.

۲. أبو داود، *سنن*، ج۴، ص۲۰۰؛ إبن ماجه، *سنن*، ج۱، ص۱۵.

موعود هستند. در هر صورت، کثرت روایات مربوط به مهدی، مانع انکار اصل مهدویت در این دوران بود.

به واسطه شرایط سیاسی و اجتماعی فراهم‌آمده در دوران پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام کم‌کم زمینه برای برخی تأویل‌ها فراهم شد؛ به‌گونه‌ای که هواداران بنی‌امیه به خلفای خود لقب «مهدی» می‌دادند و در اشعار خود، آن‌ها را به این نام می‌ستودند. شاید سیاست اموی می‌کوشید تا این واژه را در حد یک لقب تشریفاتی تنزّل دهد و مفهوم نجات‌بخشی و ظلم‌ستیزی را از آن سلب کند؛ اما بنا بر شواهد تاریخی، در مواردی مثل عمر بن عبدالعزیز که منافع آن‌ها اقتضا می‌کرد، از به‌کاربردن لقب «مهدی» به معنای «منجی موعود» ابایی نداشتند. در این میان، شیعیان که در سختی و فشار بودند توجه بیشتری به آموزه مهدویت داشتند و در این مورد، شتاب می‌کردند؛ از این رو، از نیمه اول قرن دوم (شهادت امام باقر علیه‌السلام در سال ۱۱۴ق) تا زمان شهادت امام عسکری علیه‌السلام در سال ۲۶۰ق، در میان شیعیان، اختلاف‌نظر در مصداق مهدی موعود، فراوان بود؛ به‌گونه‌ای که فرقه‌های متعددی پدید آمد.

عباسیان نیز از فضای ایجاد شده در سال‌های پس از واقعه کربلا و همچنین از ستم‌های بنی‌امیه به ویژه بر مردم مشرق، بهره‌برداری کردند و به حکومت رسیدند. در این دوران، واژه «مهدی» در مفهوم نجات‌بخشی، بارها مورد استفاده قرار گرفت و روایاتی شهرت یافت که عباسیان را از اهل بیت علیهم‌السلام و مهدی علیه‌السلام را از بنی‌عباس می‌دانست. این‌گونه احادیث، فارغ از صحت یا ضعف سند، ما را با فضای آن زمان آشنا می‌کند و نشان می‌دهد

که هیچ کس منکر اصل مهدویت نبوده است؛ بلکه همه در صدد تأویل آن به نفع خود بوده‌اند؛ اگرچه این کار با جعل حدیث باشد. تلاش منصور عباسی برای مهدی نامیدن فرزندش محمد، از آن جمله است؛ هرچند که بعدها جمعی از علمای اهل سنت، به دلیل عدم تطابق رفتار خلفا با خصوصیات رفتاری و عدالت‌گستری مهدی موعود، کوشیده‌اند القاب به کار رفته را به معنای لغوی تفسیر کنند.

سرزمین آفریقا به علت جور و ستمی که خلفای اموی و عباسی بر مردم آن سامان، روا می‌داشتند استعداد فراوانی در پذیرش مباحث مهدوی داشته و دور بودن از مرکز خلافت عباسی زمینه را برای تحرکات و شورش‌های اعتراض‌آمیز آماده می‌کرد؛ از این رو، اسماعیلیان با استفاده از اندیشه مهدویت در بستر فکری جامعه اسلامی شمال آفریقا، پایه‌گذار حکومتی بزرگ با تمدنی عظیم شدند که توانست چند قرن بر بسیاری از سرزمین‌های اسلامی حکمرانی کند. فاطمیان توانستند نخستین دولت شیعی را به تدریج از آفریقا به تونس، الجزایر، مغرب، مصر، شام، حجاز، یمن، موصل و برخی نواحی عراق گسترش داده، در حدود ۲۷۰ سال حکمرانی کنند. این عقیده در میان شیعیان اسماعیلی به آن اندازه است که هنوز هم بزرگان آنان با تأویل‌های خاص متناسب با شرایط زمانه، از این اندیشه اصیل بهره می‌برند. محمد بن عبدالله معروف به ابن تومرت، یکی از مدعیان مهدویت در آفریقاست که در سال ۵۱۵ ق ادعای مهدویت خویش را آشکار کرد. او توانست مردم مالکی‌مذهب شمال آفریقا را به گرد خود جمع کند. او جنبش

خود را «موحّدون» نامید که بعدها به حکومتی گسترده تبدیل شد. محمد احمد بن عبدالله سودانی یکی دیگر از مدعیان مهدویت در شمال آفریقاست. او با بهره‌گیری از زمینه‌های اندیشه مهدویت، به اهداف خود جامه عمل پوشاند و بر نیروهای انگلیسی پیروز شد. این پیروزی، بسیاری را متقاعد کرده بود که او همان مهدی موعود است. افراد دیگری مانند مهدی سنوسی، مودیبو، معلم چیمه، آماگوبدو، کونارا و احمدو از دیگر مدعیان مهدویت در آفریقا هستند که توفیق و شهرت چندانی نیافتند[1].

در امپراتوری عثمانی، به رغم اعتقاد آن‌ها به مهدی آخرالزمان، رغبتی در این مورد دیده نمی‌شد. آن‌ها می‌دانستند مهدی موعود، هر که باشد، از ایشان نخواهد بود؛ چون عثمانی‌های ترک‌تبار، نه تنها قرشی، بلکه عرب هم نبودند. تضاد با دولت صفویه که خود را از نسل پیامبرﷺ می‌دانستند، این موضع عثمانی‌ها را تقویت می‌کرد. با این همه اندیشه مهدویت، در امپراتوری عثمانی و در میان توده‌های ستم‌دیده زنده بود؛ به گونه‌ای که مدعیانی از میان آن‌ها برخاستند. در سال ۹۲۲ق، فردی به نام جلالی قیام کرد که به دست فرهاد پاشا به قتل رسید. در سال ۱۱۰۶ق هم فرد دیگری این ادعا را تکرار کرد. دارمستتر، از دو مدعی دیگر به نام‌های یحیی محمد سیاح و احمد شیخ زکریا نام برده که در امپراتوری عثمانی، مدعی مهدویت بوده‌اند[1].

---

۱. ر.ک: *مسلمانان آفریقا*، ص۲۲۹ – ۲۳۵.

۱. *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم*، ص۵۲.

در هندوستان، سیدمحمد جونپوری ادعـای مهـدویت کـرد کـه اکنـون عده‌ای در دکن و گجرات به نام «مهدویه» پیرو او هسـتند. همچنـین سـید احمد بریلوی جنبش «طریقه محمدی» را در سال ۱۸۲۱م در دهلی آغاز کرد. پس از کشته شدن او، در میان پیروانش شایع شد که به طور موقـت غایـب شده و او همان مهدی موعـود اسـت. میـرزا غـلام احمـد قادیـانی هـم در سال۱۸۸۹م ادعای مهدویت کرد و فرقه «احمدیه» را بنیان نهاد. البته برخی از قادیانی او را مجدّد می‌دانند، نه مهدی موعود. در هر حال، رسوخ اندیشـه مهدویت در شبه قاره هند به اندازه‌ای است که حتـی پـس از مـرگ برخـی اصلاح‌طلبان، ایشان را «زنده غایب» و منجی موعود نامیده‌اند.

ادعاهای سیدعلی‌محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ق در ایران، و فردی بـه نام جهیمان بن محمد بن سـیف العتیبـی در سـال۱۴۰۰ق در عربسـتان، و ادعای فردی به نام ماهوالونگ در چین و تعداد دیگری از مدعیان کم‌شهرت مهدویت، نشان می‌دهد که آموزه مهدویت در تمام فرقه‌های اسلامی، ریشه دوانده است؛ به‌گونه‌ای که هرگاه شخصی ادعای مهدویت کرده، عده‌ای بـه او گرویده‌اند.

نقد و بررسی

اغلب مستشرقان و اسـلام‌شناسـان غربـی در رویـارویی بـا متمهّـدیان (مدعیان مهدویت) با استفاده از روش تاریخی‌نگری، به بررسـی ایـن وقـایع پرداخته‌اند. اینان بر مبنای تفسیر تاریخی از مهدویت، سوءاستفاده سودجویان را دلیلی بر بطلان آموزه مهدی موعود﴿ع﴾ دانسته‌اند؛ غافل از آنکه تمسـک

سودجویان و منحرفان به این اعتقاد اصیل اسلامی، صـرفاً «علـت مهـدی‌-نمایی» آن‌هاست نه چیز دیگر. در واقع، تعدّد ایـن وقـایع تـاریخی، گویـای اصالت مهدویت است؛ عقیده‌ای که به رغـم تجربـه‌هـای نـاموفق مـدعیان دروغین و نهضت‌های ناپایدار آن‌ها، هنوز هم طراوت و جـذّابیت خـود را از دست نداده است.

می‌توان گفت بهترین راه برای فهم جریان‌های مدعی مهـدویت، تبیـین علل و عوامل گوناگونی است که منجر به چنین ادعایی از سوی یک فـرد و پذیرش آن از سوی جامعه می‌شود. دین‌پژوهان غربی در تحلیل این وقـایع که ریشه در زمینه‌های متعدد، فردی، اجتماعی، عقیدتی، سیاسی، فرهنگی و حتی جغرافیایی دارد، ناتوان بوده‌اند. علت این امر در غفلت مهـدی‌پژوهـان غربی از عوامل پیدایش مدعیان و زمینه‌های رونق کار آنان نهفته اسـت؛ از این رو، لازم است با بیان انگیزه‌های مدعیان مهدویت و زمینه‌های پذیرش این ادعاها از جانب مردم و نسبت این دو با آموزه اصیل مهـدویت، حسـاب اعتقاد به مهدی موعود﴿ع﴾ از عملکرد مدعیان دروغین مهدویت جدا شود.

عوامل پیدایش مدعیان مهدویت

در یک تقسیم‌بندی کلی، عوامل گرایش مدعیان به موضوع مهدویت را می‌توان این گونه برشمرد:

الف. اصالت اعتقاد به مهدی موعود﴿ع﴾

اعتقاد به مهدی موعود﴿ع﴾ جزو مشترکات همهٔ فرقه‌های اسلامی است که به پشتوانه وعده‌های قرآنی و روایات متواتر نبوی، نویدبخش عدالت‌گستری

مردی از خاندان پیامبر ﷺ در سرتاسر جهان است. اگر این همه ادعای مهدویت در تاریخ اسلام دیده می‌شود، و اگر می‌بینیم کمتر کسی بوده که ادعای مهدویت کند و افرادی، کم یا زیاد، از مسلمانان به آن نگروند، این را بیش از هر چیز، باید معلول رسوخ و فراگیری این باور اسلامی در میان مسلمانان دانست؛ بنابراین، هیچ‌گاه مدعیان، به توجیه و تبیین اصل مهدویت، نیاز نداشته‌اند؛ بلکه همهٔ تلاش آن‌ها بر این بوده که خود را به عنوان «مهدی موعود» به مردم معتقد بقبولانند. رسوخ اسلام و سنت نبوی در میان توده‌های مردم، سبب می‌شد تا داعیان و قیام‌کنندگان، به دعوت خود، رنگ و بوی مذهبی دهند و بکوشند قیام و دعوت خود را در مسیر دین و اجرای عدالت اسلامی معرفی کنند.

از این دسته‌اند مواردی همچون: جعل حدیث به منظور ایجاد وجاهت شرعی برای برخی افراد، مانند آنچه در مورد مهدویت عمر بن عبدالعزیز روی داد[1]. تمسک به نام و لقب و کنیه خاص (محمد، مهدی، عبدالله)، همانند تلاش «عبدالله محض» برای «مهدی موعود» معرفی کردن فرزندش محمد در سال ۱۲۶ق در اجتماع أبوا[2] و اقدام منصور دوانیقی در دادن لقب «مهدی» به فرزندش محمد[3]. منتسب‌دانستن خود به اهل بیت پیامبر ﷺ و

---

۱. «وهب منبه: «اگر مهدی‌ای در این امت باشد، عمر بن عبدالعزیز است» (سیوطی، *تاریخ الخلفا*، ص۲۶۳).

۲. درباره اجتماع أبوا، ر.ک: *مذاهب ابتدعت السیاسة فی الإسلام*، ص۱۵۲ – ۱۵۸.

۳. *البدایة و النهایة*، ج۱۰، ص۱۶۲.

بهره‌برداری از شعائر و ظواهر دینی، مانند بنی‌عباس که با شعار «الرضا من آل محمد» و بهره‌برداری از روایات «رایات سود» پا به عرصه گذاردند. بر طبق این روایات، حاملان پرچم‌های سیاه از جانب مشرق می‌آیند و مدعی مهدویت هستند[1]. برخی محققان، این روایات را ساخته دست عباسیان می‌دانند؛ اما این بحث به پیش از دوره عباسی برمی‌گردد؛ برای نمونه، حارث بن سریج که در سال ۱۱۶ق برضد بنی‌امیه قیام کرد، سیاه می‌پوشید و پرچم سیاه به دست داشت؛ زیرا سیاهی را شعار رسول‌الله ﷺ می‌دانست[2]. به هر حال، تلاش‌های عباسیان به منظور مصادره مهدویت به نفع خود، به وضوح در تاریخ، ثبت شده است. عبیدالله مهدی (مؤسس فاطمیان) نیز خود را به خاندان پیامبر نسبت می‌داد. إبن تومرت برای خود نسب‌نامه‌ای علوی ساخت، تا مهدی‌بودن وی با روایاتی که مهدی علیه‌السلام را از خاندان پیامبر دانسته‌اند، هماهنگ باشد[1]. آنچه بیان شده اندکی از موارد فراوان تاریخی است که نشان‌دهنده سوء استفاده از مقدسات دینی و باور عمیق مردم به مهدی موعود علیه‌السلام است.

---

۱. سید بن طاوس، *الملاحم و الفتن*، ص۳۸ و ۵۲ تا ۵۷؛ ابن ماجه، *سنن*، ج۲، ص۱۳۶۷، ح۴۰۸۴؛ علی کورانی، *الممهدون للمهدی*، ص۹۷.

۲. «بازتاب مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام»، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۳۰۲.

۱. امیرمحسن عرفان، «بازخوانی عوامل پیدایش مدعیان دروغین مهدویت و گرایش مردم به آنان»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۳۰، ص۱۶۷.

ب. ویژگی‌های فردی مدعیان مهدویت

بر اساس شواهد تاریخی، نام بیشتر افرادی که ادعای مهدویت می‌کردند یا به آن‌ها نسبت داده می‌شد، «محمد» بوده است؛ افرادی مانند: محمد حنفیه، محمد بن عبدالله(نفس زکیه)، محمد فرزند منصور دوانیقی، محمد فرزند اسماعیل، محمد بن تومرت، محمد بن عبدالله نوربخش، محمد بن عبدالله سودانی، سیدمحمد بن علی سنوسی، سیدمحمد جونپوری، محمد بن عبدالله(مهدی سومالی). آن‌ها غالباً خود را مصداق «محمد المهدی» معرفی می‌کردند که در روایات نبوی، ظهور پیروزمندانه او وعده داده شده بود. داشتن برخی خصوصیات جسمانی، مانند اینکه نفس زکیه، خالی همانند خال پیامبر در میان دو کتف داشت، یا اینکه مهدی سودانی خال بر گونه داشت و آن را نشانه مهدی‌بودن خودش می‌دانست، باعث جلب توجه مردم می‌شد.

همچنین تعدادی از این افراد، دچار افراط در امور عبادی بوده‌اند. این رفتار مدعیان (دوره خلوت‌گزینی و راز و نیاز) که تنها شباهت ظاهری با رفتار اولیای الهی دارد، می‌تواند عامل فریب مردم باشد. البته بنا بر نظر کارشناسان، برخی از این افراد، دچار اختلال شخصیتی بوده و به باطل‌بودن ادعاهای خودشان واقف بوده‌اند و بعضاً ضریب هوشی خوبی داشته‌اند.

از نظر متخصصان، برخی افراد دارای اختلال روانی سایکوز تحمیلی هستند؛ به گونه‌ای که در این حالت، فرد آن‌چنان با حرارت و اعتماد به نفس

سخن می‌گوید که شنونده را عمیقاً تحت تأثیر خود قرار می‌دهد؛[1] برای نمونه، ابن تومرت گمان می‌کرد که لطف الهی شامل حال او شده و مصداقی برای این حدیث گشته که «در رأس هر سده، خداوند فردی را برمی‌گزیند»[2]. یا اینکه قادیانی برای فریب مردم و اثبات ادعاهای دروغین خود، پیش‌گویی‌هایی می‌کرد؛ این پیش‌گویی‌ها خبرهای عادی بودند که برخی از آن‌ها هرگز روی نداد. مهدی سودانی نیز به کسوت دراویش درآمد و به جزیره «أبا» رفته، خانقاه‌نشینی پیشه کرد. او با ریاضاتش مردم آن جزیره را مجذوب خود کرد و شاگردانی را پرورش داد و کم‌کم خود را مهدی موعود نامید. میرزا غلام احمد قادیانی که به مطالعات اسلامی علاقه‌مند بود، ریاضت‌هایی را بر خود تحمیل می‌کرد و گویی بعضی مواقع، حالاتی برای او پیش می‌آمد[3]. بلندپروازی ناشی از عقده حقارت، دنیاخواهی و شهرت‌طلبی نیز از مواردی است که در بروز ادعای مهدویت، بی‌تأثیر نبوده است.

ج. پذیرفته‌شدن از سوی مردم

از مهم‌ترین عوامل ظهور مدعیان دروغین مهدویت، پذیرش آن‌ها از جانب مردم است. زمینه‌های اجتماعی پذیرش مهدویت و جذابیت آن در میان توده‌های مردم، ریشه در مدینه فاضله‌ای دارد که تحقق آن، ذهن

---

۱. جواد اسحاقیان، *پیچک انحراف*، ص۱۷۸.

۲. ابوداود، *سنن*، ح۴۲۹۱.

۳. «بازتاب مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام»، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۲۸۷.

فرهیختگانی همچون افلاطون، فارابی و دیگران را به خود مشغول کرده بود و ادیان بزرگ به آمدن فردی برای برپایی این وعده بشارت می‌دادند. آموزه‌های اسلامی، تحقق این آرمان بلند را به واسطه ظهور مهدی موعود علیه‌السلام و تشکیل حکومت آن حضرت، میسّر دانسته است.

روایاتی که شاخصه‌های دولت مهدی موعود علیه‌السلام را توصیف می‌کنند، معمولاً بر دو اصل عدالت‌گستری و سپس، رفاه اقتصادی تأکید فراوان دارد؛ از این رو، بیدادگری حاکمان و نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی، همواره اشتیاق مردم به ظهور منجی موعود را در پی‌داشته است؛ برای مثال، بنی‌عباس از ظلم و ستم امویان و جریان تحقیر عجم‌ها و موالیان که از زمان خلیفه دوم آغاز شده بود، بهره بردند و به حکومت رسیدند. در این شرایط بود که آن‌ها خود را مصداق حاملان رایات سود دانسته، با احادیث جعلی، خود را از اهل بیت و مهدی علیه‌السلام را از بنی‌عباس معرفی کردند. در روایتی به نقل از ابوسعید، پس از ذکر اوصاف سفّاح، منصور و مهدی آمده است که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم: «منّا القائم و منّا المنصور و منّا السفّاح و منّا المهدی... و أما المهدی فیملأ الأرض عدلاً کما ملئت جوراً»[۱].

همچنین، با تأمل در قیام‌های روی داده در شمال آفریقا، مانند فاطمیان و مهدی سودانی، می‌توان دریافت که نابسامانی‌های اجتماعی و فقر شدید مردم، زمینه را برای پذیرش این ادعاها از جانب مردم درمانده و رنج‌دیده،

۱. حاکم نیشابوری، *مستدرک*، ج۴، ص۵۱۴.

آماده می‌کرد. البته شایان ذکر است که موقعیت جغرافیایی هم در بروز این قیام‌ها بی‌تأثیر نبوده است؛ وضعیت جغرافیایی آفریقا و مغرب، با کوه‌ها و دشت‌ها و سواحلش، چنان بود که امکان مقاومت را برای ساکنان آن آسان می‌کرد. این موقعیت، سدی در برابر نفوذ و استقرار خلفای اسلامی بود؛ به گونه‌ای که این مناطق را پس از هفتاد سال کوشش، فتح کردند. دوری آفریقا از مرکز خلافت عباسیان در بغداد و دیگر مراکز قدرت، زمینه استقبال بی‌محابای مردم از شورش و قیام مدعیان مهدویت را فراهم می‌کرد.

اوضاع نابسامان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران در دوران قاجار نیز بستر اجتماعی مناسبی را برای ظهور بابیه فراهم ساخت. انحطاط نظام سیاسی ایران، فساد و بی‌کفایتی حاکمان، رقابت استعمارگران برای چپاول سرمایه‌های ملی، و فقر و بی‌سوادی گسترده، از آن‌جمله‌اند[۱].

فقر فرهنگی و جهل و بی‌خبری مردم نیز شرایط مناسبی را برای فرصت‌طلبان فراهم می‌ساخت. همچنین، باورهای غلط، مانند علاقه به تعیین وقت ظهور و نگاه سطحی و عاطفی به موضوع مهدویت، در تحریک‌پذیری و زودباوری مردم، بی‌تأثیر نبوده است. افزون بر این، اعتقاد به «مهدویت نوعی» در میان متصوفه اهل سنت، عامل مهمی بود تا عده‌ای خود را مصداق مهدی موعود بنامند. اینان معتقدند در هر عصری باید مهدی‌ای با ویژگی هدایت‌گری وجود داشته باشد. در مواردی نیز، فهم غلط

۱. «بازخوانی عوامل پیدایش مدعیان دروغین مهدویت و گرایش مردم به آنان»، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۳۰، ص۱۴۵.

از موضوع «غیبت» باعث می‌شود که مـرگ برخـی مـدعیان، مـورد انکـار و تردید قرار گرفته، از آن به غیبت، تلقی شود.

از مجموع آنچه به اختصار گفته شد، می‌توان دریافت که این انحرافـات، یکباره روی نداده است؛ بلکه زمینه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، سیاسـی، اقتصادی، فرهنگی و عقیدتی در ایجاد شرایط مناسب برای طرح این ادعا و همچنین اقبال مردمی، دخیل بوده است. نزاع‌ها و کشمکش‌های سیاسـی و قبیله‌ای، سرخوردگی مردم و در انزوا قرار گـرفتن علمـای راسـتین و نقـش استعمار در دوران اخیر، در تشدید این وضعیت، مؤثر بوده است[1].

بیان یک مورد

با توجه به هم‌زمان بودن مستشـرقانی ماننـد دارمسـتتر، گلـدزیهر و برخـی اسلام‌شناسان قرن نوزدهم بـا مـاجرای «مهـدی سـودانی» و تأثیرپـذیری و کنجکاوی آن‌ها در این مورد، تقریباً همهٔ مهدی‌پژوهان غربی، با انگیزه زیر سؤال بردن عقیده مهدویت، به این موضوع پرداخته‌اند؛ از این‌رو، در قسـمت پایانی این بخش، جریان مهدی سودانی را به طور خلاصه مرور می‌کنیم:

محمداحمد بن عبدالله در سال ۱۲۶۰ق (۱۸۴۴م) در جزیره لَبَب، در کنار رود نیل، به دنیا آمد. خانواده‌اش از سادات و معروف به «شریف» بودنـد. وی پس از چند سال تحصیل در خرطوم، به حلقه درویشان وارد شد و در جزیره أبا به خانقاه‌نشینی و ریاضت مشغول گشت. در ایـن ایـام، در میـان مـردم،

۱. همان، ص۱۵۱.

زمزمه‌هایی در مورد کرامات او به گوش می‌رسید. او در سال ۱۸۸۱م نامـه‌هایی برای اعیان سودان فرستاد و خود را مهدی موعود و برگزیده خداوند در آخرالزمان معرفی کرد. او ادعا می‌کند:

> «اگر من نوری از جانب خدا نداشتم و رسول الله[ﷺ] تأییدم نکرده‌بود، تـوان کـاری را نداشـتم و روا نبـود برایتـان سـخنی بگویم. باید بدانید جز به دستور پیـامبر یـا فرشـته الهـام کـه از طرف پیامبر اجازه دارد، کاری نمی‌کنم»[1].

او خال سیاه برگونه داشت و آن را دلیل مهدی بودن خـودش مـی‌دانسـت. مسلمانان رنج‌کشیده سودان به سرعت به او مـی‌پیوسـتند؛ زیـرا پـیش از او «سنوسی» ادعا کرده بود که ظهور مهدی نزدیک است. وانگهی اقوالی وجود داشت که ظهور مهدی موعود را از میان سـودانی‌هـا مـی‌دانسـت[2]. مهـدی سودانی در بیشتر نبردها پیروز می‌شد، به گونه‌ای که حدود یازده هزار سرباز انگلیسی در این درگیری‌ها کشـته شـدند. ایـن مسـأله بـه شـدت در اروپـا منعکس شد؛ آن‌ها با تعجب می‌پرسیدند مهدی کیست که این‌گونه در مقابل توپ و تفنگ ما می‌ایسـتد؛ از ایـن رو، تحقیقـات مستشـرقان بـه موضـوع مهدویت معطوف شد. سـخنرانی دارمسـتتر، کـه بعـدها بـه صـورت کتـاب کوچکی منتشر شد، درحالی انجام می‌گرفت که هنوز قیام سودانی به پایـان

۱. *پیچک انحراف*، ص۱۱۷. به نقل از *الآثار الکامله للإمام السودانی*، ج۵، ص۹۴.
۲. «سیوطی و إبن حجر، علایم ظهور مهدی را خروج صاحب سودانی دانسته‌اند» (پیچک انحراف، ص۱۱۸ به نقل از باب الأبواب، ص۵۴).

نرسیده بود؛ اما استعمار انگلیس درصدد بود تا از این جریان انحرافی، بیشترین بهره را ببرد. آن‌ها به قصد چپاول سرمایه‌های ممالک اسلامی، به دنبال ایجاد درگیری و تجزیه مصر و سودان بودند؛ لذا ژنرال گوردن پاشا در ژانویه ۱۸۸۴م از سوی دولت انگلستان به سودان فرستاده شد، تا مدرن‌ترین وسایل زندگی را برای مدافعان یا پیروان مهدی سودانی فراهم کند[۱].

مهدی سودانی پس از جنگ‌های فراوان، خرطوم را تصرف کرد. او در سال ۱۸۸۵م بیمار شد و در همان سال درگذشت. مهدی سودانی توانست با بهره‌گیری از اندیشه مهدویت که در میان مسلمانان شمال آفریقا به صورت گسترده‌ای مطرح بود، به اهداف خود جامه عمل بپوشاند؛ اما به یقین می‌توان گفت این جریان نیز مانند سایر ادعاهای مهدوی در طول تاریخ، هرچه بود، به برقرای عدالت جهانی منجر نشد و نافرجام ماند.

سخن پایانی

موضوع اصلی این نوشته، پرداختن به تعدادی از مقالات درج‌شده در ذیل مدخل‌های مرتبط با مهدویت بود که در برخی دایرةالمعارف‌های معروف، به رشته تحریر درآمده است. امروزه دایرةالمعارف‌ها از برجسته‌ترین آثار مکتوب در عرصه‌های دانشگاهی و علمی هستند که با توجه به گسترش دامنه علم در هر موضوع، تألیف آن به صورت گروهی صورت می‌پذیرد. به سبب این وسعت علمی و نیاز به کار جمعی است که دایرةالمعارف‌ها از

۱. *تاریخ جامع بهاییت*، ص۵۷.

اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند؛ اما متأسفانه بیشتر دایرةالمعارف‌های موجود در مراکز معتبر علمی جهان، به وسیله غیرمسلمانان نوشته شده‌اند. نگارش بزرگ‌ترین دایرةالمعارف‌ها در مورد اسلام، در آکسفورد یا کمبریج، بیان‌گر آن است که مراکز علمی جهان اسلام در این امر، کوتاهی کرده‌اند.

صاحبان مقالات مورد بررسی، یا مانند «ساشدینا» جزو آن دسته از اسلام‌شناسان مسلمان هستند که در دانشگاه‌های معتبر غربی کرسی تدریس دارند، یا مانند «مادلونگ»، «فرنیش» و «کرامر» در دسته دین‌پژوهان غربی غیرمسلمان قرار می‌گیرند. درباره انگیزه اصلی ورود این دین‌پژوهان به مباحث اسلامی، خصوصاً موضوعات مرتبط با مهدویت، نمی‌توان به قطع سخن گفت؛ اما با توجه به رشته مطالعاتی افراد نام‌برده که عمدتاً شرق‌شناسی و تمدن اسلامی است، تحولات سیاسی و اجتماعی و ایجاد نهضت‌ها و فرقه‌های مرتبط با مهدویت در جهان اسلام از یک سو، و نگاه کلان و بین الأدیانی به موضوع آینده بشریت و اعتقاد به منجی و موعود آخرالزمان از سوی دیگر، می‌تواند نظر آنان را به مطالعات مهدوی جلب کرده باشد.

یادآوری این نکته لازم است که مطالب ارائه‌شده در این تحقیق، برگرفته از نظرات و حدسیات اسلام‌شناسانی است که با اکتفا به منابع اندک، و بعضاً غیرمعتبر یا غیر شیعی و با استناد به نظرات غیرمشهور یا غلط، به تبیین موضوع خطیر مهدویت پرداخته‌اند؛ از این رو، مطالب سست و نظرات خلاف واقع در نوشته‌های آنان کم نیست.

شهرت علمی و روشمندی تحقیق و وسعت گستره بهره‌مندی از

دایرةالمعارف‌های دینی، باعث‌شده است تا چنین مجموعه‌هایی همواره دربردارنده مهم‌ترین مقالات تخصصی و منعکس‌کننده برترین نظرات صاحب‌نظران آن عرصه باشد؛ از این رو همان‌گونه که از نقاط ضعف آن نمی‌توان صرف‌نظر کرد، از نقاط قوّت آن نیز نباید چشم پوشید. در مجموع، می‌توان ادعا کرد که بیشتر دین‌پژوهان غربی در بررسی موضوع مهدویت، مرتکب برخی خطاهای فاحش شده و مطالب خلاف واقع در نوشته‌های آن‌ها درج گردیده است. علت این امر را با فرض دور بودن آن‌ها از غرض‌ورزی، می‌توان در عواملی همچون عدم آشنایی با مبانی اسلامی، تکیه کردن بر حدسیات و برداشت‌های شخصی در تحلیل موضوع و استناد به رفتارهای عرفی و غیرمعتبر برخی مسلمانان دانست که تصویری متفاوت از آنچه در اسلام است را برای دین‌پژوه غربی، ترسیم می‌کند. همچنین استفاده افراط‌گرایانه از ابزار عقل و اتخاذ روش تاریخی‌نگری در تحلیل وقایع، کنجکاوی سطحی و برجسته‌نمایی در مسائل اختلافی درون‌دینی و عدم آشنایی با مبانی عقیدتی شیعه و سنی در موضوع مهدویت، باعث شده است که مهدی‌پژوهان غربی در مواردی، براساس تفکر یک مذهب، دربارهٔ آموزه مهدویت اظهارنظر کرده، سپس آن را به سایر مذاهب اسلامی تعمیم دهند. این‌گونه اظهارنظرها، به دلیل نگاه برون‌دینی و عمدتاً فارغ از ایمان و دلبستگی است که با روش تاریخی‌نگری و بر مبنای منابع دست دوم یا مخدوش و یا بر اساس برداشت‌های شخصی خاورشناسان پیشین تنظیم شده است. همچنین گاهی اوقات، عدم تناسب میان نوع روش تحقیق و

ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های موجود در بخش‌های گوناگون موضوع مورد پژوهش، باعث می‌شود که نتیجه به دست‌آمده، از واقعیت به‌دور باشد.

از دیگر سوی، موضوع مهدویت در یک نگاه کلی و به صورت بین الأدیانی، تحت عنوان «منجی موعود» نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که در همهٔ ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی (سامی و غیر سامی) این اعتقاد در شکل‌ها و گونه‌های متفاوت وجود دارد و همه ادیان و مذاهب، آرمان نهایی جوامع بشری را ظهور و تجلی شخصیت آسمانی و یک منجی دینی می‌دانند. بر اساس این تفکر دینی، بسیاری از دین‌پژوهان غربی ذیل عناوینی همچون منجی‌گرایی، بازگشت مسیح، هزاره‌گرایی، نجات، رستگاری، پایان تاریخ، آینده‌پژوهی و امثال آن، به بحث پرداخته و درباره نگرش ادیان به این موضوع، کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته‌اند.

سه دین ابراهیمی (اسلام، مسیحیت و یهود) فرجام بشریت را در این جهان، مثبت ارزیابی می‌کنند و برای رسیدن به این آرمان بزرگ، در انتظار مردی بزرگ به سرمی‌برند. بشارت‌های کتب آسمانی در تحقق وعده الهی بر روی زمین، همچنین پیش‌گویی‌های پیامبران که از منشأ یکسان وحی سرچشمه گرفته، فطرت‌های تشنه را سیراب کرده و دیدگان منتظر را به یک سمت هدایت نموده است؛ از این رو، سه دین نام‌برده، در موضوع «منجی موعود» بسیار به یکدیگر شباهت دارند. این شباهت تا حدی است که برخی مستشرقان، شبهه «اقتباس» را مطرح کرده و دین اسلام را متأثّر از آیین مسیحیت و یهود پنداشته‌اند. آنان پا را فراتر نهاده و جریان اندیشه

موعود در ادیان ابراهیمی را وام‌دار اندیشه‌های آیین زرتشت دانسته‌اند؛ غافل از آنکه روح توحیدی حاکم بر ادیان ابراهیمی، با ثنویت در آیین زرتشت، هم‌خوانی ندارد. وانگهی شباهت میان یک آموزه در چند دین، دلیلی بر تقلیدی‌بودن آن آموزه نخواهد بود.

همان‌گونه که در متن مقالات مورد بحث ملاحظه شد، تعبیر «کارکرد مسیحایی» عنوانی است که مستشرقان برای بیان نوع شخصیت و عملکرد موعود اسلامی به کار برده و در موارد متعدد، اعتقاد به مهدیؑ را برگرفته از آموزه‌های سایر ادیان و خصوصاً مسیحیت، قلمداد کرده‌اند. عدم درک صحیح مستشرقان از حضور هماهنگ و هم‌زمان دو انسان برگزیده، یعنی حضرت مهدیؑ و حضرت عیسیؑ و با مدد جستن از معدود روایات مجعول یا ضعیف، بهانه‌ای برای برخی از اسلام‌شناسان غربی فراهم کرده است تا موضوع مهدویت را غیر اصیل و مخدوش بدانند؛ حال آنکه قرآن کریم از کشته‌نشدن و عروج عیسیؑ به جانب خدا، سخن گفته و روایات معصومان علیهم‌السلام، نزول او را به زمین، در زمان ظهور حضرت مهدیؑ، نوید داده‌اند.

از مجموع روایات رسیده در این موضوع می‌توان دریافت که حضرت مهدیؑ و حضرت عیسیؑ دو نفر و دو شخصیت حقیقی هستند که در جریان تحقق وعده الهی، ایفای نقش می‌کنند. عیسیؑ به مهدیؑ اقتدا می‌کند و با این عمل، اعلان می‌کند که تابع آن حضرت بوده، به شریعت اسلام پای‌بند است و به این وسیله، گروه زیادی از اهل کتاب به اسلام

خواهند پیوست. او مانند وزیری امین، یار و مددکار مهدی موعودؑ در برپایی دولت کریمه مهدوی خواهد بود. به تعبیر ساشادینا، خداوند در طی دوران مختلف، در تاریخ مداخله نمود و نمونه‌هایی زنده ـ یعنی پیامبران که می‌توانند ماهیت واقعی بشر و کمال او را از طریق ایمان به خدا متذکر شوند ـ را به سوی مردم روانه کرد. در آخرالزمان، پس از آنکه بشر، زمان را به هدر می‌دهد و خود را نیازمند احیای معنویت و اخلاق می‌داند، تا وظیفه تاریخی خود را در ایجاد نظم الهی بر روی زمین بر عهده بگیرد، خداوند عیسیؑ و مهدیؑ را خواهد فرستاد تا ایمان ناب و خالص را احیا کنند و کارهای ناروایی را که برضد بندگان درست‌کار خدا روا داشته‌شده، جبران نمایند. در این میان، انسان‌ها باید تلاش کنند تا ماهیت ازلی خود را از طریق اسلام (تسلیم) بشناسند.

در ارزیابی دو روش معروف و پرکاربرد در میان اسلام‌شناسان غربی (روش پدیدارشناسی و روش تاریخی‌نگری) بیان شد که یکی از شیوه‌های متداول در روش تحقیق، این است که برای ارزیابی یک موضوع، از دیدگاه پیروان آن نگریسته می‌شود و پس از بیان نظرات وفاداران و معتقدان به آن تفکر، اگر تناقضی بود، گوشزد می‌گردد؛ در حالی که بیشتر دین‌پژوهان غربی، خصوصاً در بررسی موضوع مهدویت، ابتدا آن را متأثر از ادعاهای مدعیان و ساخته و پرداخته جریانات تاریخی دانسته و این پیش‌داوری را به عنوان یک اصل پذیرفته‌اند. آنان در مرحله بعد، به این مطلب پرداخته‌اند که این اعتقاد چه کارکردها و اهدافی را در تحولات تاریخی و سیاسی در پی -

داشته‌است. طبیعی است در این شیوه تحقیق، بخش زیادی از حقانیت موضوع، قابل تشخیص نخواهد بود؛ زیرا بر این اساس، هیچ‌گاه نمی‌توان به جایگاه و ارزش مهدویت در دین اسلام و نزد معتقدان به آن پی‌برد.

می‌توان چنین ادعا کرد که تقریباً همهٔ اسلام‌شناسان غربی، بدون تمرکز بر دیدگاه‌های کلامی و آراء موجود در متون اسلامی، و با نگاهی سطحی به جریانات تاریخی، درموضوع مهدویت به قضاوت نشسته‌اند؛ در حالی که شایسته بود ابتدا مسأله مهدویت را به عنوان یک موضوع کلامی و اعتقادی، و فارغ از بحث‌های پیچیده و بعضاً مبهم تاریخی، نقد و بررسی کنند و سپس به فراز و نشیب تاریخی آن بپردازند. در این حالت، سوءاستفاده‌ها و سوءتدبیرها در به‌کارگیری عنوان «مهدی» لطمه‌ای به اصل موضوع وارد نخواهد کرد.

بررسی جایگاه مهدویت از دیدگاه مستندات تاریخی، کاری ارزشمند و در عین حال، دشوار و نیازمند پژوهش‌های عمیق و همه‌جانبه است؛ به همین دلیل، استفاده از روش تاریخی‌نگری و عدم اعتقاد به خاستگاه دینی مهدویت، باعث شد برخی مستشرقان، اندیشه مهدویت را شکل‌گرفته در روند تکاملی شیعه بدانند که کاربردی جز بهره‌برداری‌های موقت سیاسی نداشته است. آن‌ها با نگاه تاریخی‌نگری به دنبال این مطلب بوده‌اند که در قرون نخست، چه رخدادهایی در تاریخ اسلام به وقوع پیوسته که به تکوین شیعه انجامیده است. در حقیقت، آن‌ها به جای پرداختن به «موضوع اعتقاد به مهدویت»، به مطالعه «تاریخ اعتقاد به مهدویت» پرداخته‌اند و در این

مسیر، بدون تخصص در تشخیص روایات و بدون دقت در صحت و سقم گزارش‌های تاریخی، به آن استناد کرده‌اند. آن‌ها با رجوع به منابع دست دوم و استناد به نظرات افراد غیرمتخصص همچون ابن‌خلدون و حتی برخی مستشرقان متقدّم مثل دارمستتر، دخویه و... کوشیده‌اند با برجسته کردن بحث مدعیان دروغین، در اصلِ اعتقاد به مهدی، تردید ایجاد کنند. اگر آنان چنین قصدی هم نداشته باشند، نتیجه طبیعی کلام آن‌ها چیزی جز شبهه‌افکنی در اصالت باور به مهدی نخواهد بود؛ از این رو، برخی از آنان به گونه‌ای اظهار نظر می‌کنند که گویی از یک امر خرافی که هیچ ریشه و اساس اعتقادی ندارد سخن می‌گویند.

آنچه مسلّم است موضوع مهدویت همزاد اسلام بوده و بارزترین تجلّی را در کلام پیامبر ﷺ داشته‌است؛ از این‌رو، همهٔ فرقه‌های اسلامی در پذیرش آن اتفاق‌نظر دارند. سوءاستفاده برخی از مدعیان نیز که نوعاً برای کسب قدرت و مشروعیت، به آموزه‌های دینی تمسّک می‌کردند، نباید دلیلی بر نادرستی اصل مهدویت تلقی شود. متأسفانه بیشتر مستشرقان این دو را به هم آمیخته‌اند. البته این موضوع تا حدّی طبیعی است؛ زیرا کم نبوده‌اند کسانی که در طول تاریخ، سخن از مهدویت گفته و آن را در جهت مقاصد خود به کار بسته‌اند؛ به گونه‌ای که مستشرقان به این ذهنیت رسیده‌اند که این بحث پیش از آن که یک واقعیت باشد، دسیسه‌ای در دست معترضان و مخالفان سیاسی بوده است.

این یک واقعیت تاریخی است که در طی بیش از چهارده قرن که از

عمر تاریخ اسلام می‌گذرد، برخی حاکمان یا مدعیان، عنوان «مهدی» را بر-خود نهاده یا از سوی مریدان و مطیعان خود، بـه آن ملقّـب شـده‌انـد. ایـن عنوان در برخی موارد، جنبه تشریفاتی داشته و لقبی محترمانه محسوب می-شده است؛ گاهی در تمجید از عدالت‌خواهی برخی حاکمان بـه کـار رفتـه و البته در مواردی هم، به معنای «موعود نهایی مورد انتظار» بوده است.

از همان صدر اسلام، باور به آمدن مهدی، آنچنـان در جامعـه اسـلامی نهادینه شده بود که به تعبیر برخی محققان، آنچه به تبادر، از کلمه «مهدی» در اذهان عموم، نقش می‌بست و مدعیان این عنوان در پی آن بودند، چیزی جز مفهوم اصطلاحی مهدی نبوده است. اصالت اعتقاد به مهدی موعود(ع) و رسوخ آن در میان توده‌های مردم و زمینه‌های مساعد اجتماعی، به گونه-ای بود که ادعاهای دروغین مهدویت، مورد استقبال عده‌ای قرار می‌گرفـت که نمونه‌های متعدد آن در تاریخ اسـلام، گـواه بـر ایـن مدعاسـت. در هـر صورت، بازتاب باور به ظهور مهدی و تأثیر این اندیشـه در پیشـبرد اهـداف مدعیان مهدویت در تاریخ سیاسی اسلام، دلیلی روشن بر اصالت این عقیده است؛ زیرا هیچ اندیشه‌ای بدون داشتن ریشه مستحکم، نمی‌تواند زمینه‌سـاز چنین تحولات و وقایع گسترده تاریخی شود.

در پاسخ به افرادی مانند رشید رضا، احمد امین و...که ادعـا کـرده‌انـد اعتقاد به مهدی موعود، اسباب سوءاستفاده مدعیان دروغین را فراهم کرده و باعث درگیری‌ها و اختلافات فراوان شده‌است، باید گفت: ادعاهای دروغـین را باید یکی از آفات خطرناک مهدویت قلمداد کرد؛ اما افزون بـر آنکـه ایـن

ادعاها نشانه اصالت این اعتقاد است، حقیقت را به بهانه سوء استفاده شیادان نمی‌توان نادیده انگاشت؛ همان‌گونه که به بهانـه وجـود مـدعیان نبـوت، از اصل نبوت نمی‌توان چشم پوشید.

آنچه در همهٔ جریانات سیاسی و وقایع تـاریخی از قـرن اول، غیـرقابـل انکار است این که هیچ کس منکر اصل مهدویت نبـوده اسـت؛ بلکـه افـراد درصدد تأویل آن به نفع خود بوده‌اند. در ایـن شـرایط، ارزش موضـع‌گیـری امامان شیعه آشکارتر می‌شود. ایشان در عین حال که منادی و مروّج اصـلی اعتقاد به مهدویت بودند، با سکوت و خویشتن‌داری خود، بـه دنبـال بهـره-برداری‌های زودگذر سیاسی نبودند؛ از این رو، هیچ یـک از امامـان(ع)، در زمان خود، ادعای مهدویت به معنای منجی موعود را نداشـتند. اگـر هـم در برخی روایات، از همهٔ امامان با عنوان «مهدی» و «قائم» نام برده شده، شاید به این دلیل بوده‌است که تأکیدی بر حقانیت جریان اصیل امامت باشـد کـه به دست آخرین امام از خلفای دوازده‌گانه پیامبر(ص) به ثمر خواهد نشست. شرایط دشواری که حاصل عدم درک درست بیشتر مردم از جایگـاه و شـأن امام از یک سو و فشار دستگاه حاکم از دیگر سوی بود، امامان(ع) را بر آن داشت تا جامعه اسلامی را به سوی توجه به فراهم‌کردن زمینه‌های حقیقـی ظهور و آمادگی‌های فردی و اجتماعی فراخوانند و از حرکت‌های نافرجـام و زیان‌بار، برحذر دارند.

با وجود فراگیری اندیشه مهدویت در جهان اسلام، این عقیـده در همـه فرقه‌های اسلامی، یکسان نیست و به یقین، در میـان فرقـه‌هـای شـیعی از

جایگاه بالاتری نسبت به اهل سنت برخوردار است. علت این دوگانگی را باید در تفاوت مبانی کلامی شیعه و سنی درباره «امامت» جست. در میان همهٔ فرقه‌های شیعی نیز جایگاه مهدی موعود(عج) در نزد شیعه امامیه بسیار ویژه است. اعتقاد به اصل امامت و خصوصیات امام منصوب از جانب خدا و همچنین روایات فراوان درباره حضرت مهدی(عج) و موضوعاتی مانند غیبت و انتظار فرج، این آموزه را در شمار اعتقادات ضروری شیعه إثناعشری درآورده‌است.

اعتقاد به مهدی موعود(عج) در حیات دینی پیروان این مذهب نقش پر-رنگ و برجسته‌ای دارد. توجه و توسل به آن امام زنده و حاضر و ناظر در آیین‌ها و توسّلات شیعیان، اهمیت بسیار دارد. بنا بر عقیده امامیه، حضرت مهدی(ع) اگرچه از دیده‌ها نهان است، اما بر احوال همگان آگاه است و سالکان و افراد مستعد را دست‌گیری کرده، به مقامات بلند معنوی هدایتشان می‌نماید.

از ویژگی‌های منحصربه‌فرد شیعه امامیه که در هیچ‌یک از اندیشه‌های موعودی ادیان و مکتب‌های مختلف جهان یافت نمی‌شود، آن است که مهدی موعود باید «امام» باشد. این امامِ معصوم، حجت خداست. «حجت» خدا کسی است که در عین مخلوق بودن، احوال و اوصاف الهی دارد؛ بدین سبب، امام را می‌توان نماینده خدا در میان مردم نامید. همچنین، در میان القاب و اوصاف موعود شیعی، «مهدی»، در جایگاه مشهورترین لقب برای آخرین حجت الهی، گواه بر اهمیت «هدایتگری» در میان کارکردهای

موعود آخرالزمان است؛ بنابراین، می‌توان گفت که مهم‌ترین کارکرد انقلاب جهانی مهدی موعود، امری معرفتی است. نتیجه این نوع موعودباوری، نه تنها برقراری رفاه و عدالت بر روی زمین و نه حتی اجرای احکام و حدود الهی، بلکه «ظهور حق»[1] در همه ابعاد الهیاتی، کیهانی، معرفتی و ... بر روی زمین خواهدبود؛ چیزی که هیچ نبی، امام یا مصلح بشری، تا کنون توفیق برپایی کامل آن را نیافته است.

۱. موحدیان عطار، علی، «جوهره مهدویت»، *گونه شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، ص۴۶۳.

کتابنامه

۱. ابن حماد، نعیم، *الفتن*، بیروت، دارالکتب العلمیة، دوم، ۱۴۲۳ق.

۲. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، *العبر* (تاریخ إبن خلدون)، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ش.

۳. ابن عربی، محیی الدین، *الفتوحات المکیة*، بیروت، دار الکتب العلمیة، اول، ۱۴۲۰ق.

۴. ابن فارس، أحمد، *معجم مقاییس اللغة*، قاهره، دار إحیاءالکتب العربیة، ۱۳۷۱ق.

۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.

۶. اجناس جولدتسیهر،*العقیدة و الشریعة فی الإسلام*، مصر، دار الکتب الحدیثة، دوم، ۱۹۵۹م.

۷. احمد امین، *ضحی الإسلام*، مصر، مکتبة الأسرة، ۱۹۹۹م.

۸. ادیب آل علی، محمد، *پرسش‌ها و پاسخ‌هایی درباره مسیحیت*، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۵ش.

۹. استودارد، لوتروپ، *امروز مسلمین یا عالم نو اسلام*، تهران، کتاب تهران، ۱۳۲۰ش.

۱۰. اسحاقیان، جواد، *پیچک انحراف*، قم، بنیاد فرهنگی مهدی موعود، ۱۳۸۸ش.

۱۱. اشعری، سعد بن عبدالله القمی، *المقالات و الفرق*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.

۱۲. افراسیابی، بهرامی، *تاریخ جامع بهاییت*، تهران، مهرفام، دهم، ۱۳۸۳ش.

۱۳. اکبرنژاد، مهدی- آذرشین‌فام، سعید، *حضرت مهدی‌علیه‌السلام در مذاهب اربعه*، قم، شباب الجنته، ۱۳۸۶ش.

۱۴. اکبرنژاد، مهدی، *بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.

۱۵. بارانی، محمدرضا، *مجموعه مقالات همایش بین المللی تشیع و خاورشناسان*، قم، خاکریز، ۱۳۸۸ش.

۱۶. بخاری، محمد بن اسمعیل، *صحیح*، قاهره، مطبعة مشهدی الحسینی، اول، ۱۳۷۰ق.

۱۷. *بررسی نظریه‌های نجات و مبانی مهدویت* (مجموعه مقالات(۲))، دبیرخانه اجلاس دوسالانه بررسی ابعاد وجودی حضرت مهدی‌علیه‌السلام، ۱۳۸۱ش.

۱۸. بستوی، عبدالعلیم، *المهدی المنتظر*، بیروت، المکة المکیة، ۱۴۲۰ق.

۱۹. بهی، محمد، *اندیشه نوین اسلامی در رویارویی با استعمار غرب*، مشهد، به‌نشر،۱۳۷۷ش.

۲۰. جزری دمشقی، محمد، *أسنی المناقب*، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۰۳ق.

۲۱. جی، وایدنگرن، *محمد رسول خدا و معراج او*، آپسالا، ۱۹۵۵م.
۲۲. حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ق.
۲۳. حسین، جاسم، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، تهران، امیر کبیر، دوم، ۱۳۷۷ش.
۲۴. ***حسینی گرگانی، میرتقی، نزول مسیح و ظهور موعود***، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۰ش.
۲۵. حسینی، غلام احیا، *شیعه‌پژوهی و شیعیان انگلیسی‌زبان*، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۷ش.
۲۶. حیدری کاشانی، محمدباقر، *مقتدای مسیح*، نسیم کوثر، ۱۳۸۸ش.
۲۷. دارمستتر، *مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم*، تهران، ادب، ۱۳۱۷ش.
۲۸. دبلیو، ایوانف، *سنت اسماعیلیه در رابطه با قیام فاطمیون*، لندن،۱۹۴۲م.
۲۹. دژاکام، علی، *موعود اهل سنت*، تهران، موعود عصرعليه‌السلام، ۱۳۹۰ش.
۳۰. دسوقی، *سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی*، تهران، فروزان، ۱۳۷۶ش.
۳۱. دی. اس. مارگلیوث، *دایرةالمعارف دین و اخلاق*، نیویورک، ۱۹۶۴م.
۳۲. رشید رضا، محمد، *تفسیر المنار*، دوم، بیروت، دارالفکر، دوم، بی‌تا.
۳۳. ریاض محمد حبیب، الناصری، *ألواقفية*، مشهد، کنگره بین‌المللی امام رضاعليه‌السلام، ۱۴۰۹ق.
۳۴. سعید، ادوارد، *شرق‌شناسی*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۶ش.
۳۵. سعیدی، احمد، *اوصاف المهدی*، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶ش.

۳۶. سلیمیان، خدامراد، *درسنامه مهدویت*، قم، مرکز تخصصی مهدویت، دهم، ۱۳۹۱ش.
۳۷. سلیمیان، خدامراد، *فرهنگ‌نامه مهدویت*، قم، مرکز تخصصی مهدویت، اول، ۱۳۸۳ش.
۳۸. شیخ حر عاملی، *إثبات الهداة*، دار الکتب الإسلامیه، تهران.
۳۹. شیخ طوسی، *الغیبة*، نجف اشرف، ۱۹۶۵م.
۴۰. صافی گلپایگانی، لطف الله، *منتخب الأثر*، قم، مؤسسه حضرت معصومهعليها‌السلام، ۱۴۱۹ق.
۴۱. صدر، سیدرضا، *راه مهدیعليه‌السلام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ش.
۴۲. طاهری ورسی، احمدعلی، ***حضرت مهدیعليه‌السلام در روایات شیعه و سنی***، قم، آثار نفیس، ۱۳۹۰ش.
۴۳. عسکری، سیدمرتضی، *عبدالله بن سبا و أساطیر اُخری*، بیروت، اسلامیه، ۱۳۵۲ش.
۴۴. علی‌زاده، مهدی، *در انتظار ققنوس*، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، اول، ۱۳۷۹ش.
۴۵. العمیدی،سید ثامر هاشم، *مهدی منتظر در اندیشه اسلامی*، قم، مسجد جمکران، ۱۳۸۸ش.
۴۶. غزالی، محمد، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بیروت، دار الأمانة، ۱۳۸۸ق.
۴۷. غماری، *إبراز الوهم المکنون*، دمشق، مطبعة الترقی، اول، ۱۳۴۷ق.
۴۸. فان فلوتن، *تاریخ شیعه و علل سقوط بنی‌امیه*، تهران، بی‌تا.
۴۹. فخاری، عبدالحسین، *ذهنیت مستشرقان*، تهران، آفاق، سوم، ۱۳۷۸ش.
۵۰. فردریک.م. دنی، *درآمدی بر اسلام*، نیویورک، مک میلان، ۱۹۸۵م.

۵۱. فرمانیان، مهدی، *آشنایی با فرق تشیع*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۷ش.

۵۲. فلوتن، فان، *السیادة العربیة و الشیعة و الإسرائیلیات فی عهد بنی‌امیة*، مکتبة النهضة المصریة، دوم، ۱۹۶۵م.

۵۳. فوکویاما، فرانسیس، *فرجام تاریخ و آخرین انسان*، مجله سیاست خارجی، ش ۲ و ۳، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲ش.

۵۴. قادری، سیدرضی، *مهدویت در صحاح ستّه*، قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۸ش.

۵۵. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودّة*، بیروت، مؤسسةالأعلمی للمطبوعات، اول، ۱۴۱۸ ق.

۵۶. کنجی شافعی، *البیان*، بیروت، دارالمحجة البیضاء، اول، ۱۴۲۱ ق.

۵۷. کورانی، علی، *المهدی و الممهدون*، بیروت، الدارالإسلامیة، ۱۴۰۸ق.

۵۸. کورانی، علی، *معجم أحادیث الامام المهدی*، قم، معارف اسلامیه، ۱۴۱۱ق.

۵۹. گروه نویسندگان، *دایرةالمعارف هزاره‌گرایی*، راتلیج، ۲۰۰۱م.

۶۰. گروه نویسندگان، *دایرةالمعارف اسلام (لیدن)*، ۱۹۸۶م.

۶۱. گروه نویسندگان، *دایرةالمعارف جهان نوین اسلام*، آکسفورد، ۱۹۹۵م.

۶۲. گروه نویسندگان، *دایرةالمعارف دین* (میرچا الیاده)، نیویورک، مک میلان، ۱۹۸۷م.

۶۳. گروه نویسندگان، *فصلنامه انتظار موعود*، ش ۸ و ۹، قم، مرکز تخصصی مهدویت، تابستان و پاییز ۱۳۸۲ش.

۶۴. گروه نویسندگان، فصلنامه *انتظار موعود*، ش۱۱ و ۱۲، قم، مرکز تخصصی مهدویت، بهار و تابستان ۱۳۸۳ش.

۶۵. گروه نویسندگان، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۱۹، قم، مرکز تخصصی مهدویت، پاییز و زمستان۱۳۸۵ش.

۶۶. گروه نویسندگان، فصلنامه انتظار موعود، ش۳۰، قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۸۸ش.

۶۷. گروه نویسندگان، *فصلنامه انتظار موعود*، ش۷، قم، مرکز تخصصی مهدویت، بهار ۱۳۸۲ش.

۶۸. گروه نویسندگان، فصلنامه مشرق موعود، ش۱، پژوهشکده مهدویت، سال اول، ۱۳۸۵ش.

۶۹. گروه نویسندگان، *فصلنامه‌انتظار موعود*، ش۱۵، قم، مرکز تخصصی مهدویت، بهار ۱۳۸۴ش.

۷۰. گروه نویسندگان، *گونه‌شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸ش.

۷۱. گروه نویسندگان، *مجموعه مقالات مهدویت*، انتشارات چلچراغ، ۱۳۹۰ش.

۷۲. گروه نویسندگان، *هفت آسمان* (فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب)، ش۱، ۱۳۷۸ش.

۷۳. گلدزیهر، *العقیدة والشریعة فی الإسلام*، مصر، دارالکتب الحدیثة، دوم، ۱۹۵۹م.

۷۴. گیب، همیلتون، *اسلام بررسی تاریخی*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.

۷۵. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۳م.
۷۶. محمد اف، قدیر، *مقایسه تطبیقی اندیشه مهدویت*، قم، جامعة المصطفی، ۱۳۹۰ش.
۷۷. محمدتقی قزلسفی، «ایران از منظر شرق شناسی» *مجله سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۵۱ و ۱۵۲، ۱۳۷۹ش.
۷۸. مسلم بن حجاج نیشابوری، *صحیح*، بیروت، دارالفکر، دوم، ۱۳۹۸ق.
۷۹. مطهری، مرتضی، *قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ*، تهران، صدرا، ۱۳۸۳ش.
۸۰. مکارم شیرازی، ناصر، *نشست علمی قرآن و مستشرقان*، مجله قرآن و مستشرقان، ش دوم، ۱۳۸۶ش.
۸۱. مناوی، محمد عبدالرؤف، *فیض القدیر*، بیروت، دارالکتب الإسلامیة، بی‌تا.
۸۲. موسوی گیلانی، سیدرضی، *درآمدی بر روش‌شناسی هنر اسلامی*، قم، ادیان، ۱۳۹۰ش.
۸۳. موسوی گیلانی، سیدرضی، *شرق‌شناسی و مهدویت (دفتر اول)*، قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۷۹ش.
۸۴. میرسپاسی، علی، *روشنفکران ایران*، تهران توسعه، دوم، ۱۳۸۶ش.
۸۵. نصر، سیدحسین، *قلب اسلام*، تهران، حقیقت، ۱۳۸۳ش.
۸۶. نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعة*، تهران، ۱۳۶۱ش.
۸۷. هیتمی، ابن حجر حمد بن محمد، *الصواعق المحرقة*، قم، جمکران، اول، ۱۳۸۰ش.
۸۸. الهی‌زاده، محمدحسن، *جنبش حسنیان*، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵ش.

89. Sachedina, Abdulaziz A, Islamic Messianism, The Idea of the Mahdi in Twelver Shiism, state university of new york, New York, 1981.
90. Bearman, TH,& others, The Encyclopedia of Islam, Netherland, Leiden, 2000.
91. Hasting, Games, Encyclopedia of Religion and Ethics, Charles Scribners sons, New York, 1964.
92. Eliade, Mircea, The Encyclopedia of Religion, New York, Collier Macmillan publisher, London, 1987.
93. Rechard A, Encyclopedia millennialism and Millennial Movements, London, Routledge, 2000.
94. The Oxford Encyclopedia of Modern Islamic World, Oxford, 1995.
95. http://Robert Kramer,Associated Professor Of History-st-Norbert College.
96. http://C-Library.um.ac.ir/parameters/c-library/filemanager/Mirch.